

گزارنده: عزیز آریانفر
برگرفته‌هایی از کتاب:
«از اسکیتا تا هند- آریایی‌های قدیم: افسانه‌ها و تاریخ»¹
پدیده‌های قطبی، آریایی‌ها، اسکیت‌ها، سارمات‌ها و...

بونگارد-لوی² و ادوین گرانوفسکی³

¹. این کتاب یکی از بهترین و وزین‌ترین کتاب‌هایی است که تا کنون در باره آریایی‌ها، ایرانی‌ها و هندی‌ها به رشته نگارش در آمده است. نویسندگان کتاب از بزرگترین و بنام‌ترین هندشناسان و ایران‌شناسان جهان اند. کتاب دست‌داشته بر پایه صدها کتاب و مقاله و داده‌های علمی-آکادمیک، آثار موزه‌ها و کتیبه‌های باستانی هند و ایران و آسیای میانه و روسیه و با به کارگیری از پیچیده‌ترین روش‌های علمی در باره موضوع مورد نظر نگاشته شده است و به رغم آن که از چاپ آن بیش از سه دهه از گار می‌گذرد، بی‌تردید یکی از سنگین‌ترین آثار در زمینه است.

در این جا تنها برگردان بیست صفحه آغاز و بخش اخیر کتاب خدمت پیشکش گردیده است. گ.

². اکادمیسین بونگارد-لوی فقید، از هندشناسان و خاورشناسان برجسته روسیه و جهان (درگذشته 2008 در فرانسه) کارمند برجسته پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه، رییس «شعبه تاریخ آسیای جنوبی» انستیتوت کشورهای آسیا و افریقای دانشگاه دولتی مسکو، رییس «مرکز پژوهش‌های هندشناسی و بوداشناسی» دانشگاه دولتی مسکو، راهنمای علمی «مرکز پژوهش‌های مقایسه‌ی تمدن‌های کهن» پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم روسیه، سر دبیر مجله «پیام تاریخ باستان» و نیز صدر هیات تحریر مجله «یادمان‌های مکتوب خاور زمین»؛ مؤلف آثار فراوان در باره تاریخ باستان هند و خاور زمین، عضو افتخاری آکادمی‌های هنر، تاریخ و ادبیات کشورهای فرانسه، سوئیس و ایتالیا بود.

کتاب وزین «از اسکیتا تا هند: آریایی‌های قدیم- اسطوره‌ها و تاریخ» که ایشان یکجا با داکتر ادوین گرانوفسکی نوشته بودند، شهکار بی‌نظیری در زمینه تاریخ باستان است که چند بار با جمعا در هشتاد هزار نسخه به چاپ رسیده است. ما در این جا به ترجمه تنها چند مقاله از این کتاب ارزشمند بسنده کردیم. امیدوارم در آینده بتوانم کل کتاب را ترجمه و به دسترس شیفتگان تاریخ سرزمین ما بگذارم. گ.

³. ادوین گرانوفسکی (Grantovsky) فقید- دانشمند ایران‌شناس و اسکیت‌شناس روسی لتوانی الاصل، به سال 1954 از دانشکده تاریخ دانشگاه دولتی مسکو فارغ و از سال 1955 تا پایان عمر خود در 1995 در پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه در مسکو کار می‌کرد. او رییس شعبه «تاریخ خاور باستان» این پژوهشکده سر از 1969 بود.

آثار او در زمینه هندشناسی و ایران‌شناسی و اسکیت‌شناسی، نمونه بارز تجزیه و تحلیل جامع منابع مکتوب، دانش نام‌شناسی (انوماستیک) و مکان‌شناسی (توپونیمیک)، داده‌های زبانی، باستان‌شناسی و تبارنگاری است.

گرانوفسکی متخصص تاریخ اقوام باستانی ایران (به ویژه مادها، پارس‌ها و سکاها) و تمدن‌های آن‌ها بود. تحقیقات او استوار بر مطالعه پیگیر کتیبه‌های اکدی و اورارتی و متون ایرانی دوره‌های مختلف و منابع کلاسیک و همچنین داده‌های باستان‌شناسی، مردم‌نگاری و فرهنگ عامه بود.

او بیش از صد مقاله منتشر کرده بود. در نخستین رساله خود، وی به بررسی تاریخ اقوام ایرانی غرب آسیا در میانه‌های سده نهم-نیمه دوم سده هشتم پیش از میلاد پرداخت. گرانوفسکی، در این کتاب و در یک سری از مقالات، ثابت ساخت که اقوام ایرانی در آغاز هزاره یکم پیش از میلاد در گستره پشته ایران پراکنده شده بودند و دیگر در نیمه دوم سده هشتم پ. م. اکثریت جمعیت را در بسیاری از نواحی غربی ایران می‌ساختند. هر چند هم به لحاظ سیاسی وابسته به ایلام، آشور، اورارت و مان بودند.

کتاب «ایران و ایرانیان پیش از هخامنشیان» او، که پس از مرگش چاپ شد، به مسایل میهن نیایی ایرانیان و تاریخ آن ها از فروپاشی جامعه واحد هندوایرانی پیش از امپراتوری هخامنشی اختصاص یافته است. او در این اثر، به بازنگری تقویم ها و گاهشماری های مرسوم مادها پرداخته، منشای سنت های یونانی را بازنگری نموده، و به ارزیابی مزایا و معایب آن ها می پردازد و وابستگی هرودوت را از برخی از پیشینیانش، که اطلاعات متناقض آن ها به سادگی در روایات او شامل ساخته شده بودند، نشان می دهد.

آثار:

Ранняя история иранских племен Передней Азии / Э. А. Грантовский; отв. ред. М. А. Дандамаев; Институт Востоковедения РАН. — 2-е изд., испр. и доп. — М.: Восточная литература, 2007. — 510 с.; 22 см. — Библиогр.: с. 435—458. — Указ.: с. 480—504. — 1000 экз. — ISBN 978-5-02-036327-4 (первое издание — 1970).
От Скифии до Индии. Древние арии: мифы и история. — 2-е изд., доп. и испр. — М.: Мысль, 1983. (в соавт. с Г. М. Бонгард-Левиним, 1 изд. — 1974).
От Скифии до Индии: Древние арии: мифы и история. — Изд. 3-е. — СПб.: Алетейя, 2001. — 223 с. — 1300 экз. — ISBN 5-89329-430-0 (в соавт. с Г. М. Бонгард-Левиним).
Иран и иранцы до Ахеменидов. М.: Вост. лит., 1998.

Доклады и статьи:

Индо-иранские касты у скифов. XXV МКВ. Доклады делегации СССР. М., 1960.
Зороастризм // Философская энциклопедия. Т. 2. М., 1962.
Иранские имена из Приурмийского района в IX—VIII вв. до н. э. // Древний мир. М., 1962.
Из истории восточноиранских племён на границах Индии // Краткие сообщения института народов Азии, № 61. М., 1963.
О распространении иранских племен на территории Ирана // История Иранского государства и культуры. М., 1971.
-2500летие Иранского государства (Научные конференции, заседания, выставки в СССР) // Народы Азии и Африки. 1972. № 3. С. 237—244 (в соавторстве с М. А. Дандамаевым).
О восточноиранских племенах кушанского ареала // Центральная Азия в кушанскую эпоху. М., 1975. Т. 2.
Видевдат. Земля / Пер. Э. А. Грантовского // Хрестоматия по истории Древнего Востока. Ч. 2. М., 1980. С. 68-71.
Проблемы изучения общественного строя скифов // Вестник древней истории. 1980. № 4.
Происхождение мидийского государства // Советское востоковедение: Проблемы и перспективы. М., 1988.
К вопросу об «индоарийском» этноязыковом элементе в Северном Причерноморье в античную эпоху (в соавт. с Д. С. Раевским) // Симпозиум «Античная балканистика. Этногенез народов Балкан и Северного Причерноморья. Лингвистика, история, археология. 2-4 декабря 1980 г.». Предварительные материалы, тезисы докладов. М., 1980. С. 14-16.
Assyria: Kingdom of Assyria and its relations with Iran // Encyclopaedia Iranica. Vol. 2/8, L., 1987, p. 806—815 (в соавт. с М. А. Дандамаевым.)

پدیده های قطبی:

هرگاه با دقت با چکامه های حماسی هند (منظور از مهابهاراتا و رامایانا است. این «منظومه های» سترگ هند باستان- دایره المعارف تمام عیار تاریخ و فرهنگ هند، غنی ترین منبع دانش در عرصه فلسفه، مذهب، اسطوره ها، حکمت، علم، اخلاقیات و سنت های توده های هندی است.

⁴ و با تاریخ های دلچسپ روایات مقدس هندی ها آشنا شویم، با اطلاعات بس دلپذیر اما در نگاه نخست شگفتی برانگیز و باورنکردنی بی بر خواهیم خورد. در این آثار، پدیده هایی شرح داده شده اند که ویژه مناطق ارکتیکی اند و برای هند بیخی غیر عادی و مختص نواحی آسیای جنوبی نمی باشند - مانند پنداشت ها در باره ستاره ثابت قطبی، در باره شب های سرد و درازی که شش ماه به درازا می کشند و روزهای درازی که نیم سال آژگار طول می کشند.

راویان عهد قدیم و داستانسرایان در باره کشوری می سرودند که در آن آفتاب تنها سال یک بار طلوع می کند- جایی که شش ماه شب و شش ماه روز است.

آواز خوانان حماسه سرا، بارها از پرنده مقدس گارودا (Garuda) نام می بردند که پیش از آن که بر سر بال های خود زاهد گوشه نشین (hermit) را که در جستجوی هفتصد اسپ سفید ماهتابی بود، به همراه بیاورد، به او در باره چهار کشور جهان از جمله هم در باره کشوری که در شمال واقع است و در آن «هفت ریشی» (هفت خردمند) الهه اروندهاتی (Arundhati) و سواتی (که پیوسته پیرامون ستاره قطبی محکم شده در آسمان (دهروا) چرخ می زنند)، بسر می برند؛ حکایت نموده بود.

در این جا:

- هفت ریشی- هفت ستاره بزرگ، پیکره سپهری (صورت فلکی constellation کوکبه، گردایه، خوشه، برج، کانون ستاره یی) خرس بزرگ (دب اکبر)،

- (ریشی ها- خردمندان، axetil، پدران مقدس، خدایانی که در آسمان بسر می برند)؛

- اروندهاتی- پیکره سپهری یا کانون ستاره یی کاسیوپیا یا ذات الکرسی، خداوند کرسی یا کاسیوپیا (به انگلیسی: Cassiopeia،

- سواتی- ستاره روشن در پیکره سپهری گاوران (constellation Bootes) یا پیکره سپهری (صورت فلکی یا کانون ستاره یی) برسائو و ش (Perseus).

Послесловие к книге: Бойс М. Зороастрийцы. Верования и обычаи / Пер. с англ. и прим. И. М. Стеблин-Каменского. Послел. Э. А. Грантовского. М.: Вост. лит., 1988. С. 69-70.

О хронологии пребывания киммерийцев и скифов в Передней Азии // Российская археология. 1994. № 3. С.23-48.

Киммерийцы в Передней Азии (по поводу монографии: А. I. Ivantchik. Les Cimmeriens au proche-Orient. Fribourg, Suisse, Göttingen, 1993. Русское издание: А. И. Иванчик. Киммерийцы. Древневосточные цивилизации и степные кочевники в VIII—VII веках до н. э. М., 1996) (в соавт. с Д. С. Раевским и М. Н. Погребовой) // Вестник древней истории. 1997. № 4. С. 69-85.

Государство на Древнем Востоке. Сборник статей. Ответственные редакторы Э. А. Грантовский, Т. В. Степугина / Ин-т востоковедения. — М.: Вост. лит., 2004. — 471 с. — ISBN 5-02-018348-2

⁴ منظور از مهابهاراتا و رامایانا است. این «منظومه های» سترگ هند باستان- دایره المعارف تمام عیار تاریخ و فرهنگ هند، غنی ترین منبع دانش در عرصه فلسفه، مذهب، اسطوره ها، حکمت، علم، اخلاقیات و سنت های توده های هندی است.

یادداشت گزارنده: وداها یا ویداها، چهار پخش است: ریگ ودا، ساما ودا (نیایش ها و مناجات)، یاجور ودا (دعاهای دینی)، آتھارا ودا (سحر و افسون).-گ.

دیدن این ستارگان، بر فراز افق (در بالای سر) تنها در مناطق شمالی ممکن است. در مناطق شمالی تر از 55-56 درجه عرض البلد‌های شمالی، آن هم در زمستان در جریان یک شب کانون‌های ستاره‌ی یا پیکره‌های سپهری یاد شده بی آن که پشت افق بروند. گو این که ستاره قطبی را می‌توان مرکز آن پنداشت.

کسانی که در هند بوده‌اند، می‌دانند که تنها در نواحی شمال آن کشور، کانون ستاره‌ی دب اکبر را می‌توان بسیار پایین بر فراز افق دید. در جنوب هند، این پیکره سپهری اصلاً پشت افق پنهان می‌گردد و دیده نمی‌شود. در این میان، در متون مقدس کهن هند، بارها گفته می‌شود که «دب اکبر خوشنما در بالای آسمان قرار دارد». مطابق سروده‌های حماسی- در جایی که در آن آفریدگار کبیر- برهما دهر-وا- ستاره قطبی را محکم نمود و در مرکز جهان و آسمان‌ها قرار دارد. چنین پدیده‌ی، به گونه‌ی که روشن است، تنها ویژه نواحی شمالی قطبی (در قطب شمال، ستاره قطبی مستقیماً در اوج ایستاده است).

«در آن جا، در کشور افسانه‌ی شمال، جایی که بر فراز آسمان این پیکره سپهری دیده می‌شود، ده اسپراس (apsaras) زندگی می‌کنند که زادگان رنگین کمان‌اند. اسپراس‌ها- آبنماهای درخشانی‌اند و این ده که زادگان رنگین کمان‌اند، با رنگ‌های دل‌آویز می‌توانند به گونه‌ی شاعرانه درخشش شمالی باشند».

آفرینندگان روایات هندی، در باره «آب‌های دربند» در باره آب‌هایی که اشکال قشنگ به خود گرفته و فرو نمی‌ریزند، یاد آور می‌شوند. این‌ها شاید آب‌های یخبسته باشند. در مه‌باراتا در باره این آب‌های یخبسته درست، هنگام شرح و وصف کشوری سخن به میان می‌آید که در آن آفتاب برای شش ماه طلوع می‌کند.

میهن ارکتیکایی در ویداها:

این چنین آوندهای ادبیات هندی، شماری از دانشمندان را به آن نتیجه رساندند که میهن نخستین هندی‌ها گویا در آن سوی مدار قطبی قرار داشته بود. گاهی موقعیت این «میهن» بیشتر دقیق‌تر معین می‌گردید- در کرانه‌های دریای سرد سفید یا در سایبریا و... شماری از سر‌های بیش از حد پر شور، این میهن را حتا در خود مرکز قطب شمال جا می‌دادند.

یکی از اصلی‌ترین بانیان «تیوری قطبی» پیدایش هندی‌ها، بال گنگادها تیلاک (1856-1920)،- رجل سیاسی سرشناس هند بود. به سال 1893، در بمبئی، کتاب او به نام «اورین» (صورت فلکی یا پیکره سپهری «جبار») به چاپ رسید و پس از ده سال، مونوگرافی مفصل او- «میهن ارکتیکایی در ویداها». تالیک در بسیاری از آثار خود، به فرهنگ هند، از جمله قدیمی‌ترین مراحل تاریخ کشور پرداخت. او که مخالف سرسخت و دو آتش سلطه انگلیس در هند بود، و در برابر مواضع تاریخنگاری مستعمراتی انگلیس (که به ارثیه فرهنگی هند به دیده تحقیر می‌نگریست) می‌نوشت و می‌کوشید بومی بودن و خود ویژه بودن تمدن قدیم هند را اثبات نماید.

آثار تالیک و پیروان او، دارای اهمیت بزرگی برای باروری و شکوفایی خودشناسی ملی خلق هند و ترقی علم در هندوستان بودند. همراه با آن، در آثار آن سال‌ها، شمار فراوان بزرگنمایی‌ها، بی‌دقتی‌ها، لغزش‌ها و مواضعی جا داشتند که کنون در پرتو با دستاوردهای علوم معاصر بایسته است از آن‌ها بگذریم.

اکنون از زمان چاپ کتاب بالیک زیر نام «میهن ارکتیکایی در ویداها» هشتاد سال آزرگار گذشته است. اما تا همین اکنون هم در میان دانشمندان هندی، تیوری خاستگاه ارکتیکایی هندی‌ها، مدافعان سرسخت و پیروان آتشی‌نی دارد. حتا در کنگره‌های جدی علمی، کنون هم بارها اظهاراتی شنیده می‌شود دال بر این که نیاکان هندی‌ها از گستره قطبی به این سرزمین آمده بودند.

تالیک با مطرح ساختن تیوری ارکتیکایی، بر شماری از برداشت‌های دانشمندان علوم طبیعی معاصر خود (زمین‌شناسان، دیرین‌شناسان، اخترشناسان) مبنی بر این که اوضاع اقلیمی و طبیعی پیکره‌های قاره‌ها در جریان اعصار مختلف تاریخ زمین دستخوش دگردیسی‌های بنیادی گردیده‌اند، تکیه داشت. مطابق این دیدگاه‌ها، در دوره‌های پیش از یخبندان و بین یخبندان‌ها، اقلیم نواحی ارکتیکایی، گرم بود و مساعد برای نموی جهان دیگر گیاهان و رستنی‌ها و جانوران، و نیز برای انسان و توسعه تمدن آن. در این حال، تالیک از تیوری مُد روز آن روزگار،- تیوری پروفیسور اورین امریکایی در باره میهن نخستین انسان در گستره ارکتیکا الهام می‌گرفت.

تالیک، از همین منظر، داده های ادبیات هندی قدیم را تجزیه و تحلیل می کرد. در گام نخست، ویداها- قدیمی ترین اثر مقدس هندی ها را. بر اساس ویدادها، او می خواست ثابت بسازد که نیاکان هندی ها در دوره های پیش از یخبندان و بین یخبندان ها، در نواحی ارکتیکایی بسر می بردند و سپس تقریباً ده- هشت هزار سال پیش (او آخرین دوره یخبندان را همانا همین 8-10 هزار سال پیش تخمین می زد)، زیر تاثیر سرما، به سوی جنوب به راه افتادند. این برداشت ها، بیش از نیم قرن پیش انجام گرفته بودند.

آیا کنون هم می توان بر چنین دیدگاه ها پا فشرد؟ آیا همین گونه، بایسته است به تیوری تالیک، کنون، هنگامی که علوم طبیعی و دقیق، مواد دیگری را در دست دارند، و تاریخ های دیگری را مطرح می سازند، برخورد کرد؟

سخن بر سر این نیست که دوره های پیش از یخبندان و میان یخبندانی به کدام زمان مربوط می گردیدند، چگونه تغییرات اوضاع اقلیمی را در این یا آن جای کره زمین درک کرد؟ چگونه از دیدگاه دانش امروزی اطلاعات هندی ها را در باره وضعیت و حرکت ستاره ها در سپیده دم تاریخ آن ها ارزیابی کرد؟

این ها، پرسش هایی اند که به آن ها هم علوم طبیعی و هم علوم دقیق پاسخ های گوناگون می دهند. مهم ترین چیز- برداشت هایی اند که به آن ها چنین علومی چون تاریخ، باستان شناسی، زبان شناسی مقایسه یی، اتنوگرافی تاریخی می پردازند. البته، در این جا هم چیزهایی بسیاری هنوز گنگ مانده اند، فرضی اند و متناقض.

به کمک حقایق علمی، می توان در باره عرصه های مشخص بودوباش آغازین نیاکان هندی ها، در باره زمان های تشکل و مهاجرت آنان به گونه جدی به کنکاش پرداخت. اما بیخی روشن است که کنون سخن می تواند نه بر سر نواحی قطبی و نه چنین زمانه های بسیار دور مانند دوره های یخبندان باشد.

در روزگار ما، بسیاری از آن داده ها و نیز آثار ویدایی و حماسی هند (که تالیک آن ها را چونان آوندهای مستقیم بودوباش هندی ها در ارکتیکا ارزیابی می کرد)، به گونه دیگری درک می گردند.

افسانه و واقعیت:

هر چه هست، در آثار ادبیات قدیم هندی چنین اشاره هایی هست که دشوار است آن ها را به گونه دیگری ارزیابی کنیم جز آن که بازتابی بوده باشند از پنداشت ها در باره مناطق ارکتیکایی. برای مثال، اطلاعات یاد شده در باره شب ها و روزهای قطبی.

به ویژه، چگونه می توان موجودیت این تصورات را نه تنها در تفاسیر نجومی و دیگر تاویل های علمی که می توانستند به گونه مشروط چونان تراوش های فکری دانشمندان آن برهه و نیز در یادمان های بارها دیرین تر هندی باشند، درک کرد و توضیح داد. تنها به چند تا از اطلاعات منابع هندی رو می آوریم: باهاسکارا آچاری- دانشمند قرون وسطایی هند، در اثر نجومی خود نوشت که در نواحی قطب شمال، «نیم سال روز و نیم سال دیگر، پیوسته شب است». در اثر نجومی قدیمی تر از این- «سوریا- سیدهانثا» اطلاع داده می شود که در این نواحی «خدایان آفتاب را پس از یک طلوع در جریان نیم دوران دوره یی آن می بینند».

داده های همانندی هم در دیگر آثار علمی و متون مذهبی دوره های قدیم و قرون وسطایی بازتاب یافته است.

جالب است که این اطلاعات به گونه مفصل در بخش ویژه اثر بنیادی «هند» [تحقیق مال اللهند] نوشته اندیشمند کبیر آسیای میانه- پور ورجاوند خوارزم- بیرونی (973-1048) بررسی گردیده اند. بیرونی با شیفتگی و کنجکاو به علوم مختلف دلچسبی می گرفت. از خامه او آثار بسیاری تراویده اند- در عرصه های ریاضی، تاریخ، جغرافی، کانی شناسی، فیزیک، اخترشناسی و... که آمیزه یی از دستاوردهای معاصر او بودند. بیرونی که در دامان سنت های اسلامی و تعالیم همان وقت پرورش یافته و بار آمده بود، همراه با آن، دلچسبی فراوانی به فرهنگ های بیگانه نشان می داد. به ویژه به فرهنگ هند. بیرونی زبان سانسکرت را آموخت و پیگیرانه با بسیاری از آثار مذهبی- فلسفی و علمی هند آشنا شد و با پانديت ها هندی- دانایان سنت های فرهنگی هند، به مناظره و گفت و شنود می پرداخت.

اثر دایره المعارفی بیرونی در باره هند - تحقیق مالهند در عمل دانشمندان خاور نزدیک و میانه را با دستاوردهای برجسته تمدن هندی که پور بزرگ خوارزم به آن ارج عمیق قائل بود، آشنا ساخت.

شناخت بیرونی، از منابع هندی شگفتی برانگیز اند. او بارها از «برهما سیدھانتا»- اثر برهماگوپتا (زیبنده اوایل سده هفتم میلادی- از بزرگترین ریاضی دانان هند قدیم)، نقل قول می کند. بیرونی گفته های این دانشمند را در باره فرشتگانی می آورد که در جایی بسر می برند که گویا شش ماه روز و شب های شان هم شش ماه است.

بیرونی همچنین برش هایی از اثر اخترشناس هند قدیم- آریابهاتا (سده پنجم) را نیز نقل قول می کند که طبق آن، این سرزمین- پادشاهی فرشتگان «در گستره سرد واقع است». «شمال تر از هر جای زمین». هم برهماگوپتا و هم آریابهاتا می توانستند از تیوری کروی بودن زمین الهام بگیرند و منطقه مورد نظر را که در آن روز و شب شش ماه طول می کشد، در ناحیه قطب شمال جا بدهند.

اما علمای هوادار اندیشه مسطح بودن زمین هم در باره همان سرزمین های شمالی مطالبی می نوشتند. هر چه بود، هم اطلاعات برهماگوپتا و هم آریابهاتا در باره پدیده هایی که ما می توانیم آن ها را «شب های قطبی» و «روز های قطبی» بنامیم، در گام نخست، چونان ره آورد پندارهای پا گرفته و ریشه دار در ادبیات هند در باره کشوری واقع در شمال اقصاء، ارزیابی می کردند.

تصادفی نیست که هر دو دانشمند، آن سرزمین را به نام «سرزمین فرشتگان» یاد می کنند و در متن داوری های خود کلمه «گویا» یا «گو این که» را می افزایند. این به گمان غالب، مفهوم سنتی یا نماد پذیرفته شده پی است که بیرونی به آن بذل توجه نموده بود.

در فصل «در باره انواع مختلف شباروز و در باره روزها و شب ها»، او تصورات هندی ها را در باره «شبانه روزهای انسانی» (که متشکل بر روزها و شب های عادی اند)، در باره «شباروزهای نیاکان» و «شباروزهای دیوها» (شباروزهای خدایان) که یک سال از گار ادامه می یابد و متشکل است بر روزها و شب ها که هر کدام نیم سال خورشیدی به درازا می کشند، می آورد. آریابهاتا و دیگر دانشمندان هندی هم در باره «شباروزهای خدایان» نوشته اند.

بهاسکارا- آچاری، با سخن گفتن از سرزمین شمالی- «جایی که نیم سال روز دوامدار و نیم سال شب دوامدار» است، چنین روزهایی را «روزهای خدایان» می نامد. او می گوید که در آن جا موجودات مقدس آفتاب را در جریان شش ماه می ببینند، هنگامی که خورشید در حوالی جو شمالی می چرخد، از این رو، مسیر خورشید در این دوره به نام «اوتارایانا» یاد می شود- یعنی «راه شمالی».

در برخی از منابع هندی به عنوان همتاواژه «اوتارایانا» از واژه «دیوایانا» (راه خدایان) کار گرفته می شود. این تصور به زمانه های بارها پیشتر تا عصر شکوفایی ریاضیدانان و اخترشناسان هندی سر می کشد.

افزون بر این ها، اطلاعات همانند را می توان در دیرین ترین یادمان های ادبیات هند - مجموعه سروده های مقدس «ریگویدا» یافت که دست کم هزار سال پیش از میلاد تدوین شده بودند. بایسته است، البته، که بار این متون مذهبی را در نظر گرفت. آن ها هدف بیخی مشخصی دارند- نیایش به درگاه خدایان، ستایش از آنان و فراخواندن آنان به کمک برای دست آوردن نعم معینی: دارایی، تندرستی، در امان ماندن از شر دشمنان. افزون بر این ها، مفهوم بسیاری از پاره های سروده های ریگویدا تا همین اکنون هم به کلی روشن نشده اند. دانشمندان در درک بسیاری از سروده ها در کل اختلاف نظر دارند.

و ما نمی توانیم با اطمینان تایید نماییم که چه وقت در ریگویدا در باره پایان دوره تاریکی و آغاز «راه خدایان» (دیوانایا) یعنی زمان های روشن سخن رانده می شود. یا نزدیک شدن یا فرا رسیدن «راه های خدایان» یا دمیدن سپیده، مگر در این جا سخن بر سر همانا آن «راه خدایان» است، هنگامی که خورشید در جریان نیم سال غروب نمی کند.

اما عین مفاهیم، در ادبیات از نظر زمانی متاخر تر نسبت به ویدایی دیده می شود. برهنهها، ارانیاکها، اوپانیشادهها، که قدمت آن ها تا میانه های هزاره یکم پیش از میلاد می رسد. در این آثار، ما اطلاعات بیشتر معین تری را می یابیم: - این «راه خدایان»، شب- «راه نیاکان»، «هنگامی که خورشید به سوی شمال می چرخد، در جو شمالی قرار می گیرد، در میان خدایان، هنگامی که به سوی جنوب می چرخد، و در جو جنوبی قرار می گیرد- در میان نیاکان»؛ «راه خدایان» (دیویانا)، یا «راه شمال» (اوتاریانا)، از اعتدال بهاری آغاز می گردد. و دیگر نشانه های بیشتر مشخص تر: «سال- یک روز خدایان است» که متشکل است بر روز و شب. این که زیر چنین تعریفی چه چیزی درک می شود؟ از قطعه زیر دیده می شود «قوانین مانو»: «شب و روز خدایان- یک سال به درازا می کشد که به دو بخش تقسیم می شود: روز- دوره حرکت خورشید به سوی شمال است و شب - دوره حرکت خورشید به سوی جنوب».

«قوانین مانو» - مجموعه یی از موازین اخلاقی- حقوقی بودند که در سده دوم پیش از میلاد، تدوین گردیده بودند. هدف از این قوانین،- به گونه دقیق، انتظام بخشیدن به زندگانی خصوصی و اجتماعی هندیان بود. با این هم، در این اثر هم این گواهی دلچسب، مشاهده می شود.

اطلاعات همانندی را همچنین در چکامه های حماسی می یابیم، اما در این جا، این اطلاعات، بخش جدایی ناپذیر داستان های افسانه یی در باره قهرمانان، حوادث و کشورها اند. این هم یکی از حکایات در باره کشور افسانه یی در شمال دوردست، جایی که «خورشید در آن به سوی تاریکی می رود و از آن جا می برآید. طلوع و غروب خورشید پرتوفشان، راندن تاریکی از سوی آن، شوالیه های فرزانه که شب و روز برای شان برابر با یک سال بود».

در این کشور، جایی که قهرمانان مهاباراتا بسر می بردند، می توان دید که دب اکبر چگونه بر فراز بام آسمان می برآید («هفت ریشی (خردورز) ربانی به ریاست و اسبشها»)⁵ و اسبشها- خردمند کبیر،- ریشی، که به نام او هندی های قدیم، یکی از ستاره های اصلی دب اکبر را نامیده بودند. چگونه این پیکره سپهری (صورت فلکی) همراه با دیگر کانون های ستاره یی پیرامون ستاره قطبی محکم شده در آسمان می چرخند. این هم حکایت دیگری در باره همان کشور اسرارآمیز: در این جا، «نیم سال آفتاب زرافشان می برآید» و آب های ایستاده، اشکال گوهرهای قشنگ را به خود می گیرند».

این گونه، در برابر ما نه اطلاعات تصادفی و پراکنده، بل که سنت محکم و پایای روایات و دایره معینی از پنداشت ها فرا دارند. اما نمی توان متوجه نشد که برای آفرینندگان متون مقدس، برای قصه پردازان حماسه ها در هند، این تصورات دارای پشتوانه و پیشینه واقعی نبوده اند. این تصورات در برابر ما به عنوان عناصر اسطوره برآمد می کنند و یا دیگر نمادهای افسانه یی و سوژه ها مرتبط اند.

نمادهای قطبی بیشتر در پیوند با حکایات در باره خدایان قهرمانان افسانه یی و جاودانگی آنان آورده می شوند.

بی مهابا یک پرسش مطرح می گردد: آیا این «پنداشت های قطبی» زاییده و آفریده تخیلات مولفان آن نبوده اند- درست مانند خدایان پرسناژ های افسانه یی و زندگی در آن سوی دیاران دیگر؟ آیا محک ها و معیارهایی اند که اجازه بدهند در افسانه ها، مطالب راستین را از مطالب خیالی و آن چه را که گفته می شود، از ممکنات تفکیک کرد؟

در این جا، در برابر ما مساله جالب و پیچیده یی قرار دارد که با آن پژوهشگران چنین به کثرت بر می خورند- مساله مناسبات افسانه ها و واقعیات، حکایات و حقایق.

آریایی ها:

پیش از آن که به محتوای اسطوره ها بپردازیم، بایسته است به فاکت های تاریخی رو بیاوریم. علم ثابت ساخته است که در تشکل توده های کنونی هندی، نقش بزرگی را قبایلی که زمانی به هند آمده و خود را آریایی می خواندند، بازی نموده بودند. این قبایل، با پخش شدن در گستره شمالی هند، با باشندگان بومی آمیزش یافتند و آنان

⁵ و اسبشها- خردمند کبیر،- ریشی، که به نام او هندی های قدیم، یکی از ستاره های اصلی دب اکبر را نامیده بودند.

را اسیمیله کردند. به زبان و لهجه همین آریایی ها بود که سروده های ویدایی، مهابهاراتا و رامایانا و شمار بسیار دیگر از آثار ادبیات کهن هند تدوین یافتند.

زبان ها و لهجه های این قبایل آریایی، شالوده چنین زبان های معاصر هند، پاکستان، بنگله دیش و سریلانکا، مانند هندی، اردو، بنگالی، سینگالی، مرهته یی، گجراتی، سیندهی و... را می سازند.

این زبان ها همراه با زبان های ایرانی، شاخه هندوایرانی گروه زبان های هندواروپایی را می سازند. این گروه-یکی از پرشاخ و برگ ترین خاندان های زبانی جهان است که زبان های سلاوی، ژرمنی، رومنی، لیتوانی، و لاتویایی، یونانی باستان و شمار دیگر از زبان های زنده و مرده را در بر می گیرد. در این زبان ها، همین اکنون هم همانندی های بسیار وجود دارد.⁶

روشن است این زبان ها در اعصار قدیم (هنگامی که قبایلی که به زبان های هندواروپایی سخن می گفتند، در همسایگی بلافصل با یک دیگر زندگی می کردند و به باور برخی از دانشمندان- گروه یگانه قبایل دارای زبان واحد را می ساختند) از این هم بیشتر با هم نزدیک بودند.

خویشاوندی نزدیک زبان های هندواروپایی هنوز در نیمه نخست سده نهم هنگامی که مبانی رشته درخشان علم زبان شناسی- زبان شناسی مقایسه یی هندواروپایی ریخته شد، به اثبات رسیده بود. اسلوب تدوین شده جدی علمی از سوی این دیستان، امکان داد بسیاری از قانونمندی ها در توسعه زبان های جداگانه در مراحل مختلف تاریخ آن ها و سیستم مناسبات متقابل نمایندگان خانواده بزرگ زبان های هندواروپایی با یک دیگر را تثبیت نمود. با بهره گیری از روش مقایسه یی- تاریخی، دانشمندان برای مثال تثبیت نمودند که چگونه برخی از کلمه های در گذشته ناآشنا در شماری از زبان های مرده و یا کمتر ناشناخته، تلفظ می شده اند.

درستی این نتیجه گیری های تیوریک (نظری)، بارها به گونه غیر مستقیم با کاوش های باستان شناسی تایید گردیدند که به علم، متون نو حاوی این کلمه ها را اهدا کردند. متد مقایسه یی تاریخی امکان داد چنین زبان هایی مدت ها پیش نابود شده و فراموش شده چون زبان هیتی ها را کشف و درک کرد که در هزاره دوم پیش از میلاد، در آسیای صغیر رواج داشت و هیتی ها با آن با فراغت مصر به مبادله نامه ها و عقد سازشنامه ها می پرداختند و یا زبان تخاری ها را با متون آن که در میان ماسه های آسیای میانه کشف شدند، یا زبان باکتریایی (باختری) که یادمان های آن تنها در سال های اخیر کشف شدند و با آن در مناطق جنوب خاوری آسیای میانه و افغانستان در عصر شاهنشاهی کوشانیان (که در آغاز عصر میلادی، زمین های پهناوری را در هند و آسیای میانه زیر فرمان داشتند) سخن گفته می شد.

⁶. یکی از بهترین آثار تحلیلی که به بررسی همانندی ها و وجوه اشتراک و افتراق زبان های گروه ایرانی و سلاوی پرداخته است، کتاب «زبان های ایرانی و سلاوی- مناسبات تاریخی» نوشته داکتر اندلمان است که به سال 2002 از سوی پژوهشکده زبان شناسی پژوهشگاه علوم روسیه به کمک بنگاه انتشارات ادبیات خاور به چاپ رسیده است:

Д. Эдельман, Иранские и славянские языки : Исторические отношения , М., 2002.
ترجمه این کتاب به زبان پارسی بسیار ضروری است. اما بهتر است یک زبان شناس آن را به پارسی دری برگرداند. امیدوارم کسی از زبان شناسان تاجیکستانی روزی این کار ارزنده را انجام دهد. متن روسی کتاب را می توان در انترنت خواند.

<https://www.google.de/#q=ایرانские+и+славянские+языки>

شایان یادآوری است که در پهلوی ارثیه عمومی هندواروپایی، در زبان و فرهنگ توده های سلاوی و هندواروپایی، رشته کاملی چنین همانندی ها دیده می شود که پیوندهای متقابل این توده ها را در درازای اعصار مختلف بازتاب می دهند: دوره تماس های نیاکان سلاوی ها و هندوایرانی ها («عهد آریایی»)، دوره تماس ها با ایرانیان در کل، و سر انجام، زمان تماس های سلاوی ها با قبایل اسکیتی- سارماتی - النی. هر یک از این دوره ها، در مواد زبانی بازتاب یافته اند: تشابهات زبانی سلاوی- آریایی، همانندی های سلاوی- ایرانی و سر انجام، موازی ها میان زبان های سلاویک و اوستی- وارث لهجه های اسکیتی-سارماتی- گ.

نتیجه گیری های زبان شناسی مقایسه یی- تاریخی در باره خویشاوندی و تناسبات زبان های توده های هندواروپایی، یک رشته کامل مسایل تاریخ بسیار قدیم این توده ها را، خاستگاه آن ها را، شیوه بودوباش، ساختار اجتماعی- سیاسی، جوامع و فرهنگ شان را پیش کشیدند. جای مرکزی را در این میان، مساله جا و زمان بودوباش باهمی توده های هندواروپایی، یعنی میهن نخستین شان می گیرد.

بدون نتیجه گیری های کم و بیش معین در این موضوع، حل نهایی چه مسایل یاد شده و چه شمار بسیاری مسایل مهم علمی ناممکن است. نه تنها تاریخ دانان و زبان شناسان، بل نیز باستانشناسان (در گام نخست آنانی که دلچسب ترین یادمان های برخی از فرهنگ های کهن را در گستره شوری - خاستگاه و زیستگاه بسیاری از توده های هندواروپایی، تحقیق می کنند)، در انتظار پاسخ به پرسش مطرح شده اند.

قبایل آریایی آمده به هند، از لحاظ زبانی و فرهنگی به ویژه به قبایل گروه ایرانی نزدیک بودند. هم هندی ها و هم ایرانی ها در سبیده دم تاریخ خود، یک ایزد را می پرستیدند- میترا را که نسبت به آدم ها مهربان بود و ایندیرای آدرخش افکن را که حامی رزمندگان دلیر بود.

آن ها سرودهای مذهبی همانندی را می خواندند. افسانه ها و اسطوره های همانندی را سینه به سینه حفظ نموده بودند. داستان های مشابهی را در باره قهرمانان دوست داشتنی حماسی خود می شنیدند. در مراسم و جشن ها، کاهنان شان سومای نشه آور - باده مقدس خدایان و جاودانگان را تهیه می کردند. بهترین رزم آوران آن ها سوار بر ارابه های جنگی سبک، دشمنان را در نبردها در هم می کوبیدند و در ایام صلح، جشن ها و آیین های شادمانی بر پا می داشتند.

ساختار اجتماعی این قبایل به گونه شگفتی برانگیزی با هم مشابه بودند- تقسیمات اجتماعی به سرشناسان جنگی، کاهنان و... داشتن هنجارهای حقوقی همانند. هر یک از گروه های یاد شده، با رنگ معینی مشخص می شدند (کاهنان جامه های سپید داشتند و فرماندهان نظامی- جامه های سرخ...) هندی ها و ایرانیان، جهان را سه طبقه یی می پنداشتند- آسمان، زمین و لایه میان زمین و آسمان. متون مقدس ویدایی در میان هندی ها و متون مقدس اوستایی- در میان ایرانیان، از دید زبانی، نمادهای اسطوره یی و بسیاری دیگر از سوژه ها، بسیار به هم نزدیک اند.

هم قبایل هندی و هم قبایل ایرانی، خود را آریایی می خواندند و کشور خود را کشور آریایی ها می نامیدند. جا دارد یادآور شویم که تعمیم دادن واژه «آریا» و «آریایی ها» در ادبیات روسی برای همه توده های هندواروپایی، بر شالوده و پشتوانه علمی استوار نیست. تنها کاربرد مستدل این واژه ها برای تشخیص قبایل و توده های هندوایرانی مدلل و موجه است- چنانی که آن ها در ادبیات علمی به همین نام یاد می شوند.

کلمه های آریایی و آریا به عنوان نام های خودی، به گونه معین تنها در زبان های هندوایرانی دیده می شوند. آفرینندگان ویدها و سروده های حماسی هندی، تدوین کنندگان اوستا و مولفان سنگ نبشته های کهن پارسی، خود را به همین نام آریایی می خواندند. نام های بسیاری از قبایل و مناطق ایران و هند ریشه در کلمه آریا دارند. بخش مرکزی هند، وادی مقدس کنگا در عهد باستان آریاورته (کشور آریایی ها) خوانده می شد. نام ایران نیز برگرفته از همین آریا است.

همه مشترکات برشمرده، میراث آن عهد کهنی اند، که نیاکان قبایل هندی و ایرانی در کنار یک دیگر در حدود گستره واحدی می زیستند. این نتیجه گیری - مساله یی که در علم از سوی همه پذیرفته شده است، برخاسته از واقعیات تاریخی «وحدت هندو ایرانی» اند. اما این که میهن نخستین آریایی ها در کجا واقع بود، - مساله یی است که تا کنون حل نشده است و جر و بحث های گرمی را برانگیخته است. این مساله به گونه بلافصل مرتبط است به مساله عمومی منشای نیاکان توده های هندواروپایی در کل. اما حل این مساله هم هنوز می تواند صرف به صورت عمومی مطرح شود.

مقایسه داده های زبان های مختلف هندواروپایی امکان می دهند به اندازه معینی جهان گیاهی- رستی و جانوری، اوضاع اقلیمی و لندشافت مناطقی که در آن نیاکان توده های هندواروپایی می توانستند در دوره بودوباش مشترک

شان، زندگی کنند، را احیاء کرد. این مواد و مدارک و ادار می سازند هم مناطق همجوار با آن را و نیز نواحی گرم آسیای جنوبی و دریای میانزمینی (مدیترانه) را کنار گذاشت.

بایسته است همین گونه، چنین مناطق گسترش توده های هندواروپایی را در دوره تاریخی - از قبایل سلت بریتانیا و.... گرفته تا آریایی های هند در نظر گرفت. اما با این هم، این گونه داده های زبان شناسی مقایسه یی و باستان شناسی اجازه نمی دهند دقیقاً دریافت که میهن نخستین هندواروپاییان در کجا واقع بوده است. این میهن را هم در اروپای مرکزی، هم در بالکانات و هم در شمال دریای سیاه، هم در استپ های جنوب روسیه و بیشتر در خاور- در قزاقستان و آسیای میانه می جویند. هر کدام از این تیوری ها، هواداران سرسخت خود را دارند با آوند های خود شان و دلایل خود شان.

عهد یگانگی هندواروپایی سر به زمانه های بسیار دور می کشد. پسان تر، بعد از فروپاشی این یگانگی، گروه های مختلف قبایل هندواروپایی در سرزمین های بس پهناوری پراکنده شدند و سر از نو، کنکاش هایی در باره آن صورت می گیرد که چه وقت و در چه سرزمین هایی، تشکل نیاکان توده های آریایی جدا شده از وحدت هندواروپایی صورت گرفته بود.

میهن نخستین آریایی ها را همین گونه، در مناطق بس گوناگونی جا می دهند - از مناطق سفلی رود دانوب و اروپای خاوری گرفته تا آلتای و مرزهای هند.

تیوری خاستگاه آسیای میانه یی آریایی ها به ویژه معروف است. هواداران فزونشمار این تیوری می پندارند که همو آسیای میانه جای تشکل قبایل آریایی، کانون تمدن آن ها و فرهنگ معنوی شان و حماسه های شان بود.

در هندوستان حتا عقیده یی هست در باره آن که هند دیرین ترین منطقه بودوباش آریایی ها بوده است. اما چنین چیزی آشکارا با داده های علمی، از جمله در باره گسترش قبایل هندو اروپایی که آریایی ها از جمع آن ها برخاسته بودند، در تناقض است. ایران را هم نمی توان میهن آریایی ها شمرد. در هزاره دوم پیش از میلاد، در گستره ایران کنونی، باشندگان دارای خاستگاه های تباری، بیخی دیگری بودوباش داشتند. تنها پسان ها به این جا قبایلی پدیدآمدند، که به زبان ها و لهجه های ایرانی سخن می گفتند و خود را آریایی می خواندند. و لیکن، این که قبایل آریایی از کجا و از کدام راه ها به ایران آمده بودند، تا کنون به پیمانمانه بسنده روشن نیست.

کنون، به گروه توده های ایرانی- پارس ها، تاجیک ها، کردها، اوست ها و شماری از توده های دیگر، تعلق دارند. اما در زمانه های قدیم، گستره بودوباش قبایل ایرانی بارها پهناورتر از امروز بود. این گستره، ساحه یی را از شمال دریای سیاه تا ترکستان خاوری در بر می گرفت.

اسکیت ها:

در بسیاری از نواحی اوکرایین، قزاقستان، دشت های ولگا- اورال و آلتای، می توان گورگان های قدیمی را دید که متعلق به اسکیت ها و قبایل خویشاوند با آن ها بودند. به یاری کاوش های گورگان های اسکیت ها، مواد بس ارزشمندی به دست آمده است که امکان می دهند در باره شیوه زندگانی، ساختار اجتماعی، پندارهای مذهبی، فرهنگ و هنر باشندگان قدیم این سرزمین داوری کرد.

در موزه های کشورهای مختلف، به ویژه در کاخ موزه ارمیثاژ (در سانکت پتربورگ) و گنجینه زرین آن، یادمان های هنری به دست آمده از گورگان های اسکیتی نگهداری می شود. بسیاری از آن ها به استیل یا سبک نامهند «جانوری» (فیگورها یا هیکل ها یا تصاویر جانوران) ساخته شده اند. برخی از این ساخته های جالب، ببینندگان را با هنروری و اوستادی آفرینندگان خود، برازندگی، زیبایی و پرداز خود در شگفتی اندر می سازند. دلچسپی به این یادمان ها هم در میان کارشناسان و هم در میان محافل گسترده کسانی که به هنر ارزش و بهای فراوان می دهند، بسیار است. مگر، تا کنون پاسخ نهایی به پرسش ها در باره خاستگاه ها و راه های تکامل و منشای اولیه این هنر ها داده نشده است.

یادمان های سبک جانوری هنوز در سده های هژدهم - نوزدهم به پیمانمانه گسترده پس از بازیافت های باستان شناسان در گورگان های بزرگ اوکرایین و قفقاز شمالی شناخته شده بودند. در جریان زمانی دراز، بسیاری از دانشمندان

می پنداشتند که این یادمان ها برای اسکیت ها و رهبران شان از سوی استادان یونانی شهرهای کرانه های شمالی دریای سیاه و گاهی هم خود بومی ها تهیه می شدند.

اما یافته های نمونه های این سبک به گستره اوکرایین و شمال قفقاز محدود نمی شود. منطقه گسترش آن ها به دوردست ها در خاور تا آسیای میانه، پامیر، آلتای و سایان پهن می باشد. در آلتای به یمن یخبندان های دایمی، زیر دیواره های سنگی بناهای گورگان ها نه تنها اشیای فلزی، بل نیز مصنوعات ساخته شده در سبک جانوری، تصاویر شگفتی برانگیز به روی اشیایی از چوب، چرم و پارچه ها و حتا به روی اجساد خالکوبی شده رهبران حفظ گردیده اند.

هر کشف تازه، چنین بر می آید که پژوهشگران را به سوی رخنه و نفوذ به اسرار هنر اسکیتی می کشانند. مگر، دیدگاه ها در باره منشای آن، متنوع باقی مانده است.

به سال 1947 در نزدیک زیویه در خاور شهر سقز در شمال باختری ایران، پس از توفان و بارش سنگین و وزش بادهای تند و روان شدن سیل، بخشی از یک تپه فرو ریخت. باشندگان بومی در فردای آن، در آن جا شمار فراوان اشیای زرین و سیمین و ساخته هایی از عاج فیل را یافتند. این بود که بازار کندوکاو های خود سرانه و خرید و فروش اشیای عتیقه در آن جا گرم شد. با این هم، موزه تهران موفق شد بخش شایان توجهی از اشیای به دست آمده را بخرد و گرد بیاورد. اما شمار بسیار دیگر از این اشیای بینظیر هنری برای فروش به امریکا و اروپا برده شدند. به باور شماری از دانشمندان، اشیای یافت شده که به نام «گنجینه سقز» شهرت یافته است، در اصل مربوط به آرامگاه یکی از پیشوایان برجسته بود که در اواخر سده هفتم پ.م. در این جا به خاک سپرده شده بود. او کی بود؟ چه کسی را می توان سازنده یادمان های هنری پیدا شده دانست؟ این ها پرسش هایی بودند که در برابر پژوهشگران قرار گرفته بودند.

محل یاد شده در آن هنگام، در گستره پادشاهی مانی قرار داشت. همسایگان و حریفان آسوری های مخوف. شمار بسیاری از اشیای «گنجینه»، آشکارا به پیوند آن ها با آسوری ها گواهی می دهند. گروه دیگری از اشیاء با سنت های بومی ساخته شده بودند. اما شگفتی زدگی دانشمندان وقتی هویدا شد که چنین برآمد که بسیاری از اشیاء دارای انالوگ های بیخی دیگری برآمدند - در جهان اسکیت ها و برخی از آنان از روی سیمای کلی خود تقریبا نقاشی ها و ویژگی های گورگان های اسکیتی اوکرایین و قفقاز شمالی را تکرار می کنند.⁷

⁷ برای مقایسه با آن چه که پژوهشگران ایرانی در زمینه نوشته اند، برش هایی از چند نوشته در زمینه را با اندک ویرایش از کهکشان انترنتی می آوریم:

«ریشه کلمه سقز - مرکز استان کردستان - بر می گردد به به واژه سکا !

در مورد وجه تسمیه سقز گفته می شود که این شهر با نام ایزیرتا در نخستین اتحاد ماد، پایتخت مادها بود. سرکردگان ماد در پیرامون شهر استحکاماتی برای خود ساختند که از آن جمله زیویه و قپلانتوی کنونی (آدامائیت) را می توان نام برد. در این زمان سارگن دوم پادشاه آشور به سرزمین ماد تاخت، مادها شکست خوردند و ایزیرتا، زیویه و آدامائیت را ویران کرد. پس از آن سکاها به تجدید بنای این شهر پرداختند و سقز را به نام اسکیت (ساکز) به عنوان پایتخت خود برگزیدند. نام امروز سقز را نام قوم سکه - سکا - اسکیت - سکز، به یادگار مانده است و سکز همان ساکز است.»

(منبع: سایت iausanandaj.ac.ir)

«سقز (به کردی: Seqiz) یکی از شهرهای شمال باختری ایران در استان کردستان است که در شمال غربی سنندج و در فاصله ۱۹۸ کیلومتری آن واقع است. از شمال به آذربایجان غربی (شهر بوکان)، از غرب به شهر بانه، از جنوب به منطقه سرشیو و مریوان، و از شرق به تکاب افشار منتهی می شود.

هوخشتره، بزرگترین پادشاه ماد، در ده سال نخست حکومتش موفق شد که رابطه اش را با پادشاه سکاها- پروتوتیس، به اتحاد متقابل تبدیل کند. هوخشتره ارتشش را به دو بخش پیاده نظام مجهز به نیزه و سواره نظام تیرانداز (شکلی که از سکاها آموخته بود) تقسیم کرد و دولت نیرومندی در ماد تشکیل داد. در روزگار هوخشتره، پس از انقیاد سکاها در ماد، گروهی از سکاها را به غرب ماد کوچاندند و این سرزمین را به نام آنان سکزی یا ساکز خواندند که اکنون به سقز معروف است.»

از روی منابع هر چند هم انگشت شمار مکتوب، مدت ها پیش روشن شده بود که اسکیت ها در سده هفتم پیش از میلاد، به آسیای صغیر آمده بودند. نظر به حکایت هرودوت (در سده پنجم پ. م.) آن ها از راه قفقاز به این جا آمده بودند. از راه کرانه های دریای کسپین. دولت های قدیم خاور زمین، از همان آوان پدیدایی اسکیت ها، قدرت رزمی سواره نظام اسکیت ها را احساس کرده بودند. سواران اسکیتی به گونه ناگهانی به جاهای مختلف پدیدار شدند. از ایران و آسیای صغیر تا مرزهای مصر. جایی که فرعون پاسامیتیک (Psamtik) برای اسکیت ها باج آورده بود. پادشاه آسوری ها اسرهادون asrhaddon (به عربی- اسرحدون) در پی اتحاد با اسکیت ها بود و می خواست دختر خود را به زنی پادشاه اسکیتی- پارتوت بدهد. مادها و دیگر قبایل غربی هم در وابستگی از اسکیت ها قرار گرفتند.

تسلط اسکیت ها بر آسیای صغیر به روایت هرودوت، آن گاه پایان یافت که پادشاه مادی- کیاکسر (585-625 پ. م.) با فراخواندن سران اسکیت در جشنی، خائنه آنان را سر به نیست کرد.

دقیق روشن نیست که مرکز بودوباش اسکیت ها در هنگام لشکرکشی های شان بر آسیای صغیر در کجا قرار داشت. آیا در آن جا، کدامین کشور و دولت و پادشاهی هم داشتند یا نه؟ متون آسوری بر حضور اسکیت ها در کشور پادشاهی مانوی گواهی می دهند. از همین رو، دانشمندان اکثر می پندارند که گنجینه سقر، آرامگاه یکی از رهبران اسکیتی بوده است.

اشیای اسکیتی از «گنجینه»، آوند مهمی است به سود تیوری در باره ریشه های آسیای مقدمی هنر اسکیتی و سبک جانوری پیکره پردازی آن. مدافعان این تیوری می پندارند که مبانی سبک جانوری در دوره حضور اسکیت در آسیای مقدم از سوی آنان پذیرفته شده بود. سپس، بعد از بازگشت ایشان به میهن، سبک پیکره سازی جانوری اسکیتی در سراسر جهان کوچروان استپ های اروآسیا پخش گردید.

اما این دیدگاه، به هیچ رو، دیدگاه پذیرفته شده از سوی جمهور دانشمندان نیست. هواداران اندیشه دیگر، به موادی تکیه می زنند که در هنگام کاوش ها در مناطق خاوری «جهان اسکیتی» کشف گردیده اند. در این جا، بسیار دور

«دژ باستانی زیویه:

این قلعه بر روی تپه یی به ارتفاع 140 متر در فاصله 42 کیلومتری شهر سقر و نزدیک دیواندره و در حاشیه روستایی به نام زیویه قرار دارد که در سال 1947 میلادی به طور اتفاقی کشف شد. این بنا به محیط پیرامون اشراف کامل دارد و با توجه به بقایای ستون هایی در قسمتی ایوان مانند به نظر می رسد مرکز حکومت و امن گاه منطقه برای حاکم وقت بوده است.

از حفاری های این تپه، که غالباً در گذشته و به طور غیرمجاز صورت گرفته بوده، اشیای زیادی به دست آمده که بعضی از آن ها در موزه های داخلی و بسیاری هم در موزه های خارج از کشور نگهداری می شوند؛ از جمله اشیاء به دست آمده، قطعات عاج منقوش است که نقوش حیوانی و صحنه شکار اساطیری روی آن ها حک شده و از ارزش ویژه یی برخوردار است. از روی دو نمونه از آن ها، نقش برجسته آبی در سنج طراحی، بزرگ نمایی، و ساخته شده است. گردنبند طلا و سر عقاب طلایی از دیگر نمونه های اشیاء کشف شده تپه زیویه هستند که از ارزش زیادی برخوردارند.

وقتی روستاییان گرد، غلاف های مفرغی و بشقاب های نقشدار کهنسال را از دل طبیعت پیدا می کردند، هیچ نمی دانستند که در واقع گنجینه یی گمشده از تباری افسانه یی را یافته و به تاریخ معرفی کرده اند؛ تا آن جا که باستان شناس نامی- رومان گیرشمن در کتاب خود می نویسد: «ما معتقدیم که این داستان سکاییان به وسیله کشف تصادفی که اخیراً توسط روستاییان در نزدیک شهر سقر، در جنوب دریاچه ارومیه به عمل آمده، مجسم شده است.» سر برآوردن گنجینه یی از دل خاک روشنایی کم رنگی بر ابهام انبوه افسانه های کهنسال پاشید، افسانه هایی که قهرمانانش جنگجویانی بودند که ارمیای نبی در تورات «هلاک کننده امت ها» خوانده بودشان! گنجینه یی متعلق به همان قوم مشهور به ماساژت ها که تنها شکست دهندگان کوروش بودند و کاسه سر پادشاه رزمنده را جام شراب خود ساختند؛ اردوهای غارتگر از سواران جنگجوی آریایی، قوم پاره پاره یی که پیوسته آشوب می آفریدند و هنگامه به پا می کردند، می ریختند و می پاشیدند و می گریختند.»-گ.

از قفقاز و کرانه های دریای سیاه، یادمان های سبک جانوری شناخته شده اند و برخی از آنان، از گورگان های قزاقستان خاوری و تووا، از سوی دانشمندان یا قدمت سده های هفتم و یا حتی هشتم پ. م. تثبیت گردیده اند (مانند گورگان ارژن در تووا). از این رو، مخالفان فرضیه آسیای مقدمی تاکید می ورزند که منشای سبک جانوری اسکیتی به گونه مدلل تعامل آن را با آسیای صغیر توضیح می دهد. این سبک، از بخش ها و گوشه های مختلف جهان اسکیت ها بدون بستگی از لشکرکشی اسکیت های اروپایی به خاور نزدیک و تا بازگشت آنان به استپ های جنوبی روسیه، حضور داشت. مصنوعات اسکیتی «گنجینه سفز» چنین بر می آید که به فرمایش و سفارش پیشوایان اسکیتی تهیه شده بودند و یا هم مطابق سنت های موجود هنر اسکیتی ساخته شده بودند. درست مانند این که پسان ها بسیاری از اشیاء را برای اسکیت ها ساختند.

اما جرو بحث ها در این جا پایان نمی یابند. در مقابل آوندهای آورده شده در بالا، تاکید می ورزند که قدمت گورگان های قزاقستان خاوری و تووا بس گمانه یی و تخمینی اند و در آسیای صغیر، و به ویژه در غرب ایران، اشیایی که با قدمت سده های نهم و هشتم کشف شده اند، به شکل همانند با ویژگی های سبک جانوری اسکیتی ساخته شده اند.

این گونه، مساله در باره ریشه های هنر اسکیتی در کل و سبک پیکره پردازی جانوری آن علی الخصوص، در باره مناطق و منشای پدیدآیی اولیه آن ها به پیمان بسیار همچون معما مانده اند. چنین می نماید که سبک جانوری، تقریباً همزمان در سراسر گستره پهناور جهان اسکیتی پدید آمده باشد. مگر در این ساحات، هنوز یادمان های هنری یی که از روی آن بتوان به گونه مستقیم خصوصیات سبک جانوری را نتیجه گیری کرد، به دست نیامده است. شاید به این سبک، در قدیم ها موجود بود. اما پیش از این دوره ها در اشیایی که از چرم یا چوب ساخته می شد و یا هم به روی پارچه ها نقاشی و کنده کاری می شد. اما درمندان، چنین ساخته هایی حفظ نمی شوند و از همین رو هم نمی توان آن ها را در گورستان های کهن بازیافت. و یا هم به راستی، پیدایش سبک جانوری را بایسته است در گام نخست با حضور اسکیت ها در آسیای مقدم مرتبط دانست؟

در هر صورت، این یک فاکت است که در جنوب خاوری اروپا، سر از اواخر سده های هفتم- اوایل سده ششم پ.م. اشیایی به سبک جانوری پدید می آیند. چنین ساخته هایی در گورگان های کرانه های شمالی دریای سیاه و حومه کوبان یافت شده اند- همراه با اشیای کشف شده در آن جا که برای سبک آسیای مقدمی (اورارتی، آسوری، مانی و...) تیبیک اند. این گورگان ها، چنین بر می آید که بر روی آرامگاه های آن پیشوایان اسکیت ها که در گذشته به آسیای صغیر لشکرکشی نموده بودند، برپا شده اند.

درست همین قبایل جنوب خاوری اروپا و کرانه های شمالی دریای سیاه، خود را به نام اسکیت ها می خواندند (مردم آسیای صغیر هم ایشان را به همین نام می شناختند). پسان ها، یونانیان این نام را بر دیگر قبایل استپ های ارواسیا که دارای شیوه زندگانی فرهنگ و اقتصادیات همانندی بودند، تعمیم دادند.

اسکیت های باشنده کرانه های دریای سیاه، اتحادیه های نیرومند سیاسی را به میان آوردند که در رهبری آن اسکیت های «قبیله شاهی» قرار داشت. در اواخر سده ششم پ. م. داریوش یکم، پادشاه دولت نیرومند هخامنشی، تلاش های نافرجامی را برای تسخیر کشور اسکیت ها به خرج داد.

به گزارش هرودوت، که بسیاری از حکایات او در باره اسکیت ها بود، داریوش با حمله بر سپاهیان اسکیتی، ناگزیر گردید سرانجام با گریز از دست آنان، جان خود را نجات دهد و زخمیان و بنه خود را در میدان کارزار رها کند و جا بگذارد.

اسکیت ها و سارمات ها، الن ها و اوست ها:

هنوز در سده نهم میلادی کنکاش های داغی بر سر آن که اسکیت ها به کدام زبان سخن می گفتند، روان بودند. در پاسخ، گمانه زنی های بسیار مختلفی ارائه می شد. برای مثال، گفته می شد که اسکیت ها متعلق به توده های تورکی یا مغولی اند. اندک زمانی گذشت تا این که روشن گردید که زبان اسکیت ها متعلق به شاخه هندوایرانی خانواده زبان های هندواروپایی است. در آغاز، چنین نتیجه گیری یی بر مبنای آنالیز برخی از نام های اسکیت ها انجام شد که در آثار مولفان عهد عتیق آورده شده بود. دانشمندان تثبیت نمودند که این نام ها ایرانی هستند. چون از کلمه هایی ساخته شده اند که برای پژوهشگران از روی مکتوبات ایرانی قدیم («اوستا» و...) شناخته شده اند.

مرحله مهم در مطالعه زبان باشندگان قدیمی جلگه های کرانه های دریای سیاه - اسکیت ها و سارمات های خوشاوند با آنان - آنالیز زبان شناختی نام های کسان، بازتاب یافته در کتیبه های یونانیان در شهرهای هلنی شمال دریای سیاه بود. این سنگنبشته ها را که دارنده مواد بسیار غنی انوماستیک (onomastics نام شناسی) بودند، دانشمندان روسی مانند اکادمیسین و. و. لاتیسیف به گونه مفصل پژوهش و معرفی نمودند. در پهلوی نام های یونانی، در این سنگنبشته ها، شمار فراوان نام های دارای خاستگاه های دیگر هم یاد آوری می گردد که متعلق به باشندگان بومی غیر هلنی بودند. در میان آن ها هنوز در سده نهم شمار فراوان نام هایی بی چون و چرا و تردید، ایرانی دیده می شوند. خدمت بزرگی را برای تثبیت این فاکت، دانشمند روسی - میلر (1848-1913) انجام داد. او توانست همچنین نزدیکی ویژه زبان قبایل اسکیتی - سارماتی را به یکی از زبان های معاصر ایرانی - زبان اوستی ثابت بسازد. میلر، ارثیه علمی بزرگی را در پژوهش زبان فرهنگ فلکلور و حماسه مردم اوست بر جا گذاشت.

مطالعه انوماستیک (ریشه یابی نام های کسان و نامجاها) اسکیتی - سارماتی همچنین در سال های دهه های پسین پیروزمندانه ادامه یافت. شمار نام هایی که به گونه موثق دارای ریشه های ایرانی اند، به پیمانیه بسیاری به یمن پژوهش های دانشمند آلمانی - فاسمیر، خاورشناس مجار - هارماتی و پیش از همه - ایران شناس گرجی - آبایف که معانی یک رشته کامل نام های اسکیتی نامفهوم در گذشته را کشف کرد، افزایش یافتند. نتایج پژوهش ها را او در کتاب «زبان اسکیتی» و در دیگر آثارش در زمینه تاریخ، زبان و فرهنگ اوستی تعمیم بخشید.

در کنار نام های کسان و قبایل، دانشمندان نام های کهن جغرافیایی در سرزمین های اسکیت ها را تجزیه و تحلیل کردند. تا عصر حاضر، چنین رودهایی چون دُن، دنیپر و دنیستر، دارای نام هایی اند که با جهان قدیم اسکیت پیوند دارند. ریشه این نام ها به کلمه «دانو» (پسان تر - «دان») - به معنای رودخانه سر می کشد که در دیگر زبان های ایرانی شناخته شده اند. هم در زبان «اوستایی» و هم در زبان معاصر اوستی («دون») - به معنای رودخانه و آب است.

در ادبیات عهد عتیق، رود دُن همواره به نام «تاناییس» خوانده می شود. تاناییس، نیز با کلمه «دان» (تان) پیوند دارد. در شالوده نام معاصر رود دنیپر (که در روسی قدیم به شکل دنپیر تلفظ و نوشته می شد)، همین گونه، شکل قدیمی تر «دان-پر» (دَن پَر) هست (که شکل یونانی آن داناپریس بود) - «رود خانه عمیق». از کلمه دان همین گونه، نام دنیستر (که در روسی قدیم «دنستر» تلفظ می شد) ساخته شده است که تاریخ نویسان بعدی عهد عتیق و بیزاننتینی آن را به شکل «داناستریس» نوشته اند. نام رودخانه پروت که در باره آن هرودوت گزارش می دهد، که به زبان اسکیتی «پوراتا» خوانده می شود، با «فوردد» اوستی پیوند دارد که به معنای رودخانه بزرگ یا دریا است. (حرف «ف» اوستی معاصر، به گونه قانونمند به حرف قدیمی تر «پ» و حرف «د» اوستی به حرف قدیمی تر «ت» سر می کشد).

هرودوت از دیگر رودهای سرزمین اسکیتیا هم نام می برد (البته، نه همه آن ها اکنون نام های خود را حفظ نموده اند). برای مثال، نام پانتیکاپا (شاید اینگودیتس - یکی از شاخه های رود دنیپر) که متشکل از کلمه های «پانتی» («راه») و «کاپا» به معنای «ماهی» است. کلمه پانتی در بسیاری از زبان های هندواروپایی وجود داشت. از جمله زبان های ایرانی و هندی. «کاپا» تنها در زبان های ایرانی (از جمله زبان اوستی) که با زبان اسکیتی خویشاند، دیده می شد.

نام «راه ماهیان» در عهد قدیم به گمان بسیار به آبناهی کیرچ هم اطلاق می شده است که در کرانه آن کالونی یونانی «پانتی کاپای» تاسیس شده بود (این شهر را باستان شناسان روسی به دقت مطالعه کرده اند). هنوز در دوره اسکیتی، دریای ازوف و آبناهی کیرچ با داشتن ماهیان فراوان بنام و پرآوازه بودند. در این باره، بارها در منابع عهد عتیق یادآوری می گردد. برای مثال، دیموسفند (در عربی - دیموستینیس - Demosthenes) در سخنرانی های خود بارها در باره کشتی هایی که بارشان ماهی های شور (نمک زده) بود، و از پانتی کاپای می آمدند، حکایت می کرد.

خود نام دریای سیاه هم سر به عهد بسیار قدیم اسکیتی می کشد. نام عادی یونانی قدیم آن - پونت ائوکسینی (Pontus Euxinus) یعنی «دریای مهمان نواز یا مهمانپرور» بود. در این حال، نام قدیمی تر آن، اوکسینوس

(akseynos) بود که به یونانی «بیزار از مهمان» («گریزان از مهمان» یا «مهمان ستیز») می‌شود. از همین رو بوده است که شاعران یونانی پیندار، تراگیک، ائوریپید و... دریای سیاه را «پونت اکسینی» می‌خواندند. این نام از نام اخشیانا یا اخشینا گرفته شده است. چون در زبان یونانی حرف «ش» نیست، از این رو، «ش» به «س» تبدیل شده است. این کلمه در بسیاری از زبان‌های ایرانی به شمول اوستی دیده می‌شود که به معنای «تیره و تار»، «تیره- خاکستری (سیاهوش)» است. در این جا بی تردید، سخن بر سر یک هم‌آوایی یا همانندی ظاهری نیست، بل که بر سر پیوند مستقیم نام یونانی «اکسینوس» و کلمه ایرانی «اخشاینا» است. شناخته شده است که در عهد قدیم در ایران، دریای سیاه را به نام دریای «اخشین»⁸ می‌نامیده‌اند که به نوبه خود از کلمه قدیمی تر اخشاینا گرفته شده بود.

اخشین- شهری است در پارس که یاقوت حموی هم به آن اشاره کرده است. گ.

این و شمار بسیاری دیگر از داده‌ها، تردیدی در آن بر جا نمی‌گذارند که اسکیت‌ها و سارمات‌ها متعلق به توده‌های ایرانی زبان بوده‌اند. دانشمندان افسانه‌ها و حکایات به یادگار مانده از نویسندگان عهد عتیق را، مورد عمیق‌ترین تجزیه و تحلیل‌ها قرار داده‌اند. در نتیجه، مشترکات بسیار زیادی در عرصه‌های مذهبی، اسطوره‌یی و حماسی میان اسکیت‌ها و دیگر توده‌های هندوایرانی باشند. در هند، ایران و آسیای میانه روشن گردیده است و اکنون هم در حماسه ملی اوست‌ها- «نارت‌ها»، سوژه‌ها و نهادهایی که همخوانی مستقیمی با ادبیات قدیم هند و ایران می‌یابند، حفظ گردیده است. در نارت‌ها همچنین رد پای بسیاری از مختصات بازتاب دهنده تصورات مذهبی و اسطوره‌یی و ویژگی‌های مشخص زیستار و عادات سنتی اسکیت‌ها به مشاهده می‌رسد.

با سیر به اعماق سده‌ها، می‌بینیم که چه نقش مهمی را قبایل ایرانی زبان در تاریخ گستره جنوبی کشور شوروی بازی نموده بودند. در دوره‌های بعدی عهد قدیم و اوایل سده‌های میانی، در بیزانتین و اروپای غربی آن‌ها به نام آلن‌ها معروف بودند (فراموش نشود که نام آلن، درست مانند نام خودی اوست‌ها در اثر حماسی شان- «الون» [آلان در شهنامه]-گ.) نیز از کلمه‌های آریا و آریانا گرفته شده است که در لهجه‌های سارماتی- النی، الن تلفظ می‌شود. در گاهنامه‌های روسی، آن‌ها را به نام «یاس‌ها» خوانده‌اند.

در عهد مهاجرت کبیر توده‌ها، در مرزهای عهد باستان و سده‌های میانی، گروهی از قبایل النی به دور دست‌ها در غرب رخنه کردند. آن‌ها در گستره فرانسه، اسپانیا، و شمال آفریقا به جنگ‌ها پرداخته بودند. رخدادهای این عهد، و اعصار بعدی الخ تا فتوحات مغول‌ها، نقشه تباری جلگه‌های گستره اروآسیا را از ریشه دگرگون ساختند: قبایل و طوایف ایرانی زبان باشند این جا با قبایل و طوایف تورکی زبان مانند پیچینیگی‌ها، پولوفی‌ها، ازبیک‌ها، ترکمان‌ها و قزاق‌ها آمیزش یافتند.

در عهد باستان در این استپ‌ها اساساً قبایل ایرانی زبان بسر می‌بردند. در آن هنگام، سارمات‌ها و الن‌ها را هم زیر نام عمومی اسکیت‌ها می‌خواندند. اما به گونه خاص چنانی که پیشتر هم گفتیم، گروه قبایل جنوب خاوری اروپا به نام «اسکیت» یاد می‌شدند.

شب‌های قطبی در آن سوی سرزمین اسکیتیا:

درست در باره این قبایل اسکیتی که با جهان هلنی (یونانیان) تماس‌های تنگاتنگ داشتند، مفصل‌ترین اطلاعات در ادبیات عهد باستان بر جا مانده است. ما از این نبشته‌ها در باره جوانب مختلف زندگی اسکیت‌ها و فرهنگ‌شان آگاهی می‌یابیم. اسکیت‌ها سرودهای حماسی بسیار و پنداشت‌های پیچیده اسطوره‌یی و مذهبی داشتند. در این باره می‌توان حتا از روی سطور کنده‌کننده و پراکنده جداگانه بازمانده از آثار مولفان عهد عتیق، داوری کرد.

درست در میان این پاره‌های رنگ‌پریده حماسه‌های اسکیتی که به گونه تصادفی به ما رسیده‌اند، ناگهان موازی‌هایی با حکایات هندی در باره «کشورهای قطبی» می‌یابیم. برای مثال، هرودوت می‌نویسد که به گزارش اسکیت‌ها و قبایلی که در پشت آنان در دور دست‌ها در شمال می‌زیبند، آدم‌هایی هستند که «شش ماه در خواب‌اند». این عبارت کوتاه گواه بر آن است که در حکایات قبایل اسکیت، از مناطق شمالی یادآوری می‌شود- جایی که شب‌ها نیم سال ادامه می‌یافته است و به راستی هم در ادبیات عهد باستان در این باره اطلاعات مفصلی آمده است. در این آثار، در باره کشوری سخن گفته می‌شود که در شمال اسکیتیا قرار داشت- در آن سوی مناطق فرورفته در ظلمت

⁸. اخشین- شهری است در پارس که یاقوت حموی هم به آن اشاره کرده است. گ.

سهمگین و بسیار سرد و ترسناک که در معرض وزش بادهای «منجمد و یخزده» شمال قرار داشت. کشوری که در آن روز، نیم سال به درازا می کشد. در بامداد این روز، باشندگان آن کشت می کنند و در نیم روز می دروند و شامگاهان میوه های درختان را می چینند.

پومی میلی- جغرافی دان روم (سده یکم پ. م.) در کتاب «شرح زمین» (وصف الارض) (که مبتنی بر بسیاری از آثار قدیمی تر بود)، در باره مناطقی سخن گفته بود که در آن ور کشور اسکیتیا «در خود قطب قرار دارند»: «در آن جا، خورشید، همه روزه مانند ما برآمد و نشست نمی کند. مگر، هنگامی که برای بار نخست در هنگام اعتدال بهاری برآمد، تنها در هنگام پاییز، غروب می کند. این گونه، در آن جا شش ماه آزرگار روز و به همان اندازه پیهم شب می باشد».

بینیم که طبیعت شناس پرآوازه و نامدار- پلینی (سده یکم میلادی) در باره کشورهای آن سوی شمال اسکیتیا چه نوشته بود:

«در این جا، نیم سال روشنی است ... خورشید یک بار در سال، در هنگام «آفتاب برآمد» تابستانی، طلوع و یک بار هم در هنگام «آفتاب نشست» زمستانی، غروب می کند».

بی مهابا تقریباً به گونه دقیق، برشی از فصل نخست «قوانین مانو»ی هندی در باره کشوری که در آن، سال متشکل از شب و روز است، به خاطر می آید: «روز- حرکت آفتاب به سوی شمال و شب- حرکت آن به سوی جنوب است».

داده های ادبیات کهن هندی در باره کشوری که در آن آفتاب تنها یک بار در سال می برآید و نیم سال می درخشد، و پرتوفشانی می کند، و در نیمه دوم آن، تاریکی شب بیداد می کند؛ به گونه برابری با آوردن گواهی ها در باره اسکیتیا، همخوانی، همپوشانی و هماهنگی دارد.

در این جا، باز هم این پرسش مطرح می گردد که پیشتر در پیوند با تصورات قطبی هندی های قدیم به میان آمده بود: آیا این تصورات، استنتاجات، تاویل ها و برداشت های ذهنی و بازیافت های تفکرات و اندیشورزی های علمی نیستند؟

ما چنین اندیشورزی هایی را برای مثال، در نوشته های پلینی می بینیم. اما درست مانند ریاضیدانان و اخترشناسان هندی، تنها موجودیت اطلاعات همانند قبلی را توضیح می دادند. دانشمندان عهد باستان یونان نیز داده های سنت های قدیمی تر را طبق شناخت های جغرافی و نجومی عصر خود، تعبیر و تفسیر می کردند.

با داوری از روی سخنان پلینی، می توان گفت که او از حکایات مختلف در باره پدیده های «قطبی» و ارزیابی های مختلف آن آگاهی داشته است. چنین چیزی با گزارش سولین - جغرافی دان رومی (سده های دوم- سوم میلادی) تایید می گردد. مگر، او با پیروی از میلی و پلینی، عقاید متفاوتی را در این مساله می آورد: «در کشور آن سوی اسکیتیا، در شمال دور دست، گو این که دو آفتاب وجود داشته باشد. آفتاب غروب کننده و آفتاب طلوع کننده».

سولین چنین ادامه می دهد: «مگر، چنین چیزی در عقل نمی گنجد. ... می پندارند که در آن جا محورهای جهانی و آخر راه کانون های ستاره بی (صورت های فلکی) قرار دارد. روشنایی شش ماهه و خورشیدی که تنها برای یک روز طلوع می کند. با آن که برخی ها می پندارند که در آن جا آفتاب همه روزه طلوع و غروب نمی کند. مانند ما، بل که در هنگام اعتدال بهاری می برآید و در پاییز غروب می کند. این گونه، در جریان شش ماه پیوسته روز ادامه می یابد و در شش ماهه دیگر - پیوسته شب است».

پلینی از دیدگاه آخری نیک آگاهی داشت. اما آن را نادرست می پنداشت. با سخن گفتن در باره کشوری که در آن «شش ماه روشنایی است»، او می پندارد که «این زمان نه از اعتدال بهاری تا پاییز تقسیم می شود، بل که این آدم های نادان اند که چنین یاهو سرایی می کنند». خود پلینی به گونه بی که دیدیم، دیدگاه دیگری در زمینه داشت.

راستش، «نادان ها» نه دروغبافی می کردند و نه یاوه سرایی و ممکن است صرف با تکرار اطلاعاتی که از کدام جایی به دست آورده بودند، نسبت به پلینی به حقیقت نزدیک تر بودند. اما اکنون برای ما چیز دیگری مهم است: این گونه پندارها، مدت ها پیش از عهد شکوفایی علوم رومی و هلنی وجود داشتند. در این باره آشکارا گزارش آورده شده در بالا از سوی هرودوت گواهی می دهند. عین چیز در باره هند هم دیده می شود: دانشمندان، سنت های کهن را با تلاش به خاطر توضیح دادن آن ها تکرار می کردند یا آگاهی های سنتی را به عنوان برهان و حجت به کار می بردند.

گاهی آن ها مانند بهاسکارا-آچاری، اعتراف می کردند که اطلاعات متضاد در باره پدیده های قطبی را نمی دانند و آماده بودند چنین پندارهایی را از خیالبافی های ابلهانه بدانند.

این گونه، هم در جهان یونان باستان و هم در هند، پدیدایی این گونه سوژه ها را نمی توان زابیده و ره آورد تراش های خیالی ناب انگاشت. اما چگونه می توان منشای این حکایات و روایات را توضیح داد؟ که آیا ابداعات تخیلی یا روایات بوده اند؟ آیا این ها کدامین مبنای راستین داشته بودند یا نه؟ تلاش می ورزیم پیگیری نماییم که در کدام پیوند در منابع به ما رسیده، روایات در باره پدیده های ارکتیکی مناطق آن ور کشور اسکیتیا حکایت می شوند. با آن که کشور اسکیتیا بسیار دور از دایره قطبی واقع بود، اما هر چه بود، بارها نسبت به هند، نزدیک تر به آن بود. شاید در این جا، آسان تر بتوان ریشه های این روایات را بازیافت و منظره روشن تری از جغرافیای آن پرداز کرد.

اقیانوس شیری:

...پلینی بارها در باره اقیانوس شمالی یا اسکیتی سخن می گفت که گاهی هم آن را به نام اقیانوس یخبسته می خواند. در شمال کوه های «مئرو» همچنین اقیانوس پهناور شمالی واقع است. بیشتر این اقیانوس، به نام اقیانوس سفید یا شیری خوانده می شود.

بهیشما- خردمند کبیر و قهرمان، سرکرده کاوراوها، با حکایت در باره کشوری در شمال به بودهیشپیر می گوید: «دامنه های شمالی کوه های مئرو،⁹ کرانه دریای شیری را می سازد...». در پوران ها- مجموعه قصه ها در باره خدایان، پادشاهان و قهرمانان- بارها در باره آن گزارش داده می شود که برای باشندگان مقدس کوه های مئرو، روز، شش ماه دوام می یابد و شب نیم سال. در «مئرو»، یک روز- «روز خدایان» - برابر با یک سال است. در اثر نجومی «سوریا-سیدهاننتا» گفته می شود که آفتاب، پس از طلوع بالای کوه مئرو نیم سال آزرگار دیده می شود.

⁹ در پوران ها- مجموعه قصه ها در باره خدایان، پادشاهان و قهرمانان- بارها در باره آن گزارش داده می شود که برای باشندگان مقدس کوه های مئرو، روز، شش ماه دوام می یابد و شب نیم سال. در «مئرو»، یک روز- «روز خدایان» - برابر با یک سال است. در اثر نجومی «سوریا-سیدهاننتا» گفته می شود که آفتاب، پس از طلوع بالای کوه مئرو نیم سال آزرگار دیده می شود.

بهاسکارا- آچاریا تاکید می کرد که «در مئرو نیم سال- پیوسته روز است». این کوه بزرگ، در شمال اقصی قرار دارد.

دانشمندان هندی که زمین را کروی می پنداشتند، مئرو را در قطب شمال جا می دادند. متون قدیمی تر مئرو را رشته کوه هایی می پنداشتند که در سرتاسر شمال پهن است: «درست در آن کشوری که چکادهای مئرو می درخشند، آب های یخبسته اشکال بسیار زیبایی به خود می گیرند». در مهابهاراتا حکایت می شود که «در کشور شمالی مئروی درخشان و با ابهت ایستاده است که بخش بیشتر آن را در بر می گیرد. و در آن برهما می زیست. در این جا، اوراح همه موجودات می آیند. پراجاپاتی، همه جانداران و مخلوقات.... مئروی بزرگ محل پاکیزه، خوشایند و ستره پی است. در این جا هفت ریشی ربانی به رهبری واسیشتهو می برآیند و بار دیگر می روند. به این کشور فاصله واقع در چکادهای بلند مئرو نگاه کن».

یادداشت: برگرفته ها از ترجمه روسی مهابهاراتا (و. ای. کلیلانوا و ب. ل. سمیرنف) و ترجمه روسی ریگویدا (ت. ی. ئلیزارینکوا) .

بهاسکارا- آچاریا تاکید می کرد که «در مئرو نیم سال- پیوسته روز است». این کوه بزرگ، در شمال اقصی قرار دارد.

دانشمندان هندی که زمین را کروی می پنداشتند، مئرو را در قطب شمال جا می دادند. متون قدیمی تر مئرو را رشته کوه هایی می پنداشتند که در سرتاسر شمال پهن است: «درست در آن کشوری که چکادهای مئرو می درخشند، آب های یخبسته اشکال بسیار زیبایی به خود می گیرند». در مهابهاراتا حکایت می شود که «در کشور شمالی مئروی درخشان و با ابهت ایستاده است که بخش بیشتر آن را در بر می گیرد. و در آن برهما می زیست. در این جا، اوراح همه موجودات می آیند. پراجاپاتی، همه جانداران و مخلوقات.... مئروی بزرگ محل پاکیزه، خوشایند و ستره بی است. در این جا هفت ریشی ربانی به رهبری واسیشتهو می برآیند و بار دیگر می روند. به این کشور فاصله واقع در چکادهای بلند مئرو نگاه کن».

یادداشت: برگرفته ها از ترجمه روسی مهابهاراتا (و. ای. کلیلانوا و ب. ل. سمیرنف) و ترجمه روسی ریگویدا (ت. ی. نلیزارینکوا).

در همان کتاب مهابهاراتا، در باره این دریای شیری - مخزن «امریتی» (آب حیات) در باره جزیره سفید سوبوزار (sveozar) (شویتادوییا) در شمال دریای شیری حکایت می شود. و قهرمان رامایانا در باره اقیانوس جاودان (واقع در دورترین نقطه شمال، در پهلو چکادهای زرین که به آسمان کوه های شمالی می رسیدند)، آگاهی داشت.

در باره گستره عظیم آبی در شمال، در نزدیکی کوه های مئرو در آثار مختلف ادبیات مقدس و حماسی هند، سخن گفته می شود. قبایل هندوآریایی، با اسکان گزیدن در هند، روشن است دیگر در باره آن نمی دانستند که به راستی این دریای عظیم شمالی در کجا می توانست واقع باشد. اما آن ها در باره موجودیت آن، حکایت می کردند، روایات کهن را در باره آن تکرار می کردند. خود قهرمانان مهابهاراتا، این حکایات را متعلق به سوژه های اسرار آمیز کهن می دانستند. با این گمانه زنی که راوی این حکایات - ریشی های خردمند از زمانه های سده زرین آفرینش جهان (کیرتا-یوگی) می باشند.

مبصران قدیم حکایات و قصه های هندی، تلاش می ورزیدند تعیین نمایند این اقیانوس شمالی در کجا می توانسته است واقع باشد. بیشتر آن را در آن سوی هیمالیا جا می دادند. اما حماسه های هندی روایت دیگری دارند. در آن سوی هیمالیا، رشته کوه های تبت، هندوکش و پامیر... واقع است. و پشت سر آن ها گستره های ریگزاری آسیای میانه و آسیای مرکزی- سرزمین هایی که آشکارا نمی توانستند برای هندی ها تصورات در باره اقیانوس شمالی را بیافرینند. گذشته از این ها، هندی ها از مدت ها پیش با باشندگان این سرزمین ها مراودات بازرگانی و فرهنگی داشتند و در باره آن ها آگاهی های مشخصی داشتند. حکایات حماسی هند از چهار اقیانوس سخن می گویند- خاوری، جنوبی، باختری و شمالی. سه اقیانوس خاوری، باختری و جنوبی برای هندیان قدیم شناخته شده بودند- خلیج بنگال، اقیانوس هند و دریای عرب. اما در باره اقیانوس شمالی دوردست همه چیز اسرار آمیز و ابهام آمیز و افسانه بی بود.

دورودهانایکی از قهرمانان مهابهاراتا می گوید: «آدم ها با کشتی، به سوی اقیانوس های خاوری و جنوبی می روند. و همین گونه به سوی اقیانوس باختری. اما کسی به سوی اقیانوس شمالی نمی رود. زیرا برای هیچ کسی جز پرندگان دسترس نیست. هیچ کسی به غیر از پرندگان هیچگاهی به اقیانوس شمالی نمی روند».

حکایات، قصه ها، روایات و افسانه های فزونشمار هندی در باره شمال دور دست و کوه های مئرو، وجود دارند. اما تقریباً در همه آن ها همواره می توان عین چیز (عین شالوده جغرافیایی) را باز یافت: رشته کوه های مئرو که در شمال دور دست سر به آسمان کشیده اند، و در آن سوی آن اقیانوس کبیر شمالی- دریای شیری واقع است. در سرزمین های پیرامون کوه های مئرو، به گفته راویان هندی، پدیده هایی دیده می شوند که ما می توانیم آن ها را پدیده های ارکتیکی بنامیم.

این همه، پندارهای حماسی هندی ها به گونه شگفتی برانگیزی سنت های اسکیتی را در باره سرزمین های شمالی به یاد می آوردند- کوه های بلند شمالی، اقیانوس شمالی در آن سوی آن، و شب های قطبی. در این سنت ها به گونه بی که پیشتر هم گفتیم، پشتوانه و شالوده جغرافیایی واقعی بی ترصد می گردد: سرزمین هایی بلندی در شمال، کوه های اورال در خاور آن، مناطق آن سوی قطبی، اقیانوس یخبسته شمالی.

حکایات قدیمی در خدمت علم:

هنوز در دوره اسکیتی از نواحی واقع در کرانه های شمالی دریای سیاه و جهان هلنی اطلاعاتی در باره کشورهایی به دست می رسیدند که در آن روز و شب نیم سال به درازا می کشند. [در این جا پرسشی مطرح می گردد که-گ.] آیا تصادفی است که در قدیم ها و اوایل سده های میانه، اطلاعات در باره پدیده های قطبی به کشورهای جنوبی از نواحی میانی حومه رود ولگا و نواحی سفلی پیرامون رود کام رخنه کرده بودند؟

چنین بر می آید که از قبایل دشت نورد هم اطلاعات همانندی در جهان باستان پخش می گردیدند. همانا درست در همین نواحی، نزدیک ترین همسایگی ها با قبایل زون های درختزاری شمال بر پا بود (در مناطق غربی تر، مرز استپ و درختزاران، بارها جنوب تر می گذرد). بس شایان توجه است برای مثال، که در جهان باستان، در باره دریای بالتیک تنها در مرزهای عصر جدید آگاهی یافتند. آن چه مربوط می گردد به اطلاعات در باره حوضه جریان سفلی رود ولگا و دامنه های کوه های اورال، یونانیان در سده های هفتم- پنجم پ. م. در این باره آگاهی یافته بودند).

اما بارها پیشتر از این، هنوز در دوره وحدت آریایی، قبایل هندوایرانی از همسایگان شمالی خود در باره پدیده های قطبی اطلاعاتی به دست آورده بودند. جزییات ارکتیکی صرف بخشی از سایکل شمالی متولوژی قدیم آریایی را تشکیل می دادند. بسیاری دیگری از سوژه های این سایکل همچنین از نظر منشای خود با پنداشت های افسانه بی وگاهی هم با تصورات واقعی نظام های کاسمولوژیک و اسطوره بی توده های قدیم نواحی درختزاری شمال، مربوط بودند. از این رو، همه مبنا ها را در دست داریم تایید نماییم که همه دایره تصورات شمالی بررسی شده از سوی ما، در اذهان نیاکان توده های هندوایرانی، می توانستند تنها در صورت داشتن تماس های مستقیم با آن قبایل شمالی که در نزدیکی نواحی ارکتیکی بسر می بردند، ریخت یافته باشند.

چنین برداشتی استوار بر تجزیه و تحلیل حکایات و روایات قدیمی، اجازه می دهند به یک رشته نتیجه گیری های دارای بار تاریخی برسیم. در گام نخست، می توان بسیار معین تر منظره مطلوب گستره بودوباش آریایی های قدیم را ترسیم کرد- منهای ساحات هند، ایران، افغانستان، آسیای میانه و به پیمانانه برابری همین گونه، نواحی دشت دانیوب و کوه های کارپات- مناطقی که برخی از دانشمندان میهن نخستین آریایی ها را در آن جا می دهند.

در فرجام، ساحات جلگه بی جنوب خاوری اروپا، قزاقستان، سایبریا، جنوب خاوری اروپا، قزاقستان و سایبریا جنوبی باقی می ماند. اما در این فهرست هم می توان ویرایش هایی را وارد آورد.

شالوده دایمی و حتمی «سایکل شمالی» عمومی آریایی- کوه های عظیمی است که از شرق به غرب افتاده اند و در شمال گستره قبایل آریایی واقع اند. با داروی از روی سنت های عهد باستان، در سرزمین اسکیتیا تصوراتی وجود داشتند در باره آن که زمین، به سوی شمال مرتفع تر می گردد. باورهای همانندی هم در حماسه های کهن هندی بازتاب یافته اند (شمال- کشور مرتفع، بلند، متعالی و شکوهمند است). آن هم در حالی که این باورها (در سایکل عمومی سوژه بی) شامل کوه های مئرو می شود، درست مانند اسکیتیا درکوه های ریپی یا ریفی (Riphean) (کوه هایی که همه رودخانه های سرزمین اسکیتیا از آن سرچشمه می گیرند). در نتیجه، می توان فرض کرد که هنوز در سیستم کوسمولوژیک آریایی قدیم، تصوراتی در باره آن موجود بود که زمین به تدریج به سوی شمال بلند می شود.

چنین حدس و گمان هایی و دیگر انگیزه های همان سایکل شمالی، در سنت های هندی ها، ایرانیان و اسکیتی ها ضبط شده اند: «همه رودهای بزرگ زمین از کوه های مقدس شمال جریان می یابند». در جهان اسکیتی این تصورات اسطوره بی نیز بر دید واقعی جغرافیایی، تاثیرگذارده است - اسکیت ها می پنداشتند که رودخانه های کشور شان از کوه های ریپی سرچشمه می گیرند...

... سایکل شمالی متالوژی قدیمی آریایی می بایستی در جایی ریخت یافته باشد که در آن جا در ساحات پهناور از شمال به سوی جنوب رودخانه ها، جریان دارند اما عوارض محل به ترتیب از جنوب به سوی شمال بلند تر می شوند.

روشن است پرداز اوضاع جغرافیایی [از سوی نیاکان آریایی ها-گ.] نه با سرزمین های آسیای میانه همخوانی دارد، نه با مناطق اروپایی و نه با قزاقستان و سرزمین های جنوب باختری سایبریا. زیرا رودخانه های بزرگ آسیای میانه از جنوب به شمال روان اند و در جنوب رشته کوه های تیان شان، پامیر و هندوکش، اقیانوس و مناطقی با پدیده های قطبی وجود ندارد. در مناطق اروپایی واقع در گستره دانیوب، رودخانه ها به سوی دریای بالتیک رهسپار می شوند و در قزاقستان و جنوب باختری سایبریا، رودخانه های اُبی، ایرتیش، ایشیم و توبول در جهت مخالف مطلوب یعنی به سوی شمال جاری اند و سرچشمه های آن ها نه در شمال، بل در جنوب و جنوب خاوری قرار دارند.

از سراسر گستره پهناوری که دانشمندان در حدود آن میهن نخستین آریایی را جا می دهند، این گونه تنها مناطق جنوب خاوری اروپا می ماند- از دنیپر تا اورال. در سراسر این گستره، ریلیف زمین از جنوب به سوی شمال بالا می رود. یعنی بلند شده می رود. آن چه مربوط به رودخانه هایی چون اورال، ولگا، دُن و دنیپر می گردد، درست همین ها از شمال به جنوب جریان دارند و سرچشمه های این رودها در شمال در دیدگاه باشندگان قدیم در نواحی بی ناپدید می گردند که برای آنان ناآشنا، ناشناخته و ناشناس بودند.

بوگارد- لوین و ادوین گرانوفسکی

آریایی های قدیم، میهن نخستین و مسیرهای پراکندگی

نتیجه گیری های به دست آمده بر مبنای مدارک اسطوره شناسی (متولوژی) آریایی را بایسته است با مواد دیگری که علم معاصر در باره تاریخ قدیم توده های هند و ایرانی در دسترس دارد، آزمود و با اندیشه های موجود در باره میهن نخستین و مهاجرت های قبایل آریایی مقایسه کرد. روشن است، این کار، کاری است دشوار و چند بُعدی که مستلزم روشنی اندازی بر شمار فراوان مسایل بس گوناگون است که در علم پاسخ های ناپیکسان و چه بسا که متناقض داشته اند. مساله نام نهاد «آریایی» در بر گیرنده مسایل پیدایش و پخش شدن قبایل هند و ایرانی (آریایی) از زمان بریدن یا جداشدن شان از هسته وحدت قبیله یی هندواروپایی تا گسترش در کشورهای که در آن ها در دوره تاریخی به سر می برده اند، است.

تدوین چنین چیزی، بر پایه پژوهش پیرامون مواد رنگارنگ، مبتنی و تابع نتیجه گیری هایی می باشد که زبان شناسان (لنگویست ها)، باستان شناسان، تاریخ دانان و... به آن می رسند. در گام نخست، این مدارک دارای بار زبان شناسیک اند- در باره صنف بندی، هم ریشگی و هم رشتگی و خویشاوندی ژینولوژیک، و گستره های پیوندهای زبان های آریایی- هم با دیگر زبان های هندواروپایی و هم میان خود این زبان ها؛ در باره تماس های زبان های هندواروپایی هم میان خود؛ و هم با زبان های سایر خانواده های زبانی (به عنوان مثال؛ فنلندی-

اوگوری)، سر از اعصار هندوایرانی، یا دراویدی و موندی که برای دوره آمدن آریایی ها به هند، مختص می باشند. این ها داده هایی اند احیا شونده همچنین به یاری زبانشناسی در باره جهان جانداران و رستنی ها، شرایط طبیعی و اقلیمی (که در آن ها هندوایرانی ها و آریایی ها می زیستند)، مواد در باره نام های قدیمی و حتا معاصر جغرافیایی به ویژه در زمینه هایدرنومی. داده های مقایسه یی تاریخی- زبانشناسیک در باره اقتصاد، زیست و فرهنگ قبایل آریایی، خصوصیات ساختارهای اجتماعی و سیاسی آن ها سر از عصر جدایی شان از دیگر هندو اروپایی ها بسیار مهم اند.

اطلاعات در باره قبایل هندوایرانی در سپیده دم تاریخ نوشتاری (مکتوب) شان منابع ارزشمندی اند. البته، همچنین مواد باستانشناسی اهمیت بزرگی دارند. هر چند در این جا، درست مانند رشته های دیگر علوم، دیدگاه های دانشمندان بیشتر نه تنها با هم همخوانی ندارند، بل نیز از ریشه از یک دیگر متفاوت اند.

طی یک سده و نیم اخیر، «علم در باره اعصار قدیم یا باستانی هندواروپایی ها» به شگوفایی رسیده و آگاهی های فراوانی انباشته شده است که به راستی مواد ارزشمندی اند. دانشمندان به نتیجه گیری های اصولا مهمی در باره فرهنگ توده های هندواروپایی دست یافته اند. پژوهش های فراوان بنیادی در باره «میهن نخستین» هندواروپایی ها، پیدایش و مهاجرت قبایل گوناگون هندواروپایی و توده ها چاپ شده است. با این هم، مساله عمومی گستره نخستین خاستگاه و بنگاه و پخش هندواروپاییان، از جمله آریایی ها هنوز بسیار دور از حل خود اند. این امر بیشتر به آن بر می گردد که به رغم حرفه یی بودن بالای کارهای مشخص، این کارها بیشتر از یک نارسایی کلی رنج می برند- برخورد های یک جانبه با کاربرد مواد و مدارک زبان شناسان، حتا بزرگترین شان در عرصه زبانشناسی هندواروپایی. هنگام حل مسایل پیدایش و پخش هندواروپایی ها و آریایی ها طبق معمول، به مواد باستانشناسی تماس نمی گیرند، یا با برخی از جستارها به نتیجه گیری های کلی باستان شناسان که با آرایه های زبانشناسیک خود آن ها همخوانی دارند، بسنده می نمایند.

منظره همانندی در میان باستان شناسان هم به چشم می خورد: باستان شناسان با اتکاء به نتیجه گیری های علم خود، در بهترین مورد، از برخی از تیوری های زبانشناسیک یاد می کنند. اما به بررسی فاکت هایی که در شالوده این تیوری ها قرار دارند، توجه نمی کنند.

به هر رو، تنها، برخورد همه جانبه و بررسی مجموع داده های علوم مختلف، آن تهداب (زیربنا) را می سازد که بر شالوده آن اکنون می توان نتیجه گیری های مطمئنی را در باره «مساله آریایی» بنا کرد. چند بُعدی بودن خود مساله هم نیازمند همین گونه برخورد متدولوژیک می باشد. البته، نقش پیشگام در این جا به داده های زبانشناسیک و داده های مقایسه یی تاریخی- زبانشناسیک داده می شود. درست زبانشناسان خود فاکت خویشاوندی نزدیک زبان های هندواروپایی را که در گستره های پهناوری از ایرلند تا هند حضور دارند، تثبیت نمودند. چیزی که مستلزم توجهات و توضیحات علمی این پدیده بود.

نتیجه گیری های زبان شناسان خود مساله پیدایش زبان های هندوایرانی و گویندگان به این زبان ها را نیز مطرح ساختند. گذشته از آن، بدون مواد علم زبان شناسی تنها از روی داده های ناب تاریخی، باستانشناسیک، انتروپولوژیک و... قبایل شمال هندوستان و پشته ایران در نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد- زمان چیرگی و برتری زبان های هندوایرانی و ایرانی در آن جا- نه تنها با هندواروپاییان اروپایی، بل همچنین روشن است میان خود هم خویشاوند شناخته نمی شدند.

با تثبیت خویشاوندی قبایل هندوایرانی و درجه نزدیکی آنان در میان گروه آریایی ها در کل، مواد مقایسه یی تاریخی- زبانشناسیک اجازه می دهند خطوط مشخص فرهنگ مادی و معنوی سیمای اقتصادی، زیست و ساختار اجتماعی قبایل آریایی را مشخص گردانید. همچنین قرار دادن برخی از این واقعیات و تصورات در ترتب تقویمی (کرونولوژیک) سر از دوره وحدت هندواروپایی نیاکان آریایی ها، سپس در «عهد ناب آریایی» و سر انجام در طی تاریخ بعدی آن ها تا پدیدآیی شان در پشته ایران و نیقاره هند، ممکن پنداشته می شود.

درمندان، بیشترینه زبان شناسان با مستدل ساختن نتیجه گیری های خود در باره زمان و مسیرهای پخش قبایل آریایی، معمولا تفاوت های اقتصادی و اجتماعی موجود در اعصار مورد نظر را در گستره های سر راه قبایل هندوایرانی که آن ها «ناگزیر» در مسیر شان به سوی هند و ایران از آن ها بگذرند، در سنجش نمی گیرند» (آن

هم در حالی که «مهاجرت های آریایی» در آرایه های مختلف زبان‌شناسیک، دامنه سترگ زمانی را از هزاره چهارم تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد در بر می گیرد. با این هم، در گستره هایی از مناطق اروپا- جایی که میهن هندواروپاییان را جا می دهند، تا ایران و هند- جایی که بخشی از قبایل آریایی رخنه نمودند، فرهنگ های باستان شناسی بی را کشف و مطالعه نموده اند که پژوهش آن ها اجازه می دهند توسعه روندهای اقتصادی- زیستی، اجتماعی- اقتصادی و دیگر روندهای تاریخی- فرهنگی را به گونه کامل تصور کرد.

به روی نقشه باستان شناسی هر چه کمتر- لکه های سفید ساحوی و تقویمی- کرونولوژیک دیده می شود، زیرا شمار بسیار یادمان های نو کشف شده است. داده ها در باره فرهنگ های دیگر معلوم و زمان های آن ها گسترش می یابد و دقیق تر می گردد.

تردیدی نیست که نقش باستان شناسان در تدوین «مساله آریایی» به گونه تدریجی افزایش خواهد یافت، مگر به گونه بی که بیشتر خاطر نشان ساختیم، تنها در صورت پیونددهی مشخص مواد باستان‌شناسیک، با نتیجه گیری های تاریخی- زبان‌شناسیک [است که می توان به دستاوردهای امیدبخش و مستدل علمی دل بست-گ.].

در گستره های یادشده، کنون بسیاری از فرهنگ های باستان‌شناسیک دوره انولیت و برونز روشن اند. اما به دشوار بتوان در میان آن ها چنان فرهنگی را نام برد که از سوی دانشمندان با قبایل هندوایرانی ربط داده نشده باشد. به عنوان مثال؛ چنین فرهنگ هایی هم‌دوره که هم‌زمان به هیچ رو نمی توانستند به قبایل هندوایرانی پیوند داشته باشند، با فرهنگ های آریایی ها یک چیز پنداشته می شوند.

موجودیت فرضیه های مختلف یا متضاد، در باره یک مساله بحث انگیز و جنجالی به خودی خود، روشن است بیخی مجاز است. اما بخشی از این فرضیه ها، هرگاه نه اکثریت شان با ثبوت های تاریخی- زبان‌شناسیک همراه نیستند، که بتوانند توضیح دهند که چرا این یا آن فرهنگ می بایستی یا می تواند با قبایل هندوایرانی به نحوی بخیه زده شوند؟

با پیوند زدن برخی از فرهنگ های «ماقبل تاریخی» به آریایی ها، باستان شناسان بیشتر بر آن تمسک می جویند که در عهد تاریخی در همین گستره ها باشندگان گروه های زبانی هندوایرانی بود و باش داشته اند. مگر چنین رفتاری، هیچگاهی نمی تواند آوند جدی بی به شمار رود: هرگاه مقارن با اوایل عصر تاریخی، قبایل دارای زبان های هندی و ایرانی از ریزشگاه های پایینی رود دونای (دانیوب) در اوپا تا وادی رود گنگا و از مرزهای تایگا¹⁰ تا دریای عرب پهن بودند؛ در دوره های پیش تر از آن، این قبایل طبیعی است می توانستند تنها در بخشی از این ساحه بزیند (در دوره های پیش تر، شاید در بیرون از گستره آن). برای ثابت ساختن جایگاه زیست قدیم تر آریایی ها در مناطق گستره یاد شده، دانشمندان بیشتر دست به دامان روش گذشته نگری یا پسمنظرنگری (رنتروسپکتوی) می شوند:

پذیرفتن سنت های فرهنگی از زمانه های دیرین تر، هنگامی که در این نواحی با حضور باشندگان گروه های هند و ایرانی تثبیت گردیده است، تا اعصار بس دورتر، لغایت تا انولیت و حتا پیشتر از آن، ترصد می گردد. به راستی، پذیرایی معین «فرهنگ ها» (به شمول نشانگرهای معین تبارشناسیک) اکثر به چشم می خورد. اما، این فاکت ها تنها نشان می دهند که چنین پذیرفتن می توانست همچنین در صورت پدیدایی یک تبار نو و حتا در صورت تعویض کامل تعلقیت تباری- زبانی باشندگان حفظ گردد.

هرگاه باستان شناسان با این گونه روش های پس منظرنگرانه، می کوشند بومی بودن قبایل آریایی را در برخی از نواحی مدلل سازند، آن گاه برای ثابت ساختن پیشروی آریایی ها به دیگر نواحی، داده ها در باره پدیدایی یا گسترش خطوط نو فرهنگ مادی را به کار می بندند: پیرایش یا نقش و نگار کاری ظروف سیرامیک، جنگ افزار و... مگر چنین پدیده هایی، حتا اگر بر پدیدایی تبارهای نو و مهاجرت های نو هم دلالت نمایند، می توانستند در همان ساحات مدت ها قبل، پیش از رخنه یابی آریایی ها رخ بدهند و رخ هم می دادند. افزون بر آن، هیچ مبنایی در دست نیست که حتمی و یژگی های یادشده فرهنگ مادی را همانا به قبایل هندوآریایی متعلق بدانیم. مصنوعات مشخص یا گسترش اشکال آن ها تنها آن گاه می توانند در نظر گرفته شوند که خود این مصنوعات برای ساحات

10. جنگلزار های گسترده و بسیار پهناور شمال روسیه- گ.

مقتضی و اعصار را بتوان به گونه موثق درست با قبایل آریایی یا مستقیماً با تاثیر آنان پیوند داد. مگر این گونه داده ها را دانشمندان، هنوز متأسفانه بسیار به ندرت در دسترس ندارند.

در نبود معیارهای موثق تر باستانشناسیک (در حال حاضر)، سوئمنند است مساله را به صورت عمومی و کلی حل نماییم و دریافت ما در گام نخست چنین باشد که داده های فرهنگ باستان شناسی از دید خصوصیات زیستی، اقتصادی، اجتماعی و... خود، به گواهی های تاریخی- زبانشناسانه در باره فرهنگ آریایی یا گروه های جداگانه آن ها در اعصار مورد نظر همخوانی دارد، یا نه؟

چنین مساله بی در سیمای کلی آن همین اکنون بیخی قابل حل است. با پیشگیری چنین روشی، البته، نمی توان با وثوق کامل فرهنگ مشخص باستان شناسیک را درست با آریایی ها یکی شمرد. اما می توان به پیمانته شایان توجهی محدوده گسترش فرهنگ های باستان شناختی را که دارندگان آن می توانستند قبایلی از گروه هندوایرانی باشند، تنگ تر (مشخص تر) ساخت.

هرگاه مبنایی به دست آریم که تایید نماید که قبایل هندوایرانی در اعصار معین در ساحات مشخص حضور نداشته اند، آن گاه می توان ویرایش های مهم گستره بی و کروئولوژیک را در نتیجه گیری ها (برداشت) های زبانشناسان در باره اسکان مجدد (پراگندگی) آریایی ها انجام داد.

بررسی مساله در باره پیدایش و مهاجرت آریایی ها و گروه های جداگانه آن ها نمی تواند به تحقیق مواد در باره مناطق جداگانه و اعصار جداگانه محدود بماند و باید داده ها در باره مساله را در کل- از زمان جدانشدن آریایی ها از وحدت هندواروپایی تا رخنه آن ها به ایران و هند را به سنجش بگیرد. به چنین برخوردی، بار مجتمعی «مساله آریایی» نیز تاکید می ورزد.

نخستین پرسش از مجموعه مسایل مرتبط با تاریخ قدیم آریایی- محل موقعیت (لوکالیزاسیون) گستره وحدت هندواروپایی مقارن با زمان فروپاشی و پراگندگی آن می باشد. معمولاً چنین می پندارند که قبایل هندواروپایی در آن هنگام در گستره اروپا از بالکان تا مناطق شمالی یا شمال باختری دریای سیاه و اروپای مرکزی بودوباش داشتند. (برخی از دانشمندان، به عنوان مثال، گ. هیرت، ف. اشپیخت، و دیگران به این گستره، نواحی شمالی تر تا کرانه های دریای بالتیک را شامل می سازند. مگر، چنین دیدگاه هایی کنون پیروان کمتری دارد). این گستره، روی هم رفته، زون لِس (درختزار) است و از دیدگاه طبیعی با اقلیمی معتدل و گوارا و دارای زمستان های دراز و نسبتاً سرد.

پسان تر به باور برخی از پژوهشگران (به گونه مثال؛ ف. اشپیخت)، برخی از گروه های هندواروپایی ها و در گام نخست آریایی ها به نواحی شرقی تر بیشتر دشتی واقع در شمال دریای سیاه، قفقاز و دریای کسپین کوچیدند (او. سردار و پیروان او)، می پندارند که این نواحی دشتی در دوره های بسیار قدیم در گستره گسترش نخستین زبان ها و قبایل هندواروپایی شامل می شدند.

در مناطق یاد شده جنوب خاوری اروپا، آریایی ها هنوز به حفظ پیوندها با دیگر گروه های هندواروپایی ادامه می دادند و سپس به گونه بی که بسیاری از دانشمندان می پندارند، نیاکان قبایل هند و ایرانی بیشتر به سوی خاور پیش رفتند: به آسیای میانه، به نزدیکی ایران و هند. مگر، کارشناسان زمان این روند مهاجرتی را به گونه های متفاوت گمان می زنند.

به باور برخی از دانشمندان، قبایل آریایی در آسیای میانه و نواحی پیرامون آن، هنوز در سه هزار سال پیش از میلاد حضور داشتند (و. براند اشتاین، ای. ام. دیاکونف، اندمایر، و. پیزانی و...). به باور دیگران- حرکت آریایی ها از کرانه های شمالی دریای سیاه به خاور به زمان نزدیک به 2000 سال پیش از میلاد - نیمه نخست و حتا میانه های هزاره دوم پیش از میلاد مرتبط می گردد (ت. بارو، ف. اشپیخت و...).

بیشترین دانشمندان با داشتن دیدگاه های متفاوت در زمینه تعیین زمان [مهاجرت-گ.] می پندارند که نیاکان همه توده های هندوایرانی به خاور رفته، و هنوز تا پیش از تقسیم به شاخه های هند و ایرانی، در آسیای میانه و نواحی پیرامون آن بسر می بردند. مگر، همچنین دیدگاهی ابراز گردیده است مبنی بر این که این جدایی هنوز در حدود

اروپای جنوب خاوری آغاز گردیده بود. (آر. هاوشیلد) و سر انجام دیدگاهی هم هست در باره آن که قبایل هندوایرانی با آن که از جنوب خاوری اروپا به سوی خاور پخش گردیده بودند، هیچگاهی به گونه کامل گستره آن را ترک نگفته، بودند؛ بخشی از قبایل آریایی به زندگی در این جا، لغایت تا عهد پدیدآیی سکایی ها یا اسکیت ها ادامه دادند (و. ای. آبایف، ای. آ. گرانوفسکی).

داده های معاصر هندواروپایی شناسی، سخن از توسعه قدیم تر زمینداری و دامداری و اقتصادیات و سنت های زیستی مرتبط با آن، ترانسپورت ارا به یی، آشنایی با ذوب فلزات و... و نیز پیشرفت چشمگیر مناسبات اجتماعی در میان نیاکان هندواروپایی ها بر زبان می آورند.

در قبایل هندواروپایی، به شمول نیاکان آریایی ها، دیگر روند دیفرنسیشن (تفکیک، تفریق یا تفاضل) اجتماعی بسیار پیش رفته بود: در میان آن ها مناسبات دارایی بس توسعه یافته و سنت های روشن موازین حقوقی موجود بود. در راس قبایل، پیشوایان و رهبران قرار داشتند که از امتیازات مهم قدرت برخوردار بودند. دیگر مدارج در میان اعضای متساوی الحقوق آزاد جامعه به مشاهده می رسید (سرشناسان نظامی، کاهنان، سران جماعات...، گروه های دیگر باشندگان هم بودند- اعضای غیر متساوی الحقوق، تابعان (بردگان)، برخی انواع دیگر پیشه وران حرفه یی هم پدیدار شده بودند، مبادله اشیاء و بازرگانی توسعه یافته بود.

این تصویر مناسبات اجتماعی در نزد «هندواروپایی ها» طی دهه های اخیر به برکت کارهای ای. بنوینیست، ژ. دیومیزیل و بسیاری دیگر از پژوهشگران، زبان شناسان، اسطوره شناسان (متولوژیست) ها و تاریخدانان به پیمانیه چشمگیری بیشتر واقعی تر و دقیق تر گردیده است.

کشفیات باستانشناسیک دهه های اخیر به پیمانیه زیادی زمان پیدایش و گسترش اقتصادیات زمینداری - دامداری (رمة داری) را در آن مناطق اروپا- جایی که معمولاً میهن نخستین آریایی ها را در آن جا می دهند، به زمانه های دیرین کشانیده است. این مواد نو، متاسفانه نه همواره از سوی تاریخدانان و زبان شناسان به سنجش گرفته می شوند.

با تعیین محل و جای میهن هندواروپاییان (از جمله آریاییان) در اروپا، گاهی جامعه آنان را چونان جامعه به بارها بدوی تر نسبت به آن چه که در واقع بوده است، می نمایانند. با دآوری از روی داده های معاصر تاریخی- زبانشناسیک و ویژگی بیشتر توسعه یافته ساختارهای اجتماعی، تنها برای آن بخشی از آریایی ها که به سوی فرهنگ های دیرین خاور- به سوی جنوب آسیای میانه، فلات ایران و... حرکت نمودند، شناخته می شود (چنین است دیدگاه ای. م. دیاکونوف- کارشناس سرشناس در زمینه تاریخ، فرهنگ و زبان خاور قدیم). یا برعکس، به تاسی از تز تراز بس بالای مناسبات اقتصادی و اجتماعی هندواروپاییان، میهن نخستین آن ها را در آسیای باختری جا می دهند- در نزدیکی کانون های اصلی تمدن خاور باستان (تیوری در باره میهن نخستین هندواروپاییان در این منطقه از سوی زبان شناسان بزرگ - ت. و. گام کریلیزه، و. و. ایوانف) تدوین گردیده است.

این دیدگاه، همچنین بر داده های زبانشناسیک در باره پیوندهای زبان های هندواروپایی با چنین زبان هایی چون سامی، کارتوبلی و... مستدل می گردد. مگر، نفس داشتن چنین پیوندهای زبانی، به هیچ رو با محل موقعیت سنتی میهن در عصر پیش از فروپاشی وحدت زبانی و قبیله یی هندواروپاییان در تعارض نمی باشد.

چنین پیوندهایی، به گونه یی که بارها از سوی هندواروپا شناسان (به گونه مثال؛ از سوی او. شرادر) خاطر نشان ساخته شده است، جستجوی «خاستگاه» دیرین تری را منتفی نمی شمارند. بیخی مجاز است که گروه های تباری- زبانی یی به اروپا رخنه نموده بودند که یکجا با قبایل بومی در شکلگیری «هندواروپایی های» آینده و زبان های آن ها پرداخته بودند. اما عمده ترین چیز- داده ها در باره پیوندهای زبان های هندواروپایی با زبان های سامی، اوگرو- فینی و دیگر زبان ها درست مانند **سنخیت** زبانی هندواروپایی جداگانه با این زبان ها به خصوص در مقایسه با مجموعه پیوندهای بی تردید سیستمی میان خود خانواده هندو اروپایی است.

برخی از همانندی های ساختاری یا عناصر مشترک جداگانه «گنجینه واژگانی» می توانسته اند به زمان های قدیم تر- پیش از عصر یگانگی هندواروپایی سر بکشند. هرگاه از فرضیه همیشگی و خویشاوندی «همخاندان بودن» گروه های زبانی گسترده در افریقای مرکزی تا شمال خاوری آسیا (کارهای و. م. ایلیچ- سوتیچ و دیگران) پیروی

نماییم، پیوندهای این زبان ها باید به زمانه های بسیار کهن، شاید به پالیولیت بعدی (وبه گونه ای که می پندارند از دید ساحوی به- شمال خاوری افریقا و آسیای قدامی) یعنی به دوره بسیار پیش چندین هزار سال از عهد هندواروپایی ربط بگیرند. روشن است که طی این دوره بسیار دور و دراز (متمدنی)، می توانسته است تماس هایی میان «نیاکان» زبان های هندواروپایی و برخی دیگر از زبان ها برپا گردد.

برپایی اقتصادیات تولید کننده در اروپا (در آغاز در بالکان) که با همکاری و شاید هم نیز با رخنه گروهی از باشندگان از آسیای قدامی انجام شده باشد، تاثیرات همانندی نیز می توانستند در آینده داشته باشند. مگر در کل، در بالکان، در مناطق همسایه کرانه های شمال دریای سیاه و اروپای مرکزی میان هزاره های چهارم، سوم و دوم پیش از میلاد، فرهنگ ها مستقلا به توسعه می یافتند. این امر به پیشرفت های چشمگیری در زمینداری و دامداری (رمه داری)، فلزکاری و دیگر عرصه های تولید و در نتیجه هم چنین در مناسبات اجتماعی انجامید، با آن که در این جا، روشن است، به تراز بالای همچون تمدن های کهن آسیای قدامی دست نیافتند.

در کل، فرهنگ های نخستین تاریخی خاور نزدیک و میانه، نظر به بسیاری از نشانگرهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، با فرهنگ های یادشده اروپایی و جوامع هندواروپایی که از روی داده های تاریخی- زبانشناسیک، بازسازی شده اند، مطابقت ندارند.

جا دادن نیاکان هندواروپایی ها در خاور قدامی، دیگر به این دلیل شایسته نیست که میهن نخستین آن ها بی تردید منطقه واحد گسترده منشای زبانی- تباری (انئوژنیز و گلوژنیز) را می ساخت. گذشته از آن، در مناطقی از نواحی شرقی آسیای صغیر، سوریه و فلسطین تا غرب ایران (به شمول ماورای قفقاز، کوهستان های ارمنستان و طبعاً میانرودان یا بین النهرین) باشندگان بومی متعلق به گروه های زبانی غیر هندواروپایی بوده اند. چنین چیزی از روی گواهی های مشخص منابع سنگنبشته ای (کتیبه ای) 3 تا 1 هزار سال پیش از میلاد بسیار به خوبی آشکار است. همچنین نتایج پژوهش های معاصر در باره پیوندهای تباری- زبانشناسیک دیرینه گروه های غیر هندواروپایی در حدود منطقه یاد شده در همین باره گواهی می دهند:

در باره پیوندهای زبان های هوریتی یا خوری و اورارتی با زبان های قفقاز خاوری (ناخی-داغستانی)، زبان خاتی اولیه- در شمال خاوری آسیای صغیر- با زبان های شمال باختری قفقازی، ایلامی- با زبان های دراویدی اولیه (نقش بزرگی را در تدوین این مسایل دیاکونوف بازی کرده است)، نمایندگان خانواده زبانی هندواروپایی رخنه نموده به این منطقه، متعلق به «شاخه های» جداشده بوده، و در این جا مدت ها پسان تر از عهد هندواروپایی پدیدار گردیده بودند.

این گونه، «هندواروپایی های» اصلی شناخته شده نظر به منابع دست داشته، در این مناطق- ایرانیان باختری و ارمنی ها -که جای باشندگان قدیمی را دیگر در دوره تاریخی می گیرند (متعلق به هندواروپایی ها و باشندگان قدیم ترین بومیان خاور پشته ایران، جنوب آسیای میانه، وادی های ایران نبودند) و تنها در برخی از نواحی آسیای صغیر شاید بسیار پیشتر، گروه های جداگانه قبایل هندواروپایی بودباش داشتند. مگر این نواحی به گستره هندواروپایی اروپا هم مرز بودند.

عهد ریختیایی، توسعه و فروپاشی هسته یگانه هندواروپایی بس دراز بوده است. به تدریج در میان قبایلی که این مجتمع را تشکیل می دادند، گروه هایی شکل می گرفتند که پیشینیان خانواده سرشناس زبانی اصلی تاریخی را می ساختند. در میان آن ها نیاکان آریایی (هندوایرانی) نیز در آن دوره حضور داشتند. آن ها هنوز به حفظ تماس هایی تنگاتنگ با قبایل هندواروپایی ادامه می دادند.

بر پایه داده های زبانشناسیک، دانشمندان می پندارند که تنگاتنگ ترین پیوندهای آریایی های نخستین با یونانیان نخستین و ارمنی های نخستین (و. پورسیگ، و. گیورگیف، آر. بیروی، ت. الیزارینکو و...) بود و یا پیوندها با نیاکان سلاوی ها و بالتی ها (ک. تسایس، آ. کوئن، گ. هیرت، آ. منی، گ. آرنس، ت. بارو و...). این پیوندهای زبانی، بی تردید، تماس های راستین را بازتاب می دهند. هر چند، می توانند به دوره های مختلف تاریخی تعلق داشته باشند. این چنین داده ها، امکان می دهند خاستگاه آریایی ها را در خاور گستره هندواروپایی به گمان اغلب، در نواحی نزدیک به شمال دریای سیاه و قفقاز دانست. در این باره، ترصداات اصولاً مهم در باره تفاوت های اقتصادی و اکولوژیک تثبیت شده برای آریایی ها از یک سو، و اکثریت دیگر هندواروپایی ها از سوی دیگر، گواهی می دهند: هرگاه داده های بخش بیشتر زبان های هندواروپایی بر حفظ سنت های «درختاری» گواهی می

دهند و نبود «گسست» در ادامه این سنت ها در مقایسه با شرایط اعصار مشترک هندواروپایی، آریایی ها انحراف چشمگیری از چنین زمینه اکولوژیک (و در نتیجه اقتصادی) داشته اند. نتیجه گیری ها در باره شرایط گوناگون طبیعی و اقتصادی برای گروه های مختلف هندواروپایی که به گفته شرادر «تباين درختزار و دشت» را در نظر دارند، باید بر زون تماس ها در مناطق شمالی دریای سیاه نشاندهی نمایند. چون درست در آن جا مرز میان گستره های درختزاري و دشتی می گذشت.

در زبان های آریایی، ترمینولوژی مرتبط با دامداری (رمة داری) دارای خاستگاه هندواروپایی به گونه گسترده ارائه گردیده است و همراه با آن، داده های زبان های آریایی و دیگر زبان های هندواروپایی گواه بر تفاوت های چشمگیر در سنت های زمینداری اند.

نبود آن واژه های زمینداری که برای زبان های هندواروپایی مشترک اند، در زبان های هندوایرانی را دانشمندان چونان آوند برای مدلل ساختن این که نیاکان آریایی ها گو این که گستره هندواروپایی را هنوز پیش از پدیدآیی و یا توسعه گستره زمینداری، ترک گفته بودند، می آورند. (و. گریگوریف، و. برانداشتاین و...).

فاکت های یادشده توجیه دیگری هم یافته است: آریایی ها واژه های زمینداری را در هنگام اسکان مجدد خود از دست داده بودند، اما نیاکان هندواروپایی ها به شمول آریایی ها، هم به دامداری و هم به زمینداری می پرداختند (گ. هیرت، و. ویوست و...) به راستی هم، داده های تازه تاریخی- باستانشناسانه نشان می دهند که دامداری در مراحل اولیه اقتصادیات تولیدی همراه با زمینداری توسعه یافته بود.

آن چه مربوط می گردد به زبان های آریایی، در این زبان ها چنین کلمه هایی دارای خاستگاه هندواروپایی چون نام هایی از نشانه ها (مقایسه گردد برای مثال با: کلمه های آریایی (Yava-, Xe Ttck, eua)، ... و ... حفظ گردیدند.

در زبان آریایی ردپای زیستایی دارای ریشه مشترک هندواروپایی کشف گردیده است مانند: «کشت»، «چکش» (به گونه دیگر، نسبت به بسیاری از زبان های هندواروپایی، مگر سنخیت یافته با زبان های یونانی و ارمنی)، در این زبان ها برخی دیگر از واژه های هندواروپایی مرتبط با زمینداری (کارهای آ. منی، ای. بنوینیست، پ. تیم، ت. بارو و...) کشف گردیده است.

هر چه است، در مقایسه با آریایی ها، بیشترین دیگر زبان های هندواروپایی به راستی پیوندهای بیشتر تنگاتنگ تر در عرصه ترمینولوژی زمینداری دارند. مگر، این به آن معنا نیست که آریایی ها با گذشت زمان، بیخی سنت های دیرین زمینداری را از دست داده بودند. افزون بر آن، ترمینولوژی ویژه آریایی هم برای هندی و هم برای ایرانی مشترک است که گواه بر توسعه زمینداری در میان خود آریایی ها می باشد. مگر، نزد آن ها اهمیت خاصی را بی تردید دامداری گرفته بود. ترمینولوژی فزونشمار پر شاخ و برگ سراسری آریایی که نشانگر توسعه بالای دامداری، شیوه ها و روش های پیشبرد اقتصادیات دامداری، خصوصیات فرآورده های آن و... اند، در این باره گواهی می دهد.

بازسازی مقایسه یی تاریخی- زبانشناسیک بر مبنای مطالعه یادمان های دیرین ترین ادبیات هندوایرانی نشان می دهد که تعداد رمة ها، منبع اصلی ثروت، غنا و شکار در برخورد های میان قبیله یی بوده است. در این حال، به چارپایان شاخدار بزرگ- گاوها، غزگاوها، و... ارجحیت داده می شد. به ویژه بایسته است اهمیت اسپ داری را خاطر نشان ساخت که در میان آریایی ها توسعه گسترده یافته بود و در تصورات اسطوره یی و سروده های شاعرانه آثار مذهبی- تباری بازتاب گسترده یافته بود.

پنداشت های کهن در علم، در باره بود و باش نیاکان آریایی ها در فروپاشی هسته یگانه هندواروپایی در مناطق شمال دریای سیاه و قفقاز، با مواد نو به دست آمده باستانشناسیک از کرانه های شمالی دریای سیاه و مناطق همسایه آن که مربوط چهار تا سه هزار سال پیش از میلاد است، سازگار ساخته می شود.

دامداری در میان دارندگان فرهنگ های یامنایی (گودالی یا حفریه یی)، کاتاکومبی (دخمه یی یا مغاره یی)، پالتوکینی و... این گستره نقش ویژه یی را بازی می کرد. با این هم، دامداری دوشادوش زمینداری پیش برده می

شد. پیشرفت چشمگیر همین گونه در دیگر رشته های تولید از جمله ذوب فلزات و نیز در مناسبات اجتماعی به مشاهده می رسد. داده های نو باستان شناسان در باره اسپ داری و گسترش دیرین ترین (در چهار هزار سال پیش) در مناطق شمال دریای سیاه و نیز در میان دیگر قبایل هندواروپایی؛ بس دلپذیر اند که به گونه یی که روشن است، نقش بس بزرگی را در زندگی آریایی ها و دیگر قبایل هندواروپایی بازی می کردند.

در آثار علمی در باره آریایی ها، بیشتر کوچیان را به نام «نومادها» (nomads) - کوچروان، عشایر؛ می خوانند. اما این تعریف محرز نیست. نفس فاکت اسکان گسترده آریایی ها در سرزمین های پهناور هنوز بر اقتصادیات کوچروی و شیوه زیست کوچروی دلالت نمی کند. هندو آریایی ها مانند سلت ها، سلاوی ها و ژرمن ها که همچنین در گستره های پهناور پراکنده شده بودند؛ اسپ ها و چارپایان شاخدار بزرگ را به عنوان ترانسپورت به کار می بردند. این کار هرچند، پویایی آن ها را بالا می برد، اما آن ها را هنوز کوچرو نساخته بود. آریایی ها، شبانان (دامدارن) زمیندار بودند که در اسکان دراز مدت می زیستند و یا شیوه زندگانی نیمه کوچرو داشتند.

گفتنی است که داده های مقایسه یی تاریخی- زبان شناسانه در باره هندوایرانی ها تقریباً آن اقتصادیات و شیوه زیست را پرداز می نمایند که مواد باستان شناسی فرهنگی های دشتی هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد (هر دو گروه داده ها نشان می دهند علی الخصوص که وزن مخصوص چارپایان شاخدار بزرگ در ترکیب پاده ها، قبایل هندوایرانی در دوره یادشده به پیمانۀ چشمگیر نسبت به عهد پسانتر «کوچروی» بیشتر بود. همراه با آن، نمی توان اعتراف نکرد که اقتصادیات چوپانی- زمینداری و شیوه زندگانی قبایل آریایی به پراکندگی گسترده آن ها در پهنه های وسیع مساعدت می کردند.

مقارن با اوایل عهد تاریخی، قبایل این گروه تباری (قبایل آریایی) در گستره های پهناوری پخش شده بودند: در کرانه های شمالی دریای سیاه، دشت های اروآسیایی، در آسیای میانه، در ایران و شمال هندوستان .

در عهد یگانگی آریایی و مراحل آغازین پراکندگی قبایل هندوایرانی، آن ها نمی توانستند در چنین پهنه های گسترده یی پخش شده باشند. خود این گستره ها از دید تیپ اقتصادی- فرهنگی و اجتماعی خود یکسان نبوده اند. در این جا، دو زون بزرگ آشکارا جدا می شود: مناطق فرهنگ های دشت های شمالی تر مناطق شامل در ترکیب گستره زمینداری قدیم خاور نزدیک و میانه و در برگیرنده پشته ایران، جنوب آسیای میانه و شمال باختری هندوستان.

در این گستره، هنوز سر از آغاز هزاره های پنجم و چهارم پیش از میلاد فرهنگ های مسکونی و زمینداری گسترش یافتند، که تکامل درونی آن ها به گونه قانونمند به پدیدآیی مراکز شهرهای نخستین در هزاره های چهارم و سوم انجامیده و سپس تمدن های شهری به گونه مثال تمدن هاراپ در وادی رود سند هنوز در سده های نخست هزاره دوم پیش از میلاد در شگوفایی به سر می برد.

پسان تر در مناطق شمال باختری هندوستان- «ریگ ویدا» و در گستره افغانستان، آسیای میانه و ایران خاوری- «اوستا» پدید آمد. افق جغرافیایی دیرین ترین این یادمان های ادبی هندوآریایی ها و ایرانیان، به باور برخی از پژوهشگران گویا نتیجه گیری در باره بود و باش قدیم آریایی ها را در آسیای میانه، در خاور ایران و یا حتا در هند تابید می کند.

باستان شناسان هم در بسا از موارد، با متعلق دانستن این یا آن نشانگرهای فرهنگ های معین باستان شناسیک (در گام نخست نوع سرامیک)¹¹ به قبایل هندوایرانی، قبایل آریایی را در خاور ایران و مناطق همسایه آن در هزاره

¹¹ سفالینه ها: مواد (معمولاً جامد)ی که بخش عمده سازنده آن ها غیرفلزی و غیرآلی باشد، سرامیک گفته می شود. این تعریف نه تنها سفالینه ها، پرسلان (چینی)، دیرگدازها، محصولات رسی سازه یی، ساینده ها، سیمان و شیشه را در بر می گیرد، بلکه شامل آهنرباهای سرامیکی، لعابها، فروالکتریکها، شیشه-سرامیکها، سوخت های هسته یی و ... نیز می شود. -گ.

سوم و اوایل هزاره دوم پیش از میلاد و گاهی هم قبل از آن جا می دهند و به برآیند ها (نتیجه گیری) هایی همانندی می رسند.

برای مثال، قبایل ایرانی را که از نگاه تاریخی در اوایل هزاره یکم پیش از میلاد در غرب ایران می زیسته اند، بیشتر با دارندگان فرهنگ نامهند سرامیک «خاکستری» رواج داشته در آن هنگام در این گستره یکی می پندارند. خاستگاه این قبایل را از خاوری ترین بخش های ایران می پندارند و از همین رو بر آن اند که قبایل ایرانی از آن جا برخاسته اند. با توجه به آن که سرامیک خاکستری (فرهنگ حصار- گرگان) در شمال خاوری ایران در سه هزار سال پیش از میلاد رواج داشت، و شاید هم پیش تر از آن، گمان می برند که در آن جا ایرانیان و یا گروه های دیگر آریایی در همان دوره به سر می برده اند (ت. کایلیر یانگ، ژ. دئی، آر. گریشمن و...).

همچنان دیدگاهی هست در باره پیوندهای آریایی ها با فرهنگ سرامیک های نقش و نگار شده (منقوش) جنوب آسیای میانه و نواحی همسایه پشته ایران (فرهنگ های تیپ آناو - مانازگ و...) هواداران این دیدگاه بر آن اند که آریایی ها از آن جا به دیگر نواحی ایران و در جهت هند به راه افتاده بودند (و. م. ماسون، ای. ان. خلوپین و...). هرگاه چنین باشد، پس بایسته است اعتراف نمود که قبایل آریایی در مناطق جنوبی آسیای میانه و نواحی همسایه آن در پشته ایران در سه هزار سال پیش از میلاد و حتا پیش تر از آن حضور داشتند و در این جا با فرهنگ های اسکانی- زمینداری اولیه شهری مرتبط بودند.

با این هم، هواداران کانسپت یاد شده، بیشتر امکان بود و باش گروه های آریایی را در نواحی شمالی تر هم- در گستره دشت ها (استپ ها) ممکن می شمارند. مگر، چنین توجیهاتی ناگزیر پیوند بسیار قدیم یا گروه های گوناگون بومی قبایل آریایی را با دو گستره بیخی مختلف تاریخی- فرهنگی فرض می نمایند. مگر حدس و گمان ها در باره آن که گروه های مختلف قبایل هندو ایرانی در اوضاع مختلف تاریخی- فرهنگی و اقتصادی زندگی می کردند، برای دوره بی که تشکل خصوصیات زبانی مشترک آریایی آن خطوط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که بی تردید برای هند و ایرانی ها در کل، یعنی عهد وحدت آریایی، روان بود؛ هم مجاز نیست.

«هندوایرانیان»- هم نیاکان آریایی های هندی و هم نیاکان قبایل گروه ایرانی، تیپ واحد فرهنگی-اقتصادی و اجتماعی عمیق و حتا پرشاخ و برگ و تشابه در زیست، اقتصاد، عادات، ساختار اجتماعی، فرهنگ، مذهب و... داشتند. چنین چیزی به پیمانانه بسنده آشکار است و نیازی به استدلال ویژه ندارد. در موجودیت هسته واحد هندوایرانی («آریایی») چونان کمپلکس واقعی تباری- فرهنگی که بر مبنای پیوندهای سریع و توسعه عمومی گستره معین و واحد، مناسبات اقتصادی فرهنگی پدید آمده بود، نیز تردیدی نیست.

از این جا به نوبه خود بر می آید که آریایی ها از نظر پیدایش خود می توانستند تنها با یکی از دو گستره همزمان مگر مختلف النوع از نظر سیمای عمومی فرهنگی و اجتماعی- اقتصادی- یا تمدن های کهن زمینداری جنوب آسیای میانه و پشته ایران و یا فرهنگ های دشتی (استپی) شمالی، پیوند داشته باشند.

بدون بستگی از نتیجه گیری ها در باره تثبیت محل موقعیت خاستگاه یا میهن نخستین هندواروپایی ها، در باره زمان جدانشدن هندوایرانی ها از این خاستگاه و مسیرهای پراکندگی آن ها داده های موثق و مطمئنی در دست است که بر بود و باش هندوایرانی ها در زون استپی شمالی گواهی می دهند. با داوری از روی مواد منابع تاریخی و واژه شناسی یا علم الغت (اونوماستیک- onomastics) مقارن با اوایل «عهد تاریخی» (هنوز تا دوره اسکیتی- سارماتی) باشندگان ایرانی زبان در شمال کرانه های دریای سیاه حضور داشتند. این اطلاعات ما را به دست کم مقارن با اواخر عهد برونز، در نزدیکی مرزهای هزاره های دوم و یکم پیش از میلاد، هنگامی که بخشی از قبایل ایرانی هنوز در استپ های اروپایی بود و باش داشتند، رهنمونی می کنند.

در باره دوره دیرین تر، داده های مقایسه بی زبان شناسیک در باره پیوندهای زبان های آریایی فزونشمار و منظم گستره بی (که زبان های مشترک هندواروپایی نیستند) با شماری از زبان های هندواروپایی اروپا، در باره پیوندهای گستره بی زبان های ایرانی در کل (مگر، دیگر بدون هندواروپایی) با «زبان های اروپایی» و سر انجام، تنها برخی از زبان های ایرانی؛ گواهی می دهند.

گویش های فزونشمار تثبیت شده از روی مواد زبان «اوستی» با زبان های «میانی اروپایی» (پیشینیان زبان های سلتی، لاتین، ژرمنی، بالتیکی و...) به ویژه شاخص اند که به گونه معین، علی الخصوص به تماس ها در حوالی هزاره دوم پیش از میلاد گواهی می دهند (کارهای و. ای. آبایف). این داده ها به گونه کروئولوژیک به گواهی های «عصر تاریخی» می پیوندند که امکان می دهند در باره حضور باشندگان ایرانی زبان در اروپای جنوب خاوری در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره یکم پیش از میلاد، سخن بگوییم. در کل، مواد زبان شناسیک یادشده نشان می دهند که قبایل دارای شناسه هندو ایرانی، بخش اروپایی گستره دشتی (زون استپی) را بیخی ترک نگفته بودند و به تدریج از آن جا در گروه های جداگانه رفته بودند.

گواهی ها در باره پیوندهای زبان های هندوایرانی با زبان های فلندی-اوگوری نیز به همین گونه نتیجه گیری می رسانند. در این زبان ها هم همانندی هایی بسیاری با زبان های هندوایرانی از جمله همانندی های معین مشترک آریایی و دارای بار ایرانی کشف شده است.

داده های آواشناسی (فونیتیک) تاریخی امکان می دهند با اطمینان و وثوق از تنه مشترک این تعاملات، شاخه ها (گروه هایی) از واژه ها را جدا کرد که درست از زبان های ایرانی گرفته شده اند که در آن ها دیگر یک رشته دگرگونی های مختص صدایی قابل مقایسه با «وضعیت مشترک آریایی» رخ داده است. تماس های یاد شده زبانی مشترک آریایی و سپس و عهد ایرانی به گمان غالب در مرزهای زون درختزاری از حوضه رود ولگا تا ارال صورت گرفته بودند. این گونه، همه آوردها در دست است تایید نماییم که در جریان دوره متمدنی، قبایل هندوآریایی در دشت های اروپایی و دشت های آسیای مجاور آن ها می زیستند. چون تا اعصار فروپاشی وحدت سراسری آریایی، آن ها در شرایط یکسان فرهنگی-اقتصادی می زیستند و زبان های هندوایرانی به گونه معین در آن هنگام در زون دشتی گسترش داشتند، از این رو نتیجه گیری در باره بود و باش قبایل در این اعصار درست در همین نواحی ناگزیر است.

چنین نتیجه گیری بی با نتیجه گیری ها در باره سرچشمه های مشترک آریایی تصورات اسطوره بی بیخی همخوانی دارد. «سایکل شمالی» متولوژی مشترک آریایی گواه بر آن است که هندوایرانی ها در عهد وحدت مشترک آریایی در نواحی دشتی جنوب خاوری اروپا تا حوضه رود ولگا و دامنه های کوه های اورال بود و باش داشتند. از این جا، قبایل هندوایرانی به تدریج به سوی خاور و به سوی جنوب لغایت تا مرزهای هند با پراکنده شدن در گستره های پهناور قزاقستان و آسیای میانه، شاید به ایران [باختری-گ.] و آسیای قدامی گسترش یافتند. همچنین شاید از راه قفقاز رخنه نموده باشند.

پرسشی که مطرح می گردد، این است که مراحل مختلف روند پراکنده شدن قبایل آریایی را از خاستگاه و میهن اصلی نخستین «دشتی» (استپی) آن ها به کدام زمان می توان مربوط دانست؟

دیرین ترین یادمان های نوشتاری هندی ها و ایرانیان رسیده به ما- ریگ ویدا و اوستا- مربوط اواخر هزاره دوم- نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد می باشند. با توجه به نزدیکی بزرگ زبانی این دو متن، بنیاد واژگانی آن، ساختار دستوری آن ها، شیوه های شعرپردازی شان، سیمای سنتی آن و... پژوهشگران معمولاً آن ها را با فروپاشی وحدت هندوایرانی- مقارن با اوایل هزاره دوم پیش از میلاد یا در حدود 2000 سال پیش تا 1500 سال مربوط می دانند.....

دیرین ترین گواهی ها در باره زبان های هندوایرانی، گروهی از واژه ها، شمار فراوان نام ها (آدم ها و برخی از خدایان)، واژه های اجتماعی- فرهنگی (در گام نخست، مرتبط با اسب داری، و کارهای اربابه رانی) دارای خاستگاه آریایی، که در متون خاورمیانه بی از میانه های هزاره دوم پیش از میلاد ضبط گردیده اند، می باشند.

این «گنجینه واژگانی» به زبان کدامین گروه آریایی متعلق بود که در آسیای قدامی در حدود ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد پدیدار گردیده بود. (با دآوری از روی داده های دست داشته، منابع مکتوب از آسیای قدامی از اعصار دیرین تر رخدادهای مرتبط با رخنه آریایی ها، پس از سده های هشتم- اوایل سده هفتم پیش از میلاد صورت گرفتند).

این گنجینه از دید کرونولوژیک وضعیت دیرین ترین را، نسبت به آن هایی که زبان ریگ ویدا ارائه می نماید، بازتاب می دهد. پژوهشگران به گونه های مختلف جای دیالکت آریان (لهجه) آسیای قدامی را در سیستم عمومی زبان های هند و ایرانی تعیین می نمایند.

کنون، بخش بزرگ دانشمندان بر آن اند که این لهجه به قبایلی متعلق بود که رشته های خویشاوندی نزدیکی با نیاکان آریاییان هندی داشتند (نه ایرانی). مگر، دلایل وزنین تر برای چنین نتیجه گیری یی به گمان غالب در حقایق دارای بار فرهنگی- تاریخی که به نزدیکی معین آریایی های آسیای قدامی و آریایی های هندی تاکید دارند، خلاصه می گردد. همین گونه، برشمردن خدایان بازتاب یافته در منابع (میترا، ورنه، ایندیرا، ناساتی) ویژه سنت های دیرین هندی است. (در حالی که خدای برتر ویدی- ورنه در سنت های ایرانی شناخته نشده است). داده های موثق زبان شناسیک در باره متعلق دانستن لهجه آریایی آسیای قدامی به مرحله ناب توسعه هندوآریایی وجود ندارد. (برخی از کلمه های شناخته شده در زبان های هندوآریایی تنها نشانه های تفاوت های لهجه یی اند). از این رو، می توان گمان زد که در برابر ما یکی از لهجه های زبان هندو ایرانی در دوره نهایی موجودیت وحدت زبانی آریایی قرار دارد.

مساله زمان فروپاشی وحدت آریایی را نیز می توان در روشنی داده های باستان شناسیک بررسی کرد. این امکان که مواد باستان شناسیک را با گستره هایی محتمل بود و باش قبایل هندوآرانی در عهد مشترک آریایی، با مدارک در باره آن خصوصیات اقتصادی آن ها و ساختار اجتماعی که در سنت های هندی و ایرانی بازتاب یافته اند، یعنی به عهد آریایی سر می کشند، مقایسه کرد. یکی از این «واقعیات» مشترک هندوآریایی- ارابه جنگی اسپه است که با آن در سنت های هندوآرانی نهادهای گذاشته شده در شالوده بسیاری از تصورات عمومی اجتماعی- سیاسی و اسطوره یی نمادهای زبان مذهبی- شعری و... به گونه تنگاتنگ پیوند دارند.

برخی از دانشمندان می پندارند که از همه قبایله های آریایی، تنها نیاکان ویدایی ها و آن بخشی از ایرانیان («اوستایی») که در نواحی تمدن های توسعه یافته جنوب آسیای میانه و پشته ایران، پراکنده شده بودند، به تراز بالاتر اجتماعی رسیده بودند. در این حال، این دانشمندان می پندارند که آریاییان پیشین ارابه را نمی شناختند (ارابه جنگی اسپدار، به باور آنان در آسیای قدامی یا در نواحی کوهی پیرامون آن اختراع گردید) و با آن هنوز پس از رخنه به این نواحی آشنا شدند. مگر، با آن که هواداران این گونه باورها تایید می نمایند که هنوز تا پدیدآیی آریایی ها در آسیای قدامی، اسپه خانگی و ارابه (و پیش تر از آن ترانسپورت ارابه یی)، در آن جا شناخته شده بود این چنین طرح مساله مدلل محق نیست: حتا در سپیده دم تاریخ دستاوردهای گوناگون اقتصادی و فنی پدید آمده در یک ناحیه تاریخی- جغرافیایی نسبتا به سرعت در مناطق همجوار پخش می گردید، (هرگاه البته، در آن جا زمینه ها و نیاز اجتماعی- اقتصادی موجود بود).

شاید، ترانسپورت ارابه یی در اورپا و در دشت های اروآسیایی، زیر تاثیرات آمده از آسیای قدامی گسترش یافتند. مگر، این کار طی سده های متمادی پیش از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد صورت گرفت، (در این باره همچنین داده های مقایسه یی علم هندواروپایی شناسی و نیز مواد باستان شناسیک گواهی می دهند). کنون، نیک روشن است که مقارن با اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد، هرگاه نه پیش تر از آن، ترانسپورت ارابه یی در بالکان، در حوضه رود دونای (دانیوب)، در مناطق مقارن با شمال باختری و شمال دریای سیاه کاربرد داشت. در نواحی دشتی کرانه های دریای سیاه و بالاتر از آن در خاور تا دشت های حوضه ولگا- اورال کاربرد ترانسپورت ارابه یی با مواد باستان شناسیک برای هزاره های چهارم- سوم پیش از میلاد به اثبات رسیده است (هنگام حفاریات یادمان های فرهنگ یامنایی برای مثال بازمانده های چرخ های دستی و ارابه های چوبی سیخدار کشف گردیدند که چنین بر می آید که توسط غرگاوها کشیده می شدند).

اسپ داری و اسپ پروری، با داوری از روی گواهی های باستانشناسیک در نواحی یادشده اروپایی مدت ها پیشتر نسبت به آسیای قدامی گسترش یافته بود. این رشته، چنین بر می آید به گمان غالب کلا برای نخستین بار در نواحی نزدیک به شمال دریای سیاه و نواحی همسایه آن- جایی که استخوان ها در روستاهایی با قدمت 4-5 هزار سال پیش از میلاد کشف گردیده اند، پدید آمد: در برخی از یادمان های کرانه های شمالی دریای سیاه متعلق به هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد، در میان استخوان های یافت شده چارپایان خانگی بیش از نیمی از آن ها مربوط اسپ ها بودند (مواد باستان شناسیک در باره گسترش ترانسپورت ارابه یی و اسپ داری در این نواحی

دنیای قدیم در پیوند با مساله پیدایش هندواروپاییان و آریاییان در سال های اخیر به تفصیل از سوی بانو ای. ای. کوزمینا-باستان شناس نامدار بررسی گردیده اند).

در پهلوی توسعه ترانسپورت و اسب داری در جاهای یادشده اروپا، شرایطی هم بود که به پدیدار شدن ارابه های جنگی- ذوب فلزات (به پیمانه کافی توسعه یافته)، انواع جداگانه پیشه های حرفه یی، تفاضلات اجتماعی و... مساعدت می کرد.

در خاور میانه کاربرد گسترده ارابه ها برای مقاصد جنگی و توسعه سریع اسب داری تنها اندکی پیش از میانه های هزاره دوم پیش از میلاد، آغاز گردید. از این زمان، در منابع نوشتاری آسیای قدامی، نقش چشمگیر دسته های جنگاوران و رزم آوران ارابه سوار بازتاب یافته است که گواه به تغییر ماهوی سیستم امور نظامی و فناوری جنگی اند. از روی منابع دست داشته هزاره های هشتم- اوایل هزاره هفتم پیش از میلاد می توان گفت که در آن برهه، این گونه تغییرات هنوز رخ نداده بودند و اسب خانگی با آن که مقارن با آن زمان، شناخته شده بود، با آن هم اسب داری نقش بارزی بازی نمی کرد (شایان یادآوری است که در «قوانین هامورابی» هنگام یادآوری از انواع گوناگون چارپایان، از اسب بیخی یاد نمی شود، اما به عوض پسان تر در بابل در زمان کاسیتی ها خوب معرفی می گردد).

با داوری از روی نتایج حفاریات در گستره های پهناور آسیای قدامی تا هندوستان، دیده می شود که از اسب، در اقتصاد و امور جنگی، لغایت تا سده های نخست هزاره دوم پیش از میلاد، بیخی کار گرفته نمی شد و یا اهمیت چندان ماهوی نداشت.

جهش ماهوی در توسعه اسب داری در خاور نزدیک با پدیدایی و بود و باش شماری از قبایل در آن جا (از جمله در گام نخست نیز آریایی ها) و توده هایی که با آن ها تماس داشتند (مانند کاسی ها، گروه خوری ها و...) پیوند می گیرد. داده های انکارناپذیر در باره رخنه واژگان (لکسیکون) آریایی و ترمینولوژی ویژه مرتبط با اسب داری در زبان های بومی قدیم توده های آسیای قدامی نشان می دهند که آریایی ها مهارت هایی در گذشته ناآشنای اسب داری، کاربرد ارابه رانی، پرورش اسب ها و هنر اسب داری را با خود آورده بودند.

از سوی دیگر، مواد معاصر باستان شناسی گواهی می دهند که گسترش اسب پروری و ساختن افسار برای اسب ها نزدیک به میانه های هزاره دوم در خاور میانه با سنت های مقتضی که در برخی از مناطق اروپا رواج داشتند، پیوند داشتند. اما در این جا برای ما نه نتیجه گیری در باره «اراجحیت»، بل نفس فاکت که ارابه اسپ بیشتر از آن، در همان هنگام در مناطق اروپایی به کار می رفت، مهم است. درست در جاهایی که می شود آن ها را محل بودو باش قبایل هندوآریایی در عهد مشترک آریایی دانست.

نمی توان هم چنین دیدگاه یادشده در باره آن را پذیرفت که خصوصیات ساختار اجتماعی- اقتصادی احیاء شده و بازآرایی شده بر پایه مواد «ویدا» و «اوستا» تنها برای توده های «ویدایی» و «اوستایی» مختص بودند. توده های «اوستایی» به شاخه ایرانی آریایی ها متعلق بودند و یکجا با دیگر ایرانیان که در پی عهد هندوایرانی، عهد مشترک ایرانی را از سر گذرانیدند، در پهلوی دگرگونی های زبانی، هم چنین نوآوری های گوناگون اقتصادی، نظامی، اجتماعی- ایدئولوژیک، مذهبی و... را به همراه داشتند. خود اوستا، همین گونه سنت ها را که نسبت به سنت های مشترک آریایی بیشتر متاخر اند، بازتاب می دهد.

از این رو، ویژگی های دارای منشای مشترک (به شمول استیلای ارابه های جنگی) ترصد شده هنگام مقایسه داده های «ویدا» و «اوستا»، بایستی برای ایرانیان نیز در کل مختص بوده باشند و به راستی هم، عناصر همان ساختار اجتماعی و بازتاب دهنده ایدئولوژی آن همچنین به گونه مستقیم در دیگر قبایل و توده های ایرانی زبان برای مثال، در قبایل شاخه اسکیتی که زمان درازی در دشت ها نشو و نمو می یافتند (داده های مولفان عهد عتیق، انوماستک (واژه شناسی) اسکیتی، سارماتی، زبان اوستی و حماسه نارتوی) در میان ایرانیان باختری؛ به مشاهده می رسد.

در باره ایرانیان باختری (در پهلوی گزارش های مولفان عهد عتیق و سنگنبشته های پارسی قدیم هخامنشی) کنون فند غنی انوماستکی (علم الغوی) و لکسیکونی (واژگانی) ایرانی از «سنت های فرعی» در دسترس است. برای

مثال، متون ایلامی چندی پیش به چاپ رسیده از پرسپولیس بر پایه مواد گسترده تایید نمودند که زبان پارسی قدیم واژگان گوناگون مذهبی-ایدئولوژیکی، اجتماعی، نظامی و... (که در عهد هندو ایرانی و عهد مشترک ایرانی تثبیت گردیده بودند)، داشت. به این همچنین گواهی های تازه سنت های آریایی در باره کاربرد ارابه: داده های متمم در باره زندگانی خود نام آن، یا برای مثال، واژه «راتایشتر» (ارابه سوار یا کسی که بر سر ارابه ایستاده است- یعنی راننده ارابه) [شاید را (راه) + تایش؟ + تار (دار)- («راننده»- «راهدار»)-گ.] (در اوستا، راننده های ارابه ها، رایج ترین شاخه اعضای کاست نظامی اریستوکراسی بود. همتاواژه هندی آن- راتهنشتار- گاهی در برشمردن همان کاست- و رناها به جای «کشتری» معمولی تر به مشاهده می رسد) متعلق می باشد. ارابه با نام آریایی آن همچنین برای نیاکان قبایل اسکیت-سامارت-اوسیت، شناخته شده بود.

این گونه، ساختار اجتماعی بازسازی شده از روی داده های ویدا و اوستا، به شمول نقش سرشناسان رزمجوی ارابه سوار، باید مربوط به دوره مشترک آریایی گردد. آن چه مربوط می گردد به پنداشت ها در باره پدیدایی این ساختار صرف در میان بخشی از قبایل آریایی در جنوب آسیای میانه و پشته ایران، باید گفت که چنین پنداشت ها بر پایه ثبوتیه های مشخص استوار نیست، بل بر باورهای مبتنی است که این تراز تاجایی بالای مناسبات اجتماعی، می توانست تنها در شرایط فرهنگ های گسترده زمینداری خاور به دست آید. مگر، دقیقاً فرهنگ های دیرین زمینداری نظر به سیمای اجتماعی و اقتصادی- فرهنگی خود نمی توانند به تیپ عمومی و خطوط جداگانه جامعه، اقتصاد و زیستایی قبایل هندو ایرانی مطابقت داشته باشند. برعکس، درست فرهنگ های دشتی هم در بُعد اقتصادی- زیستایی و هم از روی نشاندهنده های اجتماعی، بیخی هم با ویژگی مشترک و هم با ویژگی های خصوصی این جامعه «آریایی» همخوانی دارند. این نتیجه گیری ها در روشنی پژوهش های تازه باستانشناسیک بیشتر آشکار می گردد.

بار دیگر، به عنوان مثال، ارابه را می گیریم: مواد باستان شناسیکی که مقارن با سال های دهه شصت سده بیستم شناخته شدند (کارهای ک. ف. سمیرنف) امکان دادند گمان زد که در حوضه رود ولگا و نواحی همسایه ارابه اسپ دار مقارن با میانه های هزاره دوم پیش از میلاد و شاید هم پیش تر از آن، به کار می رفت. مواد باستان شناسیک کشف شده بعدی ثبوتیه های آشکاری را ارائه دادند در باره موجودیت ارابه ها در همان زمان در مناطق کرانه های شمالی دریای سیاه تا دشت های حوضه ولگا-اورال (نقاشی های ارابه های گاری دار و چرخدار در ظروف کمپلکس های زیر آوار مانده مدفون در گستره های یاد شده).

دلچسپی ویژه بی را نتایج کاوش های گروه باستانشناسی به رهبری و. ف. گینینگ- باستان شناس شوروی بر می انگیزد- حفریات گورستان سین تشت در ماورای اورال جنوبی (در کنار منطقه مسکونی بزرگ عهد برونز، واقع در کرانه های رود سین تشت در منطقه چلیاب (چلیابینسک)).

اسباب و ابزارهای یافت شده در آن جا، اشیای مدفون در باره موجودیت کیش آتش پرستی، قربانی نمودن جانوران خانگی، در گام نخست اسپ ها و شاخداران بزرگ (گاوها، غرگاوها، آهوان) گواهی می دهند. (چنین خصوصیات تشریفات را و. و. گینینگ با تصورات باوری و پراتیک کیش پرستی هندوایرانی ها مقایسه می نماید).

در گورستان مردان رزمنده، جنگ افزارهای فلزی (نیزه ها، تیرها، کاردها و....) و همچنین بقایای ارابه های برجامانده، کشف گردیده است. رد پای برجسته ارابه ها با تیرها، یادمان های همانندی از نگاه فرهنگی در نزدیکی منطقه اورسک- اورنبورگ (گورستان نوواکومان) و برخی دیگر از نواحی همسایه کشف گردیده اند. قدمت این مجتمعات به سده های هفدهم و شانزدهم پیش از میلاد می رسد.

موجودیت ارابه نه تنها به خودی خود مهم است، بل به معنای وجود سرشناسان رزمی، پیشه وری پیشرفته (یا برخی از رشته های آن از جمله ذوب فلزات) است و به همین ترتیب، گواه بر حضور استادان حرفه یی پیشه ور می باشد. همه این فاکتورهای اجتماعی و اقتصادی از روی داده های سنت های هندوایرانی (ارابه جنگی، اشرافیت نظامی با رهبران قبایل از محیط آن، پیشه وران، از جمله نجاران، سازندگان ارابه ها و ذوب فلزات) و از روی مواد باستان شناسیک از زون های دشتی از کرانه های دریای سیاه تا دامنه های اورال تثبیت می گردند.

بسیاری از یادمان ها و ماندگارهای حفر شده، بر نابرابری اجتماعی به ویژه بر جایگاه بالای گورستان ها در جامعه قبیله بی دلالت می نمایند. ساخته های فلزی، ساخته های ریختگری، سندان های مدفون، کارگاه ها و... در باره حضور فلزکاران، گواهی می دهند. در باره حضور نجاران یا چرخسازان (استادان ارابه ساز)، خود نفس فاکت ساختن ارابه سوار بر چرخ ها سخن می گویند.

گواهی های برشمرده، آن تراز توسعه اجتماعی را در نظر دارند که بیخی با خصلت جامعه آریایی منطبق می باشد که از روی داده های مقایسه بی هندوایرانی احیاء می گردد. در برخی از موارد، مواد باستان شناسی فرهنگ های دشتی، مستقیماً بر توسعه چنین پدیده های اجتماعی- اقتصادی که برای سنت های واحد هندوایرانی دلالت می کنند؛ بازسازی می گردند. این سنت ها آشکارا هم در تصورات مشترک برای هندوآریایی ها و هم ایرانی ها در باره ارابه جنگی که سوار بر آن می رفتند، و می جنگیدند، خدایان، پادشاهان و جنگجویان سرشناس، بازتاب یافته است.

هرگاه به خود اجازه بدهیم که اندکی از فاکت های واقعی بازتاب یافته عقب نشینی نماییم، و به خیالپردازی های دلفریب دست بیازیم، آن گاه آرامگاه های ثروتمند با دو اسپ و عناصر افسار از حوضه رود ولگا یا گورهای جنگاوران ارابه سوار از گورستان سین دشت را می توان به آرامگاه های آن پیشوایان و قهرمانانی متعلق دانست که پویایی های شان در بازگفته های حماسی کهن آریایی های هندوایرانی بازتاب یافته اند.

خصوصیات برشمرده فرهنگ مادی و مناسبات اجتماعی به مشاهده رسیده از روی مواد باستان شناسیک از دشت های اروآسیایی و نواحی همسایه آن در غرب، چونان برآیند توسعه پیگیر اقتصادی و اجتماعی تبارز می کنند. این روندها، که مدت ها پیش تا هزاره دوم میلادی آغاز گردیده بودند، با تعاملات ذات البینی باشندگان مناطق یاد شده رخ دادند.

در دوره موجودیت بی چون و چرای (در این جا) ارابه، تماس های پویای در گستره ها- از دشت های اروپای شرقی گرفته تا حوضه رود دونا در جنوب بالکان (در این باره فاکت های بس مختلف از جمله اشکال همانند پرزه ها (قطعات یدکی) افسار اسپ ها گواهی می دهند) صورت می گرفت.

مواد باستان شناسیک را می توان با داده های زبان شناسیک که بر پیوندهای گستره بی ادامه یابنده لهجه ها یا زبان های نیاکان آریایی ها و برخی از دیگر قبایل هندوآریایی به شمول یونانیان تأیید دارند، مقایسه کرد. (دیگر پس از فروپاشی هسته واحد هندوآریایی). به این گونه داده های زبان شناسیک و داده های مقایسه بی تاریخی- فرهنگی همچنان آن هایی تعلق دارند که با سنت های اسپ داری، استیلای ارابه و پرورش اسپ ها که با تصورات اسطوره بی و ایدئولوژیک این قبایل خوب انطباق می یابند، مرتبط اند. این گونه فاکت ها، آوندهای متممی اند به سود اندیشه در باره ادامه تماس های آریایی ها با «هندواروپاییان اروپایی» تا نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد. به هر رو، تردیدی نیست که سنت های ارابه بی و نهادهای مربوطه اجتماعی- اقتصادی آریایی ها در عهد مشترک آریایی وجود داشتند. چون آریایی ها در این عهد در زون دشتی بود و باش داشتند، زمان پدیدآیی ارابه جنگی در آن جا برای آغاز مهاجرت آریایی ها انگیزه terminns post quem می داد.

این اندیشه اجازه می دهد همچنین در باره زمانه های مطلق سخن گفت: گواهی در باره ارابه و اشکال قدیمی مزبور (بخشی از مجموعه افسار) از مناطقی از اورال و ولگا تا بالکان می توانند باشد، حالا در حدود ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد تعیین زمان می شوند. چنین تعیین قدمت، با دیگر داده های تاریخی- زبان شناسیک در باره فروپاشی وحدت آریایی (تقریباً نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد) بیخی مطابقت دارد. این گونه می توان گمان زد که قبایل آریایی زون دشتی را در ربع نخست- اوایل ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد هنوز ترک نگفته بودند و در نتیجه، هنوز نمی توانستند در جنوب آسیای میانه، پشته ایران و آسیای قدامی حضور داشته باشند.

توسعه اجتماعی و اقتصادی قبایل آریایی و استیلای ارابه جنگی از سوی آنان، به پراکندگی سریع قبایل هندوایرانی در بیرون از گستره «میهن» پیشین شان مساعدت نمود. با مراحل نخستین این روند روشن است رخنه گروه های جداگانه آریایی به شمال آسیای قدامی که منجر به «آریایی سازی» باشندگان بومی آن دیار نگردید، ربط دارد. برعکس، خود «آریایی های آسیای قدامی» با بومیان در گام نخست باشندگان هوریتی همگون شدند (هرچند، به آنان برخی از آموزه های فرهنگی- اقتصادی خود را واگذار نمودند، از جمله آموزه های مرتبط با اسپ داری و

امور ارابه رانی را) به تاسی از آن چه که گفته شد، «آریاییان آسیای قدامی یا صغیر» را به دشوار بتوان به عنوان نیاکان آریاییان هند شمرد. کما این که هیچ گواهی مشخصی دال بر حضور هندوآریایی ها بر سر راه رسیدن از آسیای قدامی به هندوستان کشف نشده است، چنانی که فاکت های واقعی تاثیر فرهنگی یا زبانی «آسیای قدامی» در دیرین ترین یادمان های مکتوب هند دیده نمی شود

در کل، مساله پیدایش آریایی های آسیای قدامی کماکان در هاله یی از ابهام مانده است. می توان گمان برد که این ها گروه های جداگانه قبایل بوده اند که از شمال رخنه نموده بودند از راه قفقاز و دشت های اروپای خاوری. دیدگاه های دیگری هم در این زمینه اند: آریایی ها به آسیای قدامی از خاور، با گذشتن از آسیای میانه و ایران رسیده بودند. با این هم، این که پراکندگی و اسکان قبایل هندوآریایی را در آسیای میانه و در پشته ایران به کدام زمان، متعلق دانست- مساله یی است که مستلزم بررسی ویژه بدون وابستگی از تثبیت راه های حرکت آریایی ها در آسیای قدامی؛ می باشد. در پهلوی آورده شده که بر پایه آن ها قبایل آریایی می بایستی در زون دشتی شمالی، هنوز در سده های نخستین هزاره دوم پیش از میلاد بود و باش داشته بودند، برای حل این مساله، می توان بر اساس داده های دیگری هم برخورد کرد.

مناطق پشته ایران در حدود گستره زمینداری دیرین شامل می شدند. تقریباً سر از هزاره ششم پیش از میلاد، این مناطق شامل جنوب آسیای میانه (یادمان های نوع جیتون و سپس اناو-نامازگ). اما بر بخش های باقی مانده آسیای میانه و سپس به سوی شمال در درازای چندین هزاره فرهنگ های شکارچیان، ماهیگیران و جمع کنندگان (هنوز در هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد، این گونه فرهنگ ها تا نواحی درختزاری اورال و دامنه های خاوری و جنوبی آن پهن بودند) گسترده بودند. روشن است که از دیدگاه تراز توسعه، دارندگان این فرهنگ ها را به هیچ رو نمی توان با آریایی ها و یا حتا با نیاکان دیرین تر هندو اروپایی شان که دیگر به اقتصاد زمینداری - دامداری اشتغال داشتند و با ذوب فلزات و... خوب آشنا بودند، منطبق دانست.

در این میان، در آسیای میانه فرهنگ های ننوآلیتی شکارچیان و گردآورندگان (مانند فرهنگ های کیلتیمیناری در کرانه های دریاچه ارال) تا اواخر هزاره سوم پیش از میلاد موجود بودند. یعنی حرکت آریایی ها به این ساحات آسیای میانه به سوی جنوب می توانست تنها در دوره های بعد تر بگذرد.

در خود گستره زمینداری- جنوب اقصای آسیای میانه، پشته ایران، شمال باختری هندوستان- دوره یاد شده (هزاره سوم- اوایل هزاره دوم پیش از میلاد)، توسعه آتیه فرهنگ های بومی مسکونی- زمینداری ضبط گردیده است که به تمدن های شهری نخستین و شهری رشد یافته بود. روند نه تنها وادی رود سند را (تمدن هاراپی)، پشته ایران (موندیگک، شهر سوخته، تپه یحیی و...)، بل نیز نواحی در شمال پهنای گستره زمینداری را (تپه حصار، یادمان گرگان در جنوب خاوری کرانه های کسپین، مناطق نشیمنی نوع اناو- نامارگ در جنوب ترکمنستان) در بر گرفته بود.

فرهنگ های یاد شده، به ویژه دارای خطوط زیر اند:
اقتصاد توسعه یافته زمینداری، مبتنی بر آبیاری مصنوعی؛
بازرگانی گسترده که بسیاری از مراکز این گستره را به هم پیوند می زد؛
پیشه های چندین رشته یی به شمول تولیدات کوزه گری، تولید انبوه ظروف در حلقه کوزه
مناطق نشیمنی پهناور و مراکز بزرگ نوع شهری، مجتمع های اداری-اقتصادی «کاخ» و «نیایشگاهی»
(معبدها)؛
پدیدایی خط.

از روی این معیارها، یادمان های زون زمینداری نمی توانستند به قبایل آریایی (که در آن برهه نماینده تیپ کاملاً دیگر اقتصادی- فرهنگی بودند)، تعلق داشته باشند. از سوی دیگر، سرنوشت های مشترک تاریخی، نزدیکی شایان توجه فرهنگی نواحی جداگانه گستره زمینداری که می تواند گواه بر خویشاوندی تباری- زبانی، خصوصیات فرهنگ های مادی و روحی، به شمول بدائیه ها و نوشته ها باشد، امکان می دهند این زون را چونان گستره گسترش باشندگان قدیمی غیر ایرانی شمرد (چندی پیش، و. م. ماسون سخنرانی یی کرد و دیدگاه مستدل خویش را در باره متعلق بودن آن به گروه های زبانی ایلامی و هندی قدیم با در نظر داشت مواد نو باستان شناسیک از

جنوب آسیای میانه بیان داشت). این، همچنین مبنایی را برای تدقیق تعیین زمان به دست ما می دهد: آریایی ها در سده های نخست هزاره دوم پیش از میلاد هنوز به پهنه «گستره زمینداری» رخنه ننموده بودند.

تقریباً سر از ربع دوم هزاره دوم پیش از میلاد بسیاری از مراکز قدیم پرتو شهری و شهری در پشته ایران، جنوب آسیای میانه، در هندوستان رو به افت و افول می نهند و بخشی از آنان یا کلاً بیخی نابود می شوند یا میدان زیستاری مسکونی آنان کاهش می یابد؛ برخی از نواحی تهی از باشند شده، بیابانی می شوند. نژندی عمومی فرهنگ به مشاهده می رسد.

چنین می نماید که می توان این فاکتورها را به گونه مستقیم با پدیدآیی قبایل آریایی در ساحات یاد شده ربط داد. بسیاری از دانشمندان بر همین باور اند. مگر، مبنای مشخصی برای چنین نتیجه گیری وجود ندارد. غروب این تمدن های زمینداری مستلزم توضیح دیگری است: در شالوده آن، به گمان غالب، علل دارای بار دورنی قرار دارد.

افت و افول مراکز قدیمی زمینداری، بارها پیشتر از پدیدآیی ممکنه آریایی ها به این جا آغاز گردید و به تدریج در طی چندین سده رخ داد. مراحل این روند بر اساس نمونه مسکون شدن نواحی مختلف و مراکز بزرگ مدت ها پیش تا متروک شدن کامل آن ها (به گونه مثال؛ در گرگان، در تورنگ تپه، بر اساس نتایج حفاریات باستان شناس نامدار فرانسوی ژ. دئی) ترصد می گردد.

نقش معینی را در روند رخ داده می توانستند تغییر اقلیم، نابود شدن درختزارها و بی آب شدن (خشکیدن) زمین، شوره زار شدن و فرسایش خاک (و به راستی هم، داده ها در باره تاثیر چنین عوامل بر توسعه نواحی جداگانه پشته ایران و جنوب آسیای میانه کشف گردیده است) بازی نمایند، با این هم، در کل پدیده های یاد شده بایستی در گام نخست علل و دلایل مجموعی اقتصادی و اجتماعی را توضیح دهند.

در جریان چندین هزاره، در پشته ایران درست همانند دو رود بین النهرین یا میانرودان و در جنوب باختری ایران (ایلام) شمار مناطق نشیمنی افزایش یافت و مراکز جداگانه بزرگ و توسعه و شرایط گوارا و مساعد و مناسب برای توسعه تفاضل اجتماعی، پیشه وری، روابط داد و ستد فراهم گردید. مگر، هرگاه در وادی های رودخانه یی بزرگ دورود و ایلام اشکال توسعه یافته کشاورزی رونما گردیدند، در پشته ایران مرز مرحله معین شرایط طبیعی دیگر نمی توانستند با نیروهای مولد موجود در کشاورزی ترقی آتیه اجتماعی و رشد باشندگان در مراکز زمینداری و پیرامون آن را تامین نمایند. چنین چیزی ناگزیر به بحران اقتصادی و اجتماعی انجامید.

تهی شدن و بیابانی شدن نواحی پیشین شگوفان زمینداری با استیلای گستره های نو و پدیدار شدن مناطق نشیمنی زمینداری که سنت های دیرین را حفظ نموده بودند (در جنوب باختری ترکمنستان، جنوب ازبیکستان و شمال افغانستان ...) همراهی می شد.

به راستی هم، نظر به داده های باستان شناسیک، پیشرفت چشمگیر باشندگان زمیندار - دامدار: از شمال خاوری ایران و جنوب باختری آسیای میانه از بلوچستان تا وادی رود سند، از وادی سند در خاور و جنوب (تا گجرات و دیکان) و... مشاهده می رسد. برخوردهای هم رخ می دادند (رد پای این نبردها در برخی از مناطق نشیمنی شمال خاوری ایران، در بلوچستان، وادی سند و... کشف شده اند).

مهاجرت، جنگ ها و دیگر عوامل اوضاع سیاسی جدید، همچنین روابط سنتی بازرگانی را بر هم زدند که به همین پیمانه نقش مهمی را در زندگی مراکز «پیش از شهری» میان دو رود و رود سند بازی می نمودند. مگر، همه این روندهای مرتبط با بحران درونی تمدن های پیش از شهری و شهری، پیامد پدیدار شدن آریایی ها نبودند، با آن که البته، می توانستند تا جایی به گسترش قبایل آریایی در گستره های یادشده در زمان های بعدی (پس از ربع نخست هزاره دوم پیش از میلاد) مساعدت نمایند. مگر، آیا کدامین معیارهای مشخص قانع کننده هستند که امکان بدهند در باره مراحل مشخص پراکندگی همانا قبایل هندوایرانی در گستره های یادشده سخن گفت؟

آری! چنین معیارهایی هستند. مگر، برای این زمان، دیگر نه در باره «آریایی‌ها»ی عهد وحدت هندوایرانی (که پیش از میانه‌های هزاره دوم پیش از میلاد فروپاشیده بود)، بل در باره قبایل خاص گروه‌های هندوایرانی و ایرانی که حرکت‌شان نه همزمان و نه از عین راه‌ها صورت گرفته بود، می‌تواند سخن به میان بیاید.

منابع نوشتاری (مکتوب) آشکارا به برآمدن هندوآریایی‌ها و ایرانیان به شمال هند، آسیای میانه، به پشته ایران در نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد گواهی می‌دهند. مقارن این زمان، این قبایل و اقوام راه دشوار توسعه تاریخی را در شرایط نو با وارد شدن به تماس‌های تنگاتنگ با باشندگان بومی از سر گذرانیده بودند (پشت سر گذاشته بودند)، روندهای همه‌جانبه تأثیرات متقابل رخ می‌دادند؛ سنت‌های «آریایی» با سنت‌های گوناگون تباری-فرهنگی بومی آمیزش پیچیده‌ی می‌یافتند. قبایل هندوآریایی و ایرانی باشندگان بومی را (با فراگرفتن بسیاری از دستاوردهای فرهنگ اقتصادی و ذوب‌فلزات از آنان) اسیمیله می‌نمودند.

با این همه، هم هندوآریایی‌ها و هم ایرانی‌ها، به گونه‌ی که داده‌های ویدایی و اوستایی و مواد منابع نوشتاری در باره ایرانیان باختری نشان می‌دهند، در این دوره هم بسیاری از خطوط ارثیه مشترک تباری-فرهنگی را نگه داشته بودند. حفظ سرسختانه (در جریان زمان مدید) خصوصیات فرهنگ اجتماعی، مناسبات خانوادگی و حقوقی، سنت‌های زیستاری، فرهنگ معنوی و مذهب، وزن مخصوص قابل توجه ارثیه گذشته آریایی را در نظر دارد (که متشکل بود بر نه گروه‌های جداگانه پیشوایان و جنگاوران، بل کلکتیف‌های مستقل پویای قبیله‌ی) و نیز امکان می‌دهد تفاوت معینی را میان باشندگان «آریایی» و بومی‌خاطر نشان شد. چنین تفاوت‌هایی را می‌توان همچنین در عصری ترصد کرد که هنگامی که نخستین گواهی‌های منابع نوشتاری در باره آریایی‌های هندوایرانی پدیدار می‌گردند.

کهن‌ترین داده‌های بیگانه در باره قبایل ایرانی در باختر ایران مربوط می‌گردد به سده‌های نهم و هفتم پیش از میلاد، که متفاوت از ویدا و اوستا، تاریخ‌های دقیق را ارائه می‌دهند. سخن بر سر سنگ‌نیشته‌های شاهان آسوری و اورارتی است که دست به لشکرکشی‌های جهانگشایانه به خاک ایران یازیده بودند. این منابع به رغم داشتن اطلاعات یک‌جانبه تا جایی پیگیرانه در باره برخی از مناطق ایران در دوره مورد نظر اطلاع می‌دهند. در این آثار، نام‌های جغرافیایی و بسیاری از نام‌های اشخاص دارای منشای ایرانی یادآوری می‌گردد.

داده‌های انوماستیک نقش بزرگ و گاهی تعیین‌کننده را هنگام حل مساله در باره مسیرها و زمان‌های رخنه قبایل ایرانی به قلمرو ایران بازی می‌نمایند. این داده‌ها در مجموع، بار دیگر گواهی‌های متون سنگ‌نیشته‌ی سده‌های نهم و هفتم پ. م. امکان می‌دهند در باره گسترش و وزن مخصوص باشندگان ایرانی زبان در مناطق مختلف جهان ایرانی در این عهد، در باره تعامل «مهاجران» ایرانی با باشندگان بومی، در باره تراز سیاسی و توسعه اجتماعی ایرانیان و «بومیان» و... دآوری کرد...

مواد یاد شده انوماستیکی بارها از سوی پژوهشگران به کار برده شده‌اند. مگر، این کار آن‌ها را به نتایج بس متفاوتی رهنمون شده است. برای مثال؛ بیشتر گمان می‌زدند که تا سده هفتم پ. م.، عنصر ایرانی زبان در میان باشندگان ایران باختری بس ناچیز بوده است و نام‌های ایرانی سر از اواخر سده نهم پ. م. تنها در نواحی بیشتر خاوری آن (در ماد) ضبط می‌گردند و شمار آنان از نیمه دوم سده هشتم پ. م. آهسته آهسته در باختر ماد افزایش می‌یابد و در عین زمان هنوز انگشت شمار اند. مطابق این دیدگاه، در ایران باختری باشندگان ایرانی زبان تنها پس از ایجاد دولت ماد چیرگی یافتند. مواد انوماستیک متون آسوری به گونه مقتضی چونان گواهی‌های مستقیم پیشروی قبایل ایرانی از خاور به باختر ایران توجیه و تفسیر می‌گردیدند. (ای. مایر، جورج کامرون، هیوبرگ، ای. علی اف، گ. آ. میلیکی شویلی، ای. م. دیاکونوف و... می‌پندارند که قبایل ایرانی از سوی آسیای میانه به ایران آمدند).

شماری از دانشمندان می‌پنداشتند که انوماستیک ایرانی برای نخستین بار (هنوز در سده **نزدهم**) درست در شمال باختری ایران بازتاب یافته است. مگر، به باور آنان، نام‌های غیر ایرانی در آن جا چیرگی داشتند هم در همان زمان و هم پسان‌تر، چون گروه‌های اندک‌شمار مهاجران ایرانی زبان به سرعت به خاور و جنوب ایران پیش رفتند (گ. هیوزینگ، ف. کینگ، بر پایه دیدگاه آنان، نیاکان قبایل ایران باختری از طریق قفقاز آمده بودند).

مگر کنون همه مبانی در دست است تا بید نماییم که در سده های نهم و هشتم پیش از میلاد، باشندگان ایرانی زبان دیگر به پیمانگه گسترده در گستره ایران باختری پهن شده بودند و در برخی از نواحی آن اکثریت را می ساختند. (راستش، چنین ناحیه هایی با نواحی چیرگی باشندگان بومی قدیمی متناوب بود). هم چنین شایان یادآوری است که نام های ایرانی مطمئناً همچنین در شمال باختری اقصی ایران هنوز در سده نهم پیش از میلاد، از زمان پدیدآیی نخستین اطلاعات سنگ نبشته های آسوری و اورارتی در باره این مناطق بازتاب یافته اند. این گونه، مواد منابع آسوری، نمی توانند دال بر اسکان تدریجی قبایل ایرانی در خاور و باختر ایران در درازای سده های نهم و اوایل سده هفتم پیش از میلاد باشند.

با این هم، صرف نظر از آن که قبایل ایرانی از کدام جا آمده بودند، گسترش آنان در باختر ایران، نه پسان تر از سده های دهم و نهم پیش از میلاد آغاز گردیده بود. (داده های مقتضی منابع خط میخی سده های نهم و هفتم پیش از میلاد به گونه مفصل در کارهای ای. آ. گرانوفسکی بررسی گردیده اند. همچنین با دیدگاه در باره گسترش وسیع باشندگان ایرانی زبان در ایران باختری ای. علی یف همونوا است که ترجیح می دهد بر تیوری رخنه ایرانیان باختری از طریق قفقاز با فشارد و نیز ای. م. دیاکونوف که بر آن است که آن ها از آسیای میانه آمده بودند).

افزون بر منابع نوشتاری (مکتوب)، همچنین مواد باستان شناسیک به حل مساله منشای قبایل ایران باختری، به کار بسته می شوند. اما در این جا نیز دیدگاه های دانشمندان از ریشه از هم تفاوت دارند. شماری از باستان شناسان بر آن اند که قبایل ایران باختری از دشت های اروپایی از راه قفقاز به راه افتاده بودند (چنین دیدگاهی برای نخستین بار به گونه مفصل از سوی یکی از بزرگترین کارشناسان در زمینه باستان شناسی ایران- آر. گیرشمن استدلال گردید و سپس از سوی شمار دیگری از کارشناسان در زمینه باستان شناسی ایران و ماورای قفقاز تدوین گردید).

دیگران به این باور اند که قبایل ایرانی از خاور به سوی باختر ایران پخش گردیدند. در این اواخر دیدگاه (در گذشته ارائه شده و به تفصیل بررسی شده در سال های دهه شصت سده بیستم از سوی ت. کالیر یانگ) در باره گسترش وسیع سرامیک «خاکستری» سر از سده های اخیر هزاره دوم پیش از میلاد در ایران باختری در نتیجه مهاجرت نیاکان قبایل ایران باختری از شمال خاوری هواداران بیشتری یافته است.

در ادبیات باستان شناسی، سرامیک «خاکستری» یا «خاکستری- سیاه» و یا هم «سیاه» کشف شده در مناطق مختلف پشته ایران و نواحی پیرامون آن را بیشتر همچنین با پخش نه تنها قبایل باختری ایران، بل نیز دیگر قبایل ایرانی و هندوآریایی پیوند می دهند. سرامیک «خاکستری» که به هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد مرتبط دانسته می شود، در سال های دهه 30 سده بیستم در شمال خاوری ایران هنگام حفاریات در روستاهای گرگان (تورنگ شاه تپه) و در نزدیکی دامغان (حصار) کشف گردیده بود. چون در عهد «پیش از تاریخی»، هندو اروپاییان هنوز در ایران به سر نمی بردند و در آن جا بیشتر سرامیک نقاشی شده گسترش داشت؛ از این رو، تعویض سرامیک نقاشی شده در شمال خاوری کشور به سرامیک خاکستری ساده (یک رنگ) بهانه یی برای برخی از پژوهشگران به دست داد تا پدیدآیی این نوع سرامیک را به هندواروپاییان یا هندوایرانیان نسبت بدهند.

برای مدلل ساختن چنین نتیجه گیری یی بر مواد در باره گسترش عناصر سرامیک «خاکستری» در برخی از مناطق - جایی که پسانتر، در عهد تاریخی قبایل گروه های هند و ایرانی بود و باش داشتند، تکیه می زنند. برای مثال؛ در راهیابی این سرامیک به مناطق خاوری پشته ایران و در مرزهای آن گواهی پیشروی آریایی ها و یا همانا نیاکان هندوآریایی ها را به خصوص به شمال- باختری پاکستان به آن جا از نواحی حصار- گرگان را می بینند (نواحی سوات، نظر به مواد نیمه هزاره دوم- اوایل هزاره یکم پیش از میلاد). پدیدآیی سرامیک «خاکستری» در مناطق نشیمنی ترکمنستان جنوبی سر از اواخر هزاره سوم پیش از میلاد هنوز در دوره چیرگی «ظروف نقاشی شده» (عهد نامازگ چهارم)، را برخی از دانشمندان همچنین چونان نشانه پیشروی قبایل آریایی از منطقه گسترش فرهنگ گرگان- حصار ارزیابی می نمایند. بر این مبنا، آن ها، می پندارند که مهاجران با باشندگان بومی دامنه های کوه های کوپت داغ اسیمیله شده بودند. از جایی که آن ها دیگر آریایی شده بودند، به سوی جنوب آسیای میانه و شمال افغانستان پراکنده گردیدند.

در شمال باختری ایران و در نواحی همسایه آسیای قدامی، سرامیک خاکستری به مقدار کم در یادمان های نخست- میانه های هزاره دوم پیش از میلاد کشف گردیده است. و چنین چیزی با داده های منابع نوشتاری در باره آریایی ها در خاورمیانه است، مقایسه گردیده است.

سر از سده های چهاردهم- سیزدهم پیش از میلاد، «سرامیک خاکستری» به گونه «انبوه» بسیاری از نواحی شمال باختری ایران را فرا می گیرد که چونان پیامد گسترش قبایل ایرانی از شمال خاوری ایران در آن جا ارزیابی می گردد.

هرگاه این گونه، دیدگاه های یاد شده را انطباق دهیم یا مستقیم از برخی از آن ها پیروی نماییم، آن گاه چنین بر می آید، که قبایل هندوایرانی در پشته ایران و یا بخش شمالی آن، دقیقاً در شاهرگ بزرگی جریان می یابد که گلوگاه باریک آن به گرگان و نواحی پیرامون آن محدود می گردید. با این هم، به رغم خودنمایی آرایش ظاهری این چنین ارزیابی ها، پذیرفتن آن ها (به خاطر داشتن بار هم متضاد و متناقض، هم متدولوژیک و هم حقیقی آن ها) ممکن شمرده نمی شود.

با این ارزیابی ها، خود داده ها در باره دیرین ترین کمپلکس های «سرامیک خاکستری» در شمال خاوری ایران، اوضاع و زمان پدیدایی آن همخوانی ندارند. با داوری از روی تعیین زمان بندی های معاصر و نتایج اوضاع جدید حفاریات در تپه اصلی گرگان- تورنگ (ژ. دئی) می توان گفت که سرامیک خاکستری در این نواحی در درازای سراسر هزاره سوم پیش از میلاد حتا پیشتر از آن، موجود بود. پس کشیدن زمان های سرامیک خاکستری گرگان تا سده های اخیر هزاره چهارم پیش از میلاد که از سوی برخی از باستان شناسان چونان آوند برای «قدیمی تر انگاشتن» آریایی ها یا «هندواروپایی» در این نواحی، به کار گرفته شده است، تنها آشکار تر نشان می دهد که پدیدایی سرامیک خاکستری به هیچ رو نمی تواند با هندوایرانیان مرتبط باشد. هندو ایرانیان حتا هرگاه دیرین ترین تاریخ ها از تاریخ های پیشنهادشده برای جدا شدن آریایی ها از دیگر هندواروپاییان را پیگیری نماییم، نمی توانستند مقارن آن زمان به گرگان رسیده باشند.

در اواخر هزاره های چهارم- اوایل هزاره دوم پیش از میلاد، حصار و گرگان با منطقه مسکونی پر نفوس بزرگ آن عهد، نمونه یی را در باره فرهنگ زمینداری با خطوط «شهرهای نخستین» به دست می دهد در حالی که برای قبایل هندوایرانی در دوره پیش از فروپاشی وحدت آریایی (نه پیش تر از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد) به گونه یی که گفتیم، تپه بیخی دیگر اقتصادی- فرهنگی داشتند.

سرامیک خاکستری ساخته شده از گل کوزه یی، نمونه دارای کیفیت بالای پیشه وری حرفه یی بود. در این میان، مقارن با اواخر هزاره های چهارم- اوایل هزاره سوم، آریایی ها- دقیق تر (برای آن زمان)، نیاکان آنان نمی توانستند ظروف ساخته شده از گل کوزه یی را با خود بیاورند. چون آن را بسیار پسانتر هم نمی ساختند. (در پایین در باره آن که آریایی های هند و آن ایرانیانی که در کشورهای جنوبی پدیدار شدند، چه وقت کوزه گری حرفه یی را فرا گرفتند، درنگ می نماییم. مگر، این سنت ها بی تردید نه هندو ایرانی و نه مشترک ایرانی بودند).

به هر رو، پدیدایی سرامیک «خاکستری» در حصار و گرگان را نباید با آمدن کدامین تبار نو دیگر پیوند زد. تعویض سرامیک منقوش به سرامیک ساده خاکستری به تدریج در جریان سده های متمادی بدون تغییر دیگر عناصر فرهنگ یا با تکامل پیگیرانه آن رخ داده بود. نوآوری در سرامیک در کنار تغییر استیل، سلیقه های زیبایی شناسیک، «مد» ها و ... می توانستند همچنین به دلایل تولیدی، فراهم شدن امکانات نو و منافع حرفه یی رخ داده باشند.

برای هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد، سرامیک «خاکستری» در مقادیر بزرگ یا کمتر در نواحی مختلف پشته ایران و کشورهای همسایه بازتاب یافته است. باشندگان بخشی از این نواحی در اوایل تاریخ مکتوب «نوشتاری» شان به هندوایرانیان تعلق نداشتند. در نواحی دیگر، مقارن با آن زمان، قبایل گروه هندوایرانی شناخته شده اند که به هر رو مبنایی را در دست نمی دهد که زمان و جهت مهاجرت آن ها را در بستگی از پدیدایی سرامیک «خاکستری» تثبیت نمود.

وضع با تیوری یاد شده در باره پیدایش ایرانیان باختری که در واقع شالوده همه کانسپت ها در باره تعلق آریایی سرامیک خاکستری اند، از همین قرار است. تیوری یاد شده برخاسته از آن است که هنگامی که در سده نهم پیش از میلاد باشنندگان ایرانی زبان برای نخستین بار در منابع نوشتاری شمال باختری ایران بازتاب یافته اند، در آن جا سرامیک خاکستری کاربرد داشته است که دیگر در ثلث (یک سوم) آخری هزاره دوم پیش از میلاد گسترش وسیعی داشت. فرهنگ مادی این دوره، به شمول سرامیک خاکستری با شمال خاوری ایران مرتبط می گردد و از همین رو، گمانه می زنند که ایرانیان از آن جا به سوی جاهای دیگر به راه افتاده بودند.

هرگاه حتماً خاستگاه خاوری سرامیک خاکستری را بپذیریم، با آن هم، این هرگز به معنای آمدن ایرانیان از شمال خاوری ایران نخواهد بود و تنها گواه بر گسترش این فن و سنت های پیشه وری سرامیکی از آن جا می باشد. گذشته از آن، خصوصیات همانند کمپلکس سرامیک یا عناصر دیگر فرهنگ مادی در شمال باختری یا شمال خاوری ایران بیش از حد مشترک است برای آن که از پیوند مستقیم ژنیتیک آن ها سخن بگوییم. با آن هم، چنین گسستگی و ناپیوستگی کروئولوژیک میان اواخر فرهنگ «حصار عصر سوم» و اوایل عهد «سرامیک خاکستری» در شمال باختری ایران متناقض است. سرامیک خاکستری در شمال باختری ایران هنوز در نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد رواج داشت. از این رو، گسترش بیشتر آن در سده های پسین هزاره دوم را می توان با توسعه بومی صنعت سرامیک در شمال باختری ایران توضیح داد. در این جا، درست مانند دیگر مناطق، سرامیک نقش و نگار دار (منقوش) زیر تاثیر عوامل گوناگون به شمول منافع حرفه یی پیشه کوزه گری (سرامیک خاکستری مربوط به یکی از انواع کیفی فرآورده های آن می گردید)، از رواج افتاده بود.

بسیاری از خصوصیات فرهنگ باستان شناسیک شمال باختری ایران سده های اخیر هزاره دوم – اوایل هزاره یکم پیش از میلاد (ویژگی های مراسم خاکسپاری (گور کردن)، شیوه های ساختمانی و بنایی و... و نیز سنت های خود تولید سرامیک) از خصوصیات ویژه فرهنگ حصار- گرگان متفاوت اند و ریشه های بومی دارند و یا هم همانندی هایی دارند با فرهنگ های نواحی همسایه جنوبی آسیای قدامی، قفقاز جنوبی و...

بدون بستگی از سرچشمه های فرهنگ سرامیک خاکستری شمال باختری ایران، دارندگان آن به یک گروه تباری-زبانی واحد تعلق داشتند. این به گونه بلافصل با داده های منابع میخی اوایل هزاره یکم پیش از میلاد تایید می گردد- زمان رواج گسترده سرامیک خاکستری. در آن برهه، در نواحی شمال باختری ایران هنوز گروه های تباری یی به سر می بردند که ریشه قدیمی بومی داشتند (از جمله لولوب ها، کوتی ها، هوری ها و...).

درست به همین دلیل، تثبیت فرهنگ سرامیک خاکستری شمال باختری ایران را هم نباید به گسترش یک تبار پیوند داد. آن هم تبار ایرانی. هرگاه پدیدایی جماعت مورد نظر «فرهنگی- سرامیکی» نتیجه آمدن قبایل ایرانی می بود، باید آن ها در شمال باختری ایران سر از گسترش کمپلکس های سرامیک خاکستری (یعنی نه پسانتر از سده های نهم-هشتم پیش از میلاد) چیرگی می داشتند. مواد متون میخی امکان نمی دهند در باره پخش گسترده قبایل ایرانی زبان در آن جا پیش تر از سده های نهم و دهم پیش از میلاد سخن گفت.

اطلاعات در باره این قبایل سر از سده های نهم پیش از میلاد در منابع آسوری و اوراری پدید می آیند. این در حالی است که همین متون (که مربوط به سده های نهم و هشتم پیش از میلاد اند)، گواهی می دهند که در بسیاری از نواحی ایران باختری گروه های قدیمی تباری-زبانی بود و باش داشته اند.

روند جاگزین شدن ایرانیان (که به این سرزمین ها در سده های نهم و هشتم پیش از میلاد رخنه نموده بودند)، به جای باشنندگان بومی، دیگر در روشنی داده های منابع نوشتاری در سده های هفتم و هشتم پیش از میلاد نمی توانست آغاز گردیده باشد. اطلاعات دست داشته متون میخی سده های هفتم- اوایل سده های یازدهم پیش از میلاد برای برخی از مناطق در غرب ایران نیز حاوی تنها داده هایی در باره گروه زبان قدیمی اند. بنا بر این، یادمان های باستان شناسیک در شمال باختری ایران سده های اخیر هزاره دوم پیش از میلاد باید در گام نخست بازگو کننده فرهنگ باشنندگان بومی باشند.

پژوهش های حاوی داده های منابع مکتوب تاریخی- جغرافیایی و انوماستیکی اجازه می دهند همچنین نتیجه گیری های مهم دارای بار اجتماعی- اقتصادی (که به گونه بلافصل متعلق به مساله مورد بررسی اند)، را انجام داد.

هنگامی که در سده نهم پیش از میلاد اطلاعات سنگ نبشته های آسوری و اوراری در باره شمال باختری ایران پدید آمدند، در برخی از نواحی آن تشکیلات دولتی نما با مراکز «شهری» موجود بودند. این واحدهای نمایان سیاسی و مراکز اقتصادی (همه یا تقریباً همه در سده نهم، بیشتر در سده های هشتم و قسماً در سده هفتم) متعلق به همو باشندگان بومی بودند. چون این گونه «شهرها» همچنین مراکز اصلی تولیدات پیشه وری و هم نوع محصولات پیشه وری حرفه بی آن ها به شمول کوزه گری بودند، می بایستی عمدتاً با سنت های باشندگان بومی تعیین گردند.

با این می توان نباید نمود که سرامیک خاکستری در ایران نه ره آورد هندواروپایی ها بود، بل که پیش تر از آمدن ایرانیان (که این فن را همراه با بسا از خصوصیات دیگر فرهنگ مادی از بومیان فرا گرفتند)، رایج بود. در عین حال، چنین نشانه های فرهنگ مادی نیز هستند که گسترش آن ها به گونه بیشتر معین می تواند به قبایل ایرانی ربط داشته باشد. به گونه مثال؛ نقش آن ها در توسعه باغداری و روش های نو اسپداری. روشن است که در باره آن علی الخصوص رخنه ترمینولوژی مربوطه ایرانی در زبان های بومی آسیای قدامی از سده های نخستین هزاره یکم پیش از میلاد گواهی می دهد. از این رو، عناصر فرهنگی متعلق به امور اسپداری، سوارکاری، برخی از انواع جنگ افزار و... می توانند به حضور تبار ایرانی و تاثیر آن نشان بدهند. درست همین چیزها در فرهنگ گرگان-حصار دیده نمی شدند.

قبایل ایرانی زبان، چنین بر می آید که در ربع اخیر هزاره دوم- اوایل هزاره نخست پیش از میلاد در ایران آغاز به پیشروی کردند. این قبایل، در مراحل نخستین پراکندگی خود نواحی و وادی های جداگانه بی را استیلا نموده بودند و یا در برخی از مناطق پهناور پهن شده بودند- جایی که وضع سیاسی برقرار شده به آنان امکان می داد اسکان یابند.

ایری ها، به گمان غالب، قسماً مردمان بومی را زیر فرمان خود درآوردند و آنان را اسیمیله نمودند. نام های قبایل ایرانی که از آن ها در منابع سده های نهم و هشتم پیش از میلاد یاد شده است، بیشتر از زبان باشندگان چنین جاهایی منشاء می گیرند: معمولاً این نام هایی فرمانروایان واحدهای سیاسی کوچک و یا بسیار کوچک اند. بیگمان نمی توان در باره آن گفت که ایرانیان لایه فوقانی باشندگان را می ساختند. گویشوران زبان های ایرانی فرماندهان ساختارهای رزمی بودند مانند سربازان جویای نام و ثروت که به خدمت فرمانروایان بومی در آمدند و به تدریج قدرت را در این یا آن گوشه ایران به دست گرفتند. («مهاجران» ایرانی در آثار ف. کینگ، جورج کامیرون و نیوبرگ چنین پرداز می گردند).

پیشروی قبایل ایرانی در ایران دارای بار استیلاگرانه نبود و با گرفتن قدرت در گستره های پهناور همراهی نمی گردید. برعکس، باشندگان ایرانی زبان بس پرشمار در سده نهم- اوایل سده هفتم پیش از میلاد بیشتر در بستگی از تشکیلات سیاسی ایجاد شده از سوی باشندگان قدیمی بومی هم در گستره ایران (مان، ایلام، ایلیپ؟ و...) و نیز در کشورهای همسایه (آسور، اورار و...) بودند. این گونه، نگرستن حاکمیت سیاسی بومی، از سوی نمایندگان قبایل ایرانی، به ایرانیزاسیون زبانی و فرهنگی گستره های پهناوری انجامید. تنها در آن مناطق- جایی که در قلمروهای چشمگیر عنصر تباری ایرانی، بالادست گردیده بود، تشکیلات سیاسی بزرگی را که در راس آن نمایندگان قبایل بزرگ ایرانی قرار داشتند، به میان آوردند (مانند پادشاهی مادها).

علی که زمینه گسترش وسیع عنصر تباری- زبانی ایرانی را فراهم آورد، هنوز هم به پیمانانه بسنده روشن نگر دیده است. مگر، به برخی از عوامل می توان همین اکنون هم نشاندهی کرد (آن هم در حالی که این عوامل به مساله گسترش آریایی ها به هند هم پذیرا اند).

نخست، ایرانیزاسیون شماری از مناطق با توجه به کثرت باشندگان ایرانی زبان آمدگی نسبت به آن چه که گمان زده می شد؛ رخ داده بود (آن هم در حالی که این باشندگان نه از گروه های جداگانه پیشوایان یا رزمندگان، بل که همانا از گروه های قبیله بی ناقل به شمول لایه های گوناگون باشندگان متشکل بودند).

دو دیگر، این که مقارن با زمان پدیدآیی قبایل ایرانی در سرزمین ایران، این قبایل، سنت های بس توسعه یافته خود شان را در ساختار فرهنگی-اقتصادی و سیاسی- اجتماعی داشتند.

سر انجام، ایرانیزاسیون باشنندگان بومی در بخش های گوناگون ایران، می توانست به خود پراکندگی قبایل ایرانی که هنوز از دیدگاه زبان، فرهنگ، و دیگر سنت ها به یک دیگر بسیار نزدیک بودند، در یک گستره پهناور مساعدت نماید که نواحی مختلف آن با گوناگونی بیشتر تباری و زبانی مشخص می گردیدند. با این هم، جدا از باورهای برخی از دانشمندان، درست نخواهد بود اتنوژنیز (منشای تباری) قبایل و توده های ایران باختری را به گسترش زبان ایرانی با حفظ ویژگی های تباری عمده مختص برای باشنندگان بومی، پیوند دهیم.

روندهای شکلگیری توده های ایرانی از دیدگاه خصلت و نتایج خود به پیمانانه چشمگیری بیشتر پیچیده بوده است. ایرانیزاسیون برخی از ساحات، از دید ظاهری در بسا از موارد بیشتر از روی گسترش گفتار ایرانی تثبیت می گردد که با دگرگونی های ریشه یی بسیاری دیگر از خصوصیات تباری همراهی می گردید. این همچنین ربط می گیرد به ساختار اجتماعی، نهادهای سیاسی مذهب و...

مدت ها، پیش از آمیزش عناصر بومی و عناصر آمده از بیرون، باشنندگان بومی به پیمانانه بسیار به پیروی از سنت های خود (که سرنوشت های گذشته تاریخی شان را تعیین می نمودند)، ادامه می دادند.

از روی منابع دست داشته تاریخی سده های نخست هزاره یکم پیش از میلاد، آشکارا می توان تفاوت ها میان باشنندگان ایرانی زبان و گروه های تباری بومی قدیمی را ترصد نمود. برای مثال؛ درست باشنندگان بومی با داوری از روی داده های متون آسوری سده های نهم و هشتم، مراکز «شهری» با کاخ ها و نیایشگاه ها و تولیدات مختلف پیشه وری و سنت های توسعه یافته زمینداری مسکون به شمول باغداری و انگورپروری (تاکداری) و... داشتند. ایرانیان در ایران باختری در اوایل هزاره یکم پیش از میلاد اسکان مجدد شان تا این هنگام، هنوز این «هنرها» را فرا نگرفته بودند. این وضعیت را باید هنگام بررسی مساله زمان گسترش قبایل ایرانی زبان در آسیای میانه و در خاور پشته ایران در سنجش داشت.

اطلاعات در باره این ساحات در منابع دارای تاریخ های دقیق، سر از سده ششم پیش از میلاد پدیدار می گردند. با آن که مقارن با آن زمان و قبل بر آن، می توان داده های اوستا را به عهد تدوین بخش های دیرین آن در قلمرو آسیای میانه، افغانستان و ایران خاوری که دیگر در آن باشنندگان ایرانی زبان، بود و باش داشتند، متعلق بدانیم. با این هم، اوستا به این پرسش که قبایل ایرانی چه وقت به مناطق یاد شده آمده بودند، پاسخ نمی دهد. از این رو، برای حل آن، از مواد باستان شناسیک کار می گیرند.

به گونه یی که پیشتر گفتیم، در هزاره سوم- اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در جنوب آسیای میانه و پشته ایران، فرهنگ های مسکونی- زمینداری نوع شهری گسترش یافتند. پسان تر در نیمه نخست هزاره دوم پیش از میلاد در پهلوی افت شماری از مراکز قدیم «شهری» و بیابانی شدن برخی از نواحی از سوی زمینداران استیلای مناطق جدید آسیای میانه رخ می دهد- در جنوب خاوری ترکمنستان و جنوب ازبیکستان. در میان یادمان های این زمان، مواد پیگیرانه پژوهش شده از سوی آ. عسکر اف- باستان شناس ازبیک در سپالی تپه (شاید سفالی تپه) از دلچسبی ویژه یی برخوردار است. از روی دوره بندی باستان شناسیک، یادمان های تحقیق شده متعلق به دوره گذار (انتقالی) نامازگ سده های پنجم- ششم و به خود عهد نامازگ سده ششم اند که در برگزیده زمانی تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد می باشد. کمپلکس های همانندی را در شمال افغانستان باستان شناسان شوروی- و. ای. سریاندی (یادمان نوع دشلی) کشف نموده اند.

باشندگان همه این نواحی با هم نزدیکی فرهنگی و نیز چنین بر می آید همچنین یگانگی تباری دارند. بسیاری از خصوصیات اقتصادی- فرهنگی به پیروی از سنت های مراکز دیرین زمینداری مناطق غربی تر جنوب آسیای میانه و شمال خاوری ایران ادامه می دهند که علی الخصوص در مهارت های پایدار زمینداری آبیاری، فنون ساختمانی، تولید سرامیک، تهیه ظروف گلی و کوزه گری پدیدار می گردد و به کلی گمانه زنی ها در باره پیوندهای بلا فصل باشنندگان نواحی یاد شده با باشنندگان قدیم زمیندار پشته ایران و جنوب آسیای میانه را (که به گونه یی که خاطر نشان ساختیم، آریایی نبودند) در هزاره دوم پیش از میلاد مستدل می نماید.

دیگر حداقل به همین دلیل دشوار است با اندیشه ها و دیدگاه ها در باره آن موافقت کرد که یادمان های آسیای میانه یی مانند نامازگ ششم و کمپلکس های نزدیک به آن (از نظر فرهنگی) در شمال افغانستان آن زمان متعلق به قبایل هندوایرانی بوده باشند. آفرینندگان این یادمان های باستان شناسیک را در روشنی داده ها در باره تکامل سنت های

اقتصادی- فرهنگی هندوآریایی ها و ایرانیان، سر از دوره مشترک آریایی تا آغاز اعصار ویدایی و اوستایی هم نمی توان آریایی شمرد.

هند و ایرانیان دوره آریایی را چونان شبانان زمیندار می پندارند- قبایل رمه دار (دامدار) که دست اندر کار زمینداری و بوده اند. نوع اقتصاد نزدیک به آنان از سوی ایرانیان در عهد مشترک ایرانی فرا گرفته شده بود که در سنت های «اوستایی» بازتاب یافته است. به پیمانیه بسیار همچنین هندوآریایی ها مقارن با عهد ویدایی خصوصیات آن را حفظ نموده بودند.

مقایسه داده های اوستا و ریگویدا با «وضعیت هندوایرانی» احیا شونده، خط تکاملی بی را ترسیم می نمایند که بر روی آن بسیاری از نشانه های تمدن پروتوشهری (شهرهای اولیه) از جمله سنت های ساختمان های کاخ های بلند یا معابد (مانند کمپلکس های نوع داشلی) جا ندارند.

سپالی تپه (شاید سفالی تپه- گ.) و برخی دیگر از یادمان های زمینداری در جنوب ازبیکستان و ترکمنستان آن برهه، نظر به نشاندهنده های اقتصادی یا دیگر نشاندهنده ها چنین بر می آید که همچنین نمی توانستند به قبایل دارای خاستگاه هندوایرانی تعلق داشته باشند. به ویژه، بیشترین مواد باستان شناسیک- سرامیک اند. ظروف آن عهد از منطقه مسکونی نوع نازماگ ششم سپالی تپه، داش لی و... اساسا از گل کوزه بی تهیه شده است. قبایل هندوایرانی نه تنها از این گونه ظروف در عصر مشترک آریایی (به گونه بی که داده های مقایسه بی تاریخی- زبان شناسیک گواهی می دهند)، کار نمی گرفتند، بل که به گونه بی که روشن است، زمان درازی پسان ها هم آن را تهیه نمی کردند.

از جمع قبایل ایرانی، با گذشت زمان تنها آن هایی آغاز به به کارگیری از ظروف کوزه بی کردند که در نواحی زمینداری آسیای میانه و پشته ایران سکنی گزیده بودند. مگر، آنانی که به زندگی در دشت های شمالی هنوز در هزاره یکم پیش از میلاد ادامه می دادند، بیشتر (و ادامه می دادند به تهیه) ظروف اندود گچ و سمنت (یا این که هم چنین کوزه های وارداتی را به کار می بردند به گونه مثال اسکیت های ثروتمند از صراحی های گرانبهای یونانی آب می آشامیدند) را استفاده می کردند. اما هنوز در آن برهه، ظروف ساخته شده از گل کوزه بی را، با آن که برای مقاصد روزمره به کار می بردند، از نظر منشای شان- «بیگانه» می شمردند که برای خدایان پسندیده نبودند و از این رو، برای مراسم آیینی می بایستی ظروف ساخته شده «دستی» به کار می رفت. این گونه، به ظروف «خودی» (که نیاکان هم از آن استفاده می کردند)، متفاوت از ظروف ساخته شده از گل کوزه بی (که «بیگانه» پنداشته می شد)، بیشتر ارج می گذاشتند.

و. راو- هند شناس پر آوازه آلمانی، که به گونه خاص در زمینه داده های متون ویدایی در باره تولیدات کوزه گری پژوهش کرده است، به این نتیجه رسیده است که آریایی ها برای نخستین بار با گل کوزه گری تنها پس از آمدن شان، از باشندگان بومی هند آشنا شدند. این گونه، نظر به یک رشته کامل خصوصیات فرهنگ مسکونی- زمینداری جنوب آسیای میانه و مناطق همسایه پشته ایران میان ربع دوم- اواخر هزاره دوم پیش از میلاد (عهد نامازگ ششم) با تیپ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که برای قبایل هندوایرانی آن زمان بازآریایی می گردد، مطابقت ندارد.

عهد بعدی «باستان شناسی» در تاریخ آسیای میانه و مناطق همجوار با آن در جنوب (نزدیک به سده های دهم- هفتم پیش از میلاد)، عهد «اشغالگری های وحشیانه» بوده است. با پذیرفتن چنین نامی، پژوهشگران می پنداشتند که یادمان های آن با قبایل نو «وحشی» در این گستره مرتبط اند. اما در این اواخر، برخی از دانشمندان با تاکید نمودن به جانشینی و پذیرفتن برخی از خصوصیات فرهنگ مادی این عهد از دوره های پیشین در رد چنین تعریفی بر می خیزند. مگر چنین پذیرفتن ها و جانشینی ها بیخی می توانست هنگام تعویض تباری رخ دهد (چنانی چه، چنین چیزی برای مثال در ایران باختری هنگام سکنی گزینی قبایل ایرانی زبان رخ داد) و حفظ گردد. در عوض، به پیمانیه شاینده داده های مشخص سازنده گسست آشکار با سنت های فرهنگ های پیشین نوع آناو-نامازگ بارزتر اند. در یادمان های «عهد اشغالگری وحشیانه» علی الخصوص سرامیک نو، اندود گچ و سمنت گسترش وسیع یافته بود.

خود تفاوت ها در سیما و ریختیابی نقش و نگارهای ظروف نه تنها و نه چندان به آن اندازه به ویژه مختص اند که بازتاب پدیده های مهم اقتصادی و اجتماعی در تولید کوزه یی. باشندگان قدیمی زمیندار، ظروف نقش و نگار دار نمی ساختند: لغایت تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد (و دیگر چند سده پیش تر از آن) در مناطق مسکونی محلی به پیمانگه گسترده سرمایه گزیده شده از گل کوزه ساخت کوزه گران حرفه یی رواج داشت، که هم چنین گواه بر بر تقسیم توسعه یافته کار و مبادلات است.

برعکس، قبایل هندوایرانی ظروف گچی- سمنتی را به کار می بردند و ترکیب پیشه های جدانشده از زمینداری بیشتر به فلزکاری و نجاری و ارابه سازی محدود بود. به گونه مثال، در ریگویدا در باره «نجر» آمده است- کسی که «چرخ ارابه را تیز می کند» مگر در باره کوزه گران در جامعه هندواریایی آن برهه داده هایی دیده نمی شود و چنین چیزی تصادفی نه بل قانونمند است که با چونی و چندی پیشه های «آریایی» که بیخی با مواد باستان شناسیک در باره تولید پیشه وری قبایل «دشتی» همخوانی دارند، مطابقت می کند.

با داوری از روی اطلاعات منابع نوشتاری در جاهای یادمان های «عهد اشغالگری های وحشیانه» پیداست است که در آن هنگام دیگر می بایستی باشندگان ایرانی زبان در آن جاها گسترش یافته باشند. به آن عهد، در نتیجه، هم چنین سرمایه گز و سمنتی این یادمان ها تعلق داشته اند. این فاکت همچنین ناگزیر می سازد گمان زد که ایرانیان در این نواحی برای نخستین بار در «عهد اشغالگری های وحشیانه» آغاز به چیرگی نموده بودند. در درازای عهد پیشتر از آن- نامازگ ششم مناطق مسکونی زمینداری در اشغال گروه های بومی یی بود که بیشتر در آن دوره استقلال تباری خود را حفظ نموده بودند، تنها پسان تر، در مرحله ابتدایی «عهد اشغالگری های «وحشیانه» (تقریباً مقارن با اوایل هزاره یکم پیش از میلاد) در برخی از نواحی، اسیمیلیسیون باشندگان بومی از سوی ایرانی زبانان و ایجاد تیپ نو تباری فرهنگی (که برای آن طبیعی است می بایستی زمان رخنه گروه های قبایل ایرانی به آن جا، مقدم تر بوده باشد)، به پایان رسیدند.

مواد باستان شناسیک دست داشته امکان می دهند مراحل جداگانه این روند را ترصد نمود. در نوارهای شمالی گستره زمینداری در حدود آن حتا در اواخر عهد مامازگ ششم سرمایه دشتی به مشاهده می رسد. موجودیت آن، چنین بر می آید که گواه بر پدیدآیی باشندگان نو باشد. افزون بر آن، در همین نواحی گورستان هایی کشف گردیده است که مربوط خود دشت نشینان اند و ظروفی ساخته شده از سرمایه گچی-سمنتی.

با در نظر داشت آن فاکت که قبایل ایرانی قرار گرفته در منطقه گسترش فرهنگ های دیرین خاور، بسیاری از خصوصیات فرهنگ مادی بومی را به سرعت فرا گرفتند، به دشوار بتوان در انتظار ثبوتیه های مستدل تر باستان شناسیک رخنه تبار نو بود. پیشروی های مستند شده این مواد باستان شناسیک را بایسته است تقریباً به ربع آخر هزاره دوم متعلق دانست (یا گسترده تر، به سده اخیر- هزاره دوم- اوایل هزاره سوم پیش از میلاد).

آرامگاه های قبایل رمه دار (دامدار) و شبان پیشه جنوب شرقی آسیای میانه کشف شده در نواحی جنوب تاجیکستان (کارهای ب. آ. لیتونسکی، آ. م. ماندلشتام) نیز به سده های اخیر هزاره دوم پیش از میلاد متعلق اند. این قبایل، دیگر متحمل تاثیر گذاری فرهنگی معین باشندگان زمیندار گردیده و یا با آن ها در تماس های بازرگانی یا سایر تماس ها بوده اند.

فرهنگ های قبایل شبان آسیای میانه با فرهنگ های نزدیک با آن ها از نظر زبانی، در شمال باختری پاکستان کشف شده است. برخی از دانشمندان می پندارند که در این خطوط مشترک خصوصیات ایدئولوژی، خاکسپاری و دیگر رسم و رواج های خاص آریایی ویدایی بازتاب یافته اند. مینا برای این چنین نمایه های مشخص تباری هنوز به اندازه کافی بسنده نیست. مگر، داده های بیشتر عمومی تر تاریخی- زبان شناسیک امکان این را که گورستان های یاد شده را نیاکان گروه های «ویدایی» یا دیگر گروه های آریایی برجا گذاشته باشند، مجاز می شمارند.

در هر صورت، پیشروی (مستندساخته شده با داده های باستان شناختی از نواحی مختلف آسیای میانه) قبایل «دشت نورد» از شمال به جنوب، در حدود نیمه دوم هزاره دوم- اوایل هزاره یکم پیش از میلاد، چنین برمی آید که گسترش و پخش تدریجی گروه های مختلف هندوایرانی را (به شمول نیاکان آن ایرانیان که در نیمه نخست هزاره یکم پیش از میلاد در نواحی شرقی پشته ایران و در جنوب آسیای میانه می زیستند) بازتاب می دهد. با آن چه که

گفته شد، همچنین داده‌ها در باره زمان پخش و گسترش هندوآریایی‌ها در شمال هندوستان و در باره تیپ اقتصادی- فرهنگی آن‌ها در آن دوره همخوانی دارند.

به رغم، مطالعه درازمدت جنبه‌های مختلف «مساله آریایی» از سوی هندشناسان و کشفیات اخیر باستان‌شناسان هندی و پاکستانی که برای درک روندهای صورت گرفته تاریخی- فرهنگی بی‌که میان هزاره‌های سوم-یکم پیش از میلاد در شمال هندوستان، رخ داده بودند، دارای اهمیت بزرگ‌اند؛ بسیاری از مسایل اصولاً مهم تاریخ تباری هند قدیم آن عهد هنوز هم حل نشده مانده‌اند و نیازمند مطالعات و بررسی‌های بیشتر‌اند.

شمار بزرگ یادمان‌های نوشتاری (از ریگ‌ویدا گرفته تا...) در دسترس هندشناسان قرار دارد که امکان می‌دهند خطوط و خصوصیات اصلی فرهنگ مادی و معنوی هند و آریایی‌ها را در دوره پراگندگی آن‌ها در قلمرو هند شمالی پرداز نمایند. اما انطباق دقیق این داده‌ها با مواد باستان‌شناسیک به پیمان‌های زیادی هنوز پرابلماتیک‌اند.

تا کشف شهرهای دارنده فرهنگ هاراپ در وادی رود سند، بسیاری از دانشمندان می‌پنداشتند که درست آریایی‌ها برای نخستین بار فرهنگ و تمدن والایی را به هند آورده بودند. مگر، مطالعات سامانمند فرهنگ هاراپ پس از حفاریات شگفتی برانگیز از سوی باستان‌شناسان هندی- آ. سهنی و آر. بنیرجی آشکارا تایید نمودند که یادمان‌های تیپیک هاراپی بسیار دورتر از وادی رود سند در قلمرو گسترده‌ی بی‌نواحی بلوچستان در کرانه‌های دریای عرب تا مناطق علیای رود گنگ و از کشمیر و نواحی شمال خاوری افغانستان تا گجرات گسترش داشتند.

تمدن هاراپی مدت‌ها پیش تا پدیدار شدن ممکنه آریایی‌ها در این مناطق شگوفایی داشت و با آن که کماکان تا کنون برخی از دانشمندان هندی به ارزیابی هند چونان میهن نخستین هندوآریایی‌ها ادامه می‌دهند، دیدگاه در باره ریشه آریایی تمدن هاراپی را نمی‌توان پذیرفت. این دیدگاه مغایر همه داده‌های دست‌داشته تاریخی، باستان‌شناسیک زبان‌شناسیک، در باره فرهنگ هاراپ و فرهنگ قبایل هندوآریایی در دوره دیرین اسکان آن‌ها در سرزمین شمال هندوستان است.

فرهنگ‌های آریایی و هاراپی، نوع‌های اصولاً مختلف ارگانسیم‌های اجتماعی- فرهنگی بودند: هاراپ تمدن شهری بود همانند با تمدن‌های دیرین خاورمیانه و نزدیک هزاره‌های سوم-دوم پیش از میلاد، در حالی که جوامع هندوآریایی در دوره گسترش‌شان در هند در پلکان بسیار پایین‌تر توسعه قرار داشتند. و عبارت بودند از نوع متفاوت دیگری اقتصادی- فرهنگی و از بسیاری از آن دیدگاه‌ها همانند بودند با ساختار اجتماعی قبایل ایرانی عهد «اوستا».

کنون با اطمینان می‌توان در باره تعلق باشندگان فرهنگ هاراپی به دراویدی‌ها («پروتودراویدی‌ها» یا نیاکان دراویدی‌ها) سخن گفت. بسیاری از زبان‌شناسان نامدار (ت. بارو، م. انیتمو، و.س. بورویبیف، - دسیاتفسکی و...) بر مبنای مطالعه نقشه تباری- زبانی هند قدیم و داده‌های زبانی زمانه‌های پسان‌تر، به این نتیجه رسیده‌اند.

در این اواخر، شمار هر چه بیشتر هواداران را هم چنین دیدگاه در باره نزدیکی زبان پروتودراویدی‌ها ([پیشنهادشده از سوی گ. دیاکونوف، د. و. ماک- الیم و...]) با زبان ایلامی به خود جلب می‌نماید که نه تنها مهر تایید بر نتیجه‌گیری در باره دراویدی‌زبان بودن باشندگان وادی سند، و نیز نواحی همسایه پشته ایران، می‌زند، بل هم چنین آوندهای بیشتری به سود دیدگاه در باره پیوندهای تمدن هاراپی با تمدن‌های دیرین خاور میانه پدیدار می‌گردند. حتا همین اکنون هم مردمان دراویدی‌زبان براهویی هنوز هم در نواحی جنوبی‌تر وادی سند در (پاکستان، افغانستان، خاور ایران) بود و باش دارند.

به پنداشت برخی از پژوهشگران، مناطق واقع در غرب و شمال باختری وادی سند، همچنان میهن و خاستگاه نخستین سایر باشندگان دراویدی شمرده می‌شوند. بر پایه محاسبات گلوٹوکرونولوژی (glottochronology) (مبحث مطالعه سیر تکامل زبان‌های مختلف یا تقویم‌شناسی سیر تکاملی زبان‌های مختلف)، دراویدی‌شناسان فروپاشی جوامع دراویدی نخستین را به هزاره چهارم پیش از میلاد متعلق می‌دانند. هنگامی که گسترش قبایل این گروه به سوی جنوب و جنوب خاوری آغاز گردید. جدا شدن نیاکان براهویی‌ها به گونه مشروط در مرزهای هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد و یا حتا پیش‌تر از آن تعیین تاریخ می‌شود؛ سپس از تنه اصلی هم چنین نیاکان دیگر توده‌های معاصر دراویدی جدا شدند.

هرگاه این فرض را بپذیریم، آن گاه، در وادی رود سند گروه های پروتودراویدی ها هنوز می بایستی در میانه های هزاره سوم پیش از میلاد حضور می داشتند (این با زمان بندی پذیرفته شده عام فرهنگ های ماقبل هاراپی و هاراپی قدیم این منطقه) مطابقت دارد.

دراویدی ها با رفتن بیشتر به سوی جنوب، مقارن با میانه های میانه های هزاره دوم پیش از میلاد در هند مرکزی و در اواخر این هزاره در دکن پدیدار گردیدند. (چنین نتیجه گیری یی با داده های معاصر در باره فرهنگ های هاراپی بعدی این نواحی پیوند زده می شود). افزون بر آن، در نتیجه مطالعه سنگ نیشته های هاراپی با کاربرد برنامه های ویژه کامپیوتری از سوی یو. و. کنوروزف و دیگران؛ آ. پارپالا و... دانشمندان فنلندی؛ ای. مهادیوان- دانشمند هندی؛ جدا از یک دیگر، به این نتیجه رسیدند که زبان این متون پروتودراویدی بوده است.

اما نتیجه گیری در باره شالوده غیر آریایی تمدن هاراپی به این پرسش پاسخ نمی دهد که قبایل آریایی چه وقت و از چه راه هایی به هند آمده بودند. در پهلوی یادمان عهد شگوفایی مراکز هاراپی، حفاریات بعدها- فرهنگ های پس از هاراپی را نیز که در برخی از موارد از فرهنگ تیپیک هاراپی متفاوت اند، بر ملا ساختند.

تیوری م. اولیثرا- باستان شناس بزرگ انگلیسی که می پندارد که تمدن هاراپی زیر فشار شدید قبایل ویدی برافزوده بود، شهرت ویژه یی یافته است. او دیدگاه خود را با کشفیات چند گروه اسکلت ها در موهنجو دره (حفاریات ای. مک کی) و داده های ریگویدا در باره برخوردها و نبردهای هندوآریایی ها با باشندگان بومی مستدل ساخت.

همچنین یادمان های مختلف دوره پس از هاراپی را با آریایی ها ربط می دهند: فرهنگ های جهوکر، جهانگیر، (گورستان ن.) در وادی سند (آر. هاینه- هلدن، س. پیگوت، س. ک. دیک شیت و...)، فرهنگ باناس در راجستان (د. پ. اگره وال) و حتا فرهنگ های ائنیولیتی هند مرکزی و دکن شمالی (سانکالی) را. مگر، این گونه یک چیز شمردن ها را نمی توان پذیرفت. آن ها مبتنی اند بر همانندی های انگشت شمار یا تصادفی عناصر جداگانه فرهنگ مادی (اشکال سرامیک، اشیای فلزی و...) از هند هزاره دوم پیش از میلاد و نواحی غربی تر- ایران، آسیا قدما، تروی؟ و...

اما مهم ترین چیز این است که این گونه فرضیات با مواد دست داشته منابع ویدایی در باره مرحله قبلی حضور هندوآریایی ها در هند، داده های زبان شناسی تاریخی و همه مجموعه گواهی های باستان شناسی در تعارض اند. فرهنگ های هاراپی بعدی و پس از هاراپی وادی سند، راجستان و هند مرکزی را نمی توان در روشنی هم داده های باستان شناسیک و نیز موقعیت جغرافیایی به قبایل ویدایی متعلق بدانیم.

آنالیز کاربنی لایه های بعدی در شهرهای هاراپی وادی رود سند و فرهنگ های هاراپی بعدی این ناحیه را در سده های هشتم- شانزدهم پیش از میلاد، فرهنگ باناس راجستان 2000-1200 پیش از میلاد و ائولیت هند مرکزیرا- 1700 – 1100 پیش از میلاد تعیین تاریخ می نماید.

آن چه مربوط می گردد به ریگ ویدا، بیشتر پژوهشگران می پندارند که در مرزهای هزاره های دوم و یکم پیش از میلاد (سده های دوازدهم- دهم پیش از میلاد) تدوین گردیده بود. گستره جغرافیایی تدوین سرودهای ویدایی به گونه دیگر بوده است. هنوز در سال های دهه 20-30 هندشناسان بر اساس داده های ریگویدا منطقه ممکنه گسترش آریایی های عهد تشکل سرودها در یک مجتمع واحد- شمال خاوری پنجاب را ترسیم کردند. به سود دیدگاه در باره تعلق داشتن ریگ ویدا به پنجاب، نام های گستره های آبی و جغرافیایی که در متن دیده می شوند، گواهی می دهند. پنجاب عبارت است از مرکز «جغرافیای ریگ ویدا». رود اصلی آن - سر آس واتی شمرده می شود. آفریشگران ریگ ویدا در باره سند و رود های پنجاب می دانستند و آن را می شناختند.

دلچسپ است که [در ریگویدا-گ.] با نام رودهای گنگا و جمنا بسیار کم بر می خوریم (جمنا سه بار و گنگ - تنها یک بار یادآوری می شود، آن هم پسان تر در مندا دهم. هندوآریایی های عهد ریگ ویدا همیالیا را بسیار خوب می شناختند. مگر، در باره توده های ویندهیا هنوز چیزی نمی دانستند.

همین گونه، یکی از آوندهای اصلی هواداران دیدگاه مبنی بر سرکوب مراکز هاراپی وادی رود سند از سوی آریایی ها هم رنگ باخته است. دانشمند امریکایی گ. ف. دیلس با مطالعه مفصل استراتیگرافی (طبقات) مناطق مسکونی موهنجو دره به این نتیجه رسید که اسکلت هایی که در باره آن ها ای. مک کی و ام. اونلر نوشته بودند، متعلق به لایه های مختلف اند و به این ترتیب به دوره های گوناگون در زندگی شهر و نه تنها به لایه فوقانی به گونه یی که قبلا می پنداشتند و این گونه با «اکورد نهایی» در تاریخ موهنجو دره، ارتباط ندارند.

کنون دیگر دیدگاه م. اونلر که هندوآریایی ها را چونان آفرینندگان «فرهنگ گورستان ن.» در هاراپ می پنداشت، نیز نامدلل جلوه می کند.

سانکالیا- باستان شناس پرآوازه هندی، چندی پیش به گونه قانع کننده نشان داد که باشندگان مرتبط با «فرهنگ گورستان ن.» از دیدگاه مناسبات تباری و فرهنگی به پیمانانه بسیار اندکی از هاراپی ها فرق می شدند. این گونه، هیچ کدام از فرهنگ های معروف پس از هاراپی حوضه رود سند هند غربی و مرکزی را محق نیست با هند و آریایی ها ربط داد، دست کم با قبایل هندوآریایی آفریننده ریگویدا.

[پرسشی که مطرح می گردد، این است که پس-گ.] کدامین فرهنگ باستان شناسیک هندوستان شمالی عهد پس از هاراپی را می توان به هندوآریایی ها ربط داد؟ برای دادن پاسخ به این پرسش، بایسته است در گام نخست بر داده های منابع ویدایی تکیه زد که امکان می دهند خطوط فرهنگ های مادی و معنوی قبایل هندوآریایی را که در عهد سرایش سرودهای ریگویدا در نواحی پنجاب و ساحات همجوار آن بود و باش داشتند، احیا کرد.

باستان شناس پرآوازه هندی- ب. ب. لعل (با توجه به دو شرط لازم که بایسته است در برابر فرهنگ باستان شناسیک مطرح کرد- چهارچوب های کروئولوژیک (تقویمی) قابل انطباق با قبایل هندوآریایی و گستره جغرافیایی)؛ ایده یی را بیان داشت در باره پیوندهای قبایل ویدایی با «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش». این دیدگاه کنون هم یکی از پذیراترین دیدگاه ها به شمار می رود.

در مجموع، مواد باستان شناسیک مرتبط با «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» می توانند با گواهی های نوشتاری قدیمی در باره هندوآریایی ها مطابقت نمایند: هرگاه مرحله نخست، که یادمان های آن بیشتر به پنجاب شرقی و هاریانا متعلق است، می تواند به گونه مشروط با عهد ریگویدا منطبق گردد؛ آن گاه مرحله دومی از نظر پهنا و گسترش- با داده های سروده های ویدایی دوره پس از ریگویدایی (سامهیت بعدی، برهمنی، ارنایک و اوپانیشاد که متعلق اند به نیمه نخست- میانه های هزاره یکم پیش از میلاد) همخوانی دارند.

با داوری از روی مواد «ریگویدا»، هندوآریایی ها هنوز در آن دوره در پیوند تنگاتنگ تعاملی با باشندگان بومی دارای منشای پیش از آریایی بودند. در سروده ها در باره برخورد های آریاییان با قبایلی که سخنان زشت و ناروا و دشنام و ناسزا بر زبان می آوردند و خدایان راستین (یعنی خدایان آریایی) را نیایش و ستایش و پرستش نمی کنند و رسم و رواج و مراسم شگفتی برانگیز دارند، یاد آوری می شود.

داده های زبان شناسی اجازه می دهند روند تعامل هندوآریایی ها را با تبارهای پیش از آریایی- پروتو موندها و پروتودراویدی ها (آثار ت. بارو، م. ائمنو، ف. کیپیر، م. مایرهور، ی. گوندی) رصد کرد. در ریگویدا چند کلمه با ریشه آشکارا موندی (گسترده تر- آستروآسیایی) دیده می شود. آن ها به نام های رستنی ها و جانداران، عرصه فرهنگ معنوی و مادی تعلق دارند. برای مثال؛ بر اساس دیدگاه گوندی بیخی امکان دارد که ریشه شناسی پروتوموندی کلمه «بالباچه» در ریگ ویدا بوده باشد. این نام کالای ویژه یی است که به در مراسم گوناگون کار می رفت (در باره آن هم چنین در «اتهارا ویدا»، «یاجور ویدا» و متون متاخرتر) اطلاع داده می شود.

آیین ها در زندگی قبایل «ریگویدایی» به آن پیمانانه نقش مهمی را باز می نمودند که هیچ چیز شگفتی برانگیزی در تعامل هندوآریایی برخی از رستنی های بومی (و نام های آن ها) که گویا نیروی جادویی می بخشیدند، نمی باشد. به ویژه بایسته است از کلمه «لامگالام»- شخم زدن (این کلمه، به پنداشت زبان شناسان معروف دارای منشای موندی است) یادآوری نماییم. این کلمه در ریگویدا یادآوری شده است و سپس بیشتر در متون متاخر تر ویدایی سر از «اتهارا ویدا» به چشم می خورد.

فراگرفتن این واژه مهم اقتصادی از سوی هندوآریایی ها از مواضع مشترک تاریخی- فرهنگی قابل توضیح است. قبایل ویدایی با پروتوموندی ها (که پیشه اصلی شان زمینداری بود) در دوره آغاز گذار هندوآریایی به استیلای وادی ها رودخانه، در تماس بودند. از نظر باستان شناسی، با فرهنگ «مس چادر و سرامیک زرد» که در وادی رود گنگ گسترش یافته بود، فرهنگ پروتوموندی ربط می گیرد. در برخی از مناطق مسکونی، لایه این فرهنگ، زیر لایه «فرهنگ سرامیک منقوش خاکستری» واقع است.

با این هم، گستره نخستین تماس های دیرین قبایل «ریگویدایی» با پروتوموندی ها بیخی روشن نگردیده است: سروده های ریگویدا به گونه یی که پیشتر گفتیم، در پنجاب شرقی شکل یافتند- جایی که هنوز مناطق مسکونی «فرهنگ چادرهای مسی یا مس چادری و سرامیک زرد» کشف نگردیده است، مگر بایسته است در نظر داشت که در «ریگویدا» از جمنا و گنگا یاد آوری می شود (شایان یادآوری است که کلمه «گنگا» به باور برخی از پژوهشگران دارای منشای آستروآسیایی است).

افزون بر این، پژوهش های نو باستان شناسیک در سوات نشان دادند که در این ناحیه در هزاره دوم پیش از میلاد سرامیک زرد پدیدار می گردد که با سرامیک «فرهنگ چادرهای مسی» همانند است و مناطق مسکونی دارندگان این فرهنگ در مناطق علیای رود گنگا کشف گردیده است. آفرینندگان این فرهنگ ائنیولیتی (با آن که تنها در برخی از مواقع) به مناطق پنجاب و حتا به نواحی دورتر از آن رسیده بودند. (حرکت پروتوموندها از مناطق شرقی به سوی غرب و شمال، به سوی مناطق علیای گنگا و جمنا در حفریات منطقه مسکونی «فرهنگ چادرهای مسی و سرامیک زرد» دیده می شود).

می توان این گونه گمان زد که فراگیری کلمه های زبان موندی از سوی قبایل ریگویدایی در دوره نخستین تماس های میان هندوآریایی با پروتوموندی ها- در مناطق علیای گنگا و جمنا و یا حتا در نواحی جنوب شرقی پنجاب صورت گرفته بود.

بایسته است به ویژه همچنین در باره دیدگاه ف. ب. کنیپر- دانای بزرگ زبان های موندی یادآور شویم: مقارن با زمان آمدن آریایی ها، منطقه زبانی پروتومونوی تا وادی رود سند گسترش داشت. گواهی تماس های قدیمی هندوآریایی ها با قبایل گروه موندی می تواند نام- شامباری- حریف اصلی ایندیرا در ریگویدا باشد. چنین می پندارند که این نام «موندی» است (م. مایر هوفر، ت. بارو و ف. ب. کنیپر).

درست مانند عهد «ریگویدا»، تاثیر کم رنگ زیر لایه یا سوبسترات موندی همچنین در دوره سمهیت و برهمن رصد می شود. برخی از کلمات دارای ریشه موندی همچنین در «اتهاروا ویدا» به چشم می خورد. این واژه ها به گویش روزمره و نام های رستنی ها متعلق اند: «اودوم باره» که در مراسم مذهبی کاربرد داشت (و هم چنین طلسم ها و وردهایی از اودوم باره یادآوری می گردد). «باجه» که گویا اوراح خبیثه را می راند. تصادفی نیست که در «اتهاروا ویدا»- نوعی کتاب دسیسه ها و ساحری ها، که تنگاتنگ با توده های دارای مناسک جادویی مرتبط اند، کلمه ها و واژه های دارای بار مراسمی به مشاهده می رسند که بازتاب دهنده زیر لایه های موندی می باشند.

«اتهاروا ویدا» و به ویژه برهمن ها و اوپانیشادها از نظر زمانی بارها جوانتر از ریگویدا اند و در مناطق شرقی تر هند شکل یافته اند. شاید کلمه های پروتوموندی در این متون ویدی در نتیجه تماس های قبایل ویدی با موندها (پروتوموندها) در دوره اسکان هندوآریایی ها در وادی گنگا و استیلای آن ها در مناطق خاوری (به گمان غالب در مرحله نهایی «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» یعنی تا سده های ششم- پنجم پیش از میلاد) شامل ساخته شدند.

به باور گ. هاریسون - کارشناس نامدار زبان های هندوستان، در قدیم ها زون بودوباش قبایل موندی بارها گسترده تر بود- آن ها در مناطق حومه هیمالیا، در دره های گنگا و جمنا و هند مرکزی می زیستند. این نتیجه گیری با داده های باستان شناسی در باره گستره ممکنه تماس های هندوآریایی ها با پروتوموندی ها نه تنها در دوره ویدی، بل نیز در عهدهای بعدی خوب پیوند می خورد. بخش بزرگ تعاملات موندی ها در متون سانسکریت اواخر هزاره یکم پیش از میلاد (یعنی دیگر در دوره گسترش «فرهنگ سرامیک براق یا جلادار سیاه شمالی») نه تنها در هند خاوری بل نیز در هند مرکزی بازتاب یافته است.

خصلت این تعاملات برجسته است: هم در ازمنه های قبلی تر، سانسکریت معمولا از بابت واژه های جداگانه اقتصادی و معیشتی نام های رستنی های بومی و جانداران (انٹی لوپ، موش خرما، فوفل، نای، پنبه، ...) پربارتر می شد. این داده های زبان شناسیک که دال بر فزاینده‌گی تاثیر زیرلایه موندی بر سانسکریت در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد است، با مواد نوشتاری سانسکریت که بر مناسبات هندوآریایی ها با قبایل بومی هند خاوری (درگام نخست، داده های ادبیات سوتر، شاستر و حماسه ها) گواه اند، بسیار خوب همخوانی دارند.

تاثیر زیرلایه یا سوبسترات دراویدی بر زبان های آریایی هندی بیشتر از این سنگین بوده است. پژوهشگران کار بسیاری در پیش رو دارند تا زون های مختلفی را از هم جدا نمایند و درجه این تاثیر را در دوره های مختلف سنجش نمایند. کنون گرایش موجود در نزد برخی از دانشمندان دراویدی شناس مبنی بر بزرگنمایی تراز تاثیر گذاری زبان دراویدی بر سانسکریت مورد نقد دادگرانه یی قرار می گیرد: بسیاری از کلمات که گاهی بی چون و چرا برگرفته شده از دراویدی از سوی زبان سانسکریت شمرده می شدند، کنون بر پایه مواد مقایسه یی هندواروپایی چنین پنداشته می شود که ریشه های دیگری دارند. با این هم، دیگر در ریگویدا چند کلمه دیده می شود که می توان آن ها را دراویدی پنداشت: مانند «اولوک هالا» (دسته هاون)، «کوندا» -گلدان، «مایورا» (طاووس) و...

شمار اندک کلمه های دراویدی به عاریه گرفته شده از ریگویدا را منطقی است با خصلت این متن مقدس توضیح داد که مولفان آن با دقت و جدیت تام مصونیت و دست ناخوردگی آن را حفظ نموده بودند و هم چنین مرحله نامنهاد پیش از هندی در تاریخ آریایی ها را در سروده ها بازتاب داده بودند. با آن هم، کنون به یاری حفريات تازه باستان شناسان هندی، پیوند بلافصل «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» که به گونه مشروط با هندوآریایی ها متعلق پنداشته می شود، با باشندگان قدیمی تر هاراپی در پنجاب خاوری و هاریانا (حفريات ج. پ. جوشی) تثبیت گردیده است. تعاملات هندوآریایی ها با باشندگان دراویدی زبان در این دوره چنین بر می آید که متداوم نبوده است و نخستین تماس ها به همگونسازی یا همسانسازی (اسیمیلیسیون) پویا نینجامیده بود.

پیداست که شمار اندک کلمه های دراویدی در عهدهای ساهیت و برهمن بعدی «استیلا» گردیده بود. بخش بیشتر کلمه هایی که از زبان دراویدی به عاریه گرفته شده است، در مرحله ابتدایی دوره کلاسیک در سانسکریت پدیدار گردیده است و برای نخستین بار در آثار پایینی (سده های پنجم-ششم پیش از میلاد) پاتانجالی (سده دوم پیش از میلاد) در حماسه و در آثار سوتر.... بازتاب یافته اند. متون پالی گواه بر آن اند که روند عاریه گیری کلمه های دراویدی از سوی هندوآریایی ها که بسیار سریع در دوره کدگذاری نوشتارها به پالی (در سده های چهارم-دوم پیش از میلاد) جریان یافت مگر در ادبیات سانسکریت بعدی شمار نوآوری های دراویدی یگر بسیار کم است.

ت. بارو دادگرانه خاطر نشان ساخت که دوره تاثیرپذیری پویا از زبان های دراویدی مقارن با اوایل عهد ما (میلاد مسیح) پایان یافت. این بدان معنا است که همانا در نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد تماس های هندوآریایی - دراویدی بسیار تنگاتنگ بوده است. از دید باستان شناسی، این امر با عهد «فرهنگ سرامیک براق سیاه شمالی» رایج نه تنها در وادی رود گنگا، بل نیز در هند خاوری، باختری و مرکزی همخوانی دارد.

آشنایی با لایه اصلی دراویدی در سانسکریت نشان می دهد که هندوآریایی ها، درست مانند در دوره بیشتر قبلی تر از دراویدی ها در گام نخست آن واژه ها را عاریه گرفته بودند که با فون (جانداران) و فلور (گیاهان و رستنی ها) کمتر آشنا برای شان در سرزمین های تازه یی که به آن آمده بودند و نیز واژه های دارای بار اقتصادی و معیشتی پیوند داشتند.

ی. گوندا خاطر نشان ساخت که نام های برخی از رودخانه ها و کوه ها که در متون ویدایی و حتا متون بعدی تر دیده می شود، با آن که به شکل سانسکریتی شده آمده اند، از دید منشایی خود دراویدی اند و آستروآسیایی.

طبیعی است که تعاملات هندوآریایی ها با دراویدی ها، همین گونه هم با مومندی ها به پرغنا شدن زبانی سانسکریت نینجامیده، بل که در آن بازتاب می یافت که از باشندگان بومی برخی از عناصر فرهنگ مادی و معنوی آنان را فرا گرفتند. این گونه، مواد زبان شناسیک این امکان را می دهند که چهارچوب های زمانی تاثیرات زیرلایه های بومی را بر زبان سانسکریت پرداز کرد- روندی را که در توسعه خود چند مرحله را سپری کرد.

در تاریخ تماس های هندوآریایی- دراویدی و هندوآریایی- موندی بایسته است دوره های ویدی قبلی و ویدی بعدی را و نیز عهد مرزهای کرونولوژیک (تقویمی) را که پایان عهد دراویدی بعدی و زمان تشکل سانسکریت کلاسیک بودند را جدا کرد.

بیشترین تاثیر سنت های بومی (نظر به داده های زبان شناسیک) از نظر کرونولوژیک مربوط به نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد می گردد. دوره های قبلی و نیز دوره های پس از این دوره با خصلت به بارها کمتر دارای شدت چنین تعاملاتی یادآور می گردند. چنین چیزی می تواند به پیمانانه کامل پس از آن توضیح گردد که مکانیسم تعاملات فرهنگ های هندوآریایی و پیش از آریایی هند شمالی بیشتر حجیم کشف گردد و به گونه عناصر غیر آریایی آن مفصل تجزیه و تحلیل گردد. با این همه، حتی همین اکنون هم می توان برخی از تصورات کلی را بازگو کرد.

در گام نخست، بایسته است بار دیگر ویژگی «ریگویدا» را چونان متنی پیوند خورده با کیشی که در چهارچوب بسیار جدی فیکس شده به میراث رسیده است و مورد استیفاهای آزاد و بیگانه از این کیس قرار نگرفته است، خاطر نشان ساخت. این ویژگی یکی از سامهیت ها است. با آن که شاید هم نه به آن پیمانانه به شکل برجسته مختص به همه ادبیات ویدایی بود (استثناء شاید تنها «اتهارواویدا» - «ویدای طلسم شده باشد، که متفاوت از دیگر سه سامهیت که مرتبط با طلسم سوما اند، به طلسم خانگی عیار اند و جوانب مختلف زندگانی روزمره هندی های قدیم را در بر می گیرد).

برای دوره قبلی، متون ویدی- یگانه منابع مکتوب (نوشتاری) است که در دسترس دانشمندان است. شاید بار فونکسیانالی این منابع زیر سایه چگونگی واقعی تماس های راستین ساختارهای تباری و فرهنگی «آمدگی» ها (مهاجران) یعنی هندوآریایی ها با «بومی ها» را از دید ما بیرون گذاشته باشد. کتاب های حماسی آثار استور (خمدتا - هر میا- سوترا)، متون دستوری و علمی (در گام نخست در زمینه طبی) و نیز آثار پالی بودایی، بحث دیگری است.

به رغم خصوصیات، هر کدام از این ژانرها دارای بار به پیمانانه چشمگیر «باز» اند و در مقایسه با متون ویدی، نه به آن پیمانانه جدی ارتدکسال اند و طیف گسترده یی پویایی های انسانی را در بر می گیرند.

ادبیات بودایی از دید سمت و سوی خود نسبت به مجمع های ویدایی و برهمنی بیشتر مردمی بودند. مخاطبان آن ها هم متفاوت بودند. همین گونه بایسته است تقریباً عدم کامل تاثیرات زیر لایه یا سوبسترات را در متون زبان های قدیمی ایرانی رسیده به ما توضیح داد- که یادمان های آن روی هم رفته بارها از نگاه حجم و مواد زبانی نسبت به ادبیات ویدایی کمتر است - در کتاب مقدس ایرانیان- اوستا و در سنگ نبشته های پارس باستانی هخامنشی به پیمانانه بسیار هم چنین از موازین معین آیینی- باوری و سنت های زبانی پیروی می کردند.

در پارسی باستان، برای مثال، تنها واژه های انگشت شمار عاریه گرفته شده از دیگر زبان ها- معلوم است. مانند «دیبی» نوشته، متن (از زبان ایلامی) و مَشکا (مشک) فایق چرمی (از زبان های سامی). در این میان، پارس ها دیگر زمان درازی با باشندگان قدیمی ایرانی و باشندگان آسیای قدامی در تماس بودند و از فرهنگ دیرین ایلامی تاثیرات فرهنگی بزرگی پذیرفته بودند و زمان زیادی در وابستگی سیاسی ایلام قرار داشتند.

هرگاه سروده های قدیمی ایرانی غربی و ترانه های حماسی (که در باره موجودیت آن ها هم چنین داده های منابع عهد عتیق گواهی می دهند)، به ما می رسیدند، بی تردید به پیمانانه بسیاری همانند با سروده های اویستایی و ویدایی می بودند و نیز شاید چنین کلمه هایی چون «دیبی» را (این کلمه در عهد هخامنشی از راه ایران به زبان های هندی راه یافته و به شکل های «دیبی» و «لیپی» به کار می رفت) یادآور نمی شدند.

در توضیح ناهمگونی روند تعاملات (مناسبات متقابل) زبانی و در بُعد گسترده تر تباری- فرهنگی هندوآریایی ها و باشندگان بومی، به دشوار شاید بتوان تنها به کمک ویژگی های یادمان های ادبیات کهن هندی بسنده کرد.

بر آنیم که با در نظر داشت این وضع به راستی مهم، بایسته است به وضعیت مشخص و معین تاریخی (شامل تماس های نسبتاً پیچیده هندوآریایی ها و توده های غیر آریایی که در اعصار مختلف کرونولوژیک با هم در تعامل

بودند، و در ساحات مختلف - جایی که نقش زیر لایه نمی توانست یکسان باشد و نیز در مراحل مختلف توسعه اجتماعی- سیاسی و فرهنگی خود باشندگان هند و آریایی توجه نمود.

در دوره پدیدار شدن آریایی ها در هند، در دوره ابتدایی گسترش شان در این سرزمین، تلاقی قبایل ریگویدی با باشندگان بومی و بیگانگی آن ها از یک دیگر و خصومت میان شان، یک امر طبیعی پنداشته می شود. «مانع بی اعتمادی» به تجرید و انزوا مساعدت می نمود و هر گاه هم تماس هایی برپا می گردید، این تماس ها بیشتر در عرصه برخوردهای رزمی و یا در عرصه مبادلات اقتصادی رخ می دادند. چنین وضعی، چنین بر می آید بیشتر در درازای دوره نسبتاً درازی حفظ گردید. هنگامی که آریایی ها با پیش رفتن در اعماق هند، سرزمین های نو را گرفتند و به تدریج به شیوه دیگری زندگانی رو آوردند.

با گذشت زمان، ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه ویدایی دگرگون گردید (به ویژه هرگاه در نظر بگیریم که هندوآریایی ها با قبایل بومی و طایفه های دارای ساختارهای مختلف اجتماعی بر می خوردند). دگرگونی های چشمگیری همچنین در فرهنگ هندوآریایی پدید آمد و تماس های منظم تری با باشندگان بومی برپا گردید. در این دوره هندوآریایی ها بسیاری از آیین ها و کیش های بومی را فراگرفتند و آموختند. جامعه فرهنگی مشترک هند به وجود آمد (هنوز تنها در گستره هند شمالی). در وادی گنگا نخستین سامانه های دولتی تشکیل گردید. سیستم طبقه یی و طایفه یی بر شالوده ویدایسم، برهنیسم- هندویسم با برگرفتن از باورهای گروه های تباری مختلف بومی ریخت یافت. مگر، حتی در همین دوره هم بیشترین تماس های تنگاتنگ هندوآریایی ها و قبایل بومی، این قبایل کماکان به حفظ ویژگی های تباری- فرهنگی خود ادامه دادند. با این هم، در کل تعامل فرهنگ ها که در اوضاع دو زبانی بودن هم رخ می دادند، در تماس های روزانه لایه های گسترده باشندگان بس محسوس بودند با آن که این روند در متون رسیده به ما بازتاب بایسته نیافت است.

باشندگان پیش از آریایی هندوستان متشکل بودند بر چند قبیله دراویدی و موندی. می توان به گونه مثال هم چنین در باره نمایندگان گروه های زبانی تبتی- برمه یی، (با آن که رد پاهای آشکار تاثیرات این لهجه ها بر هندوآریایی هنوز کشف نشده است)، یادآور شد. پژوهش های زبان شناسان و انسان شناسان (انثروپولوژیست ها) بر موجودیت پیوندهای دیرین توده های تبتی- برمه یی، گواهی می دهند. مگر مساله در باره زمان پدیدایی آن ها در هند بسیار پیچیده است و هنوز حل جامع نیافته است. با این هم، به باور برخی از دانشمندان، هم چنین برخی از قبایل که در ویداها از آنان یادآوری گردیده است (از جمله قبایلی که بیشتر در نواحی دامنه های کوه های هیمالیا در خاور هند بود و باش داشتند)، به این گروه متعلق بودند.

بایسته است هم چنین خاطر نشان ساخت که تعامل فرهنگ های بومی پیش از آریایی با فرهنگ های هندوآریایی ها، روند غنای سازی متقابل و مبادله ارزش های فرهنگی بود که به بالاروی فرهنگ مادی سازه های مختلف تباری سنتزی مساعدت کرد که قرار بود بعدها صورت گیرد. بر این روند، مواد باستان شناسیک گواه اند. مگر این روند به ویژه روشن از روی داده های زبان شناسیک ترصد می گردد. با داوری از روی گویش های زبان دراویدی، دیگر بسیار قبل (در عهد ویدایی و در مرحله نخست دوره پس از ویدایی) در زبان های دراویدی کلمه های هندوآریایی رخنه می نمایند که بازتاب دهنده تاثیر هندوآریایی بر تبار دراویدی زبان اند. (واژه های مرتبط با مبادی فناوری، از جمله برای نشان دادن ترانسپورت ارا به یی، ابزارهای فلزی و...) با این هم، به رغم تاثیر آشکار سوبسترات ها یا زیر لایه های جداگانه، هنگام ارزیابی تاریخ تباری و فرهنگی هند شمالی در هزاره یکم پیش از میلاد، در گام نخست بایسته است به تاسی از توسعه سنت های خود باشندگان هندوآریایی داوری کرد. و در این جا مواد ادبیات ویدایی و باستان شناسی («فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش») اهمیت ویژه یی می گیرد.

از روی مواد ادبیات ویدایی می توان، علی الخصوص راه های اسکان قبایل هندوآریایی ها را در وادی گنگا در نزدیکی کوهسال و ویده- چیزی که با مراحل گسترش دارندگان «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» خوب همخوانی دارد، تعیین نمود. با داوری از روی گواهی های سامهیت های بعدی، برهنم و اوپانیشاد؛ قبایل ویدی یا ویدایی در سراسر وادی گنگا و پنجاب به تدریج گسترش یافتند و به پیمانیه بسیار، اهمیت قبلی خود را در تاریخ آیین قبایل (مولفان «شاتاپاتها» و «آیتاریا» برهنم حتی اهمال آشکاری را نسبت به باشندگان غرب بیان می دارند) از دست دادند.

داده های ادبیات ویدایی در باره سیمای اقتصادی - فرهنگی و توسعه قبایل هندوآریایی هم چنین بیخی با مواد «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» در دو مرحله یادآوری شده معیشتی آن قابل انطباق اند. درست مانند آریایی های عهد «ریگویدا»، دارندگان این فرهنگ هنوز فلز را نمی شناختند و از ابزارهای مسین کار می گرفتند. آن ها رمه دار بودند و زمیندار و در کلبه ها و زاغه های گرد و نیمه گرد ساخته شده استوار بر ستون های نای و چوب و دارای بام یا چخت (سقف) کاه گلی می زیستند. در این کلبه های کوچک 7-10 نفر زندگی می کردند.

یافته های ابزارهای ساده کشاورزی مانند چرخ و ترکیب غلات و حبوبات، گواه بر خصلت زمینداری اند که هنوز دارای آن اهمیت در اقتصاد، چنانی که پسان ها گردید، نبودند. در باره نقش دامداری، یافته های شمار بسیار استخوان های گاوها، گوسفندان و بزها گواهی می دهند. اهمیت چشمگیری را در زندگی این قبایل اسپ داشت که به عنوان ترانسپورت به کار برده می شد. چرخ ها که به آن ها گاوها و شاید اسپ ها (در هنگام حفریات ارابه های بازیچه و مدل های قرمز مایل به قهوه یی یافت شده) را می بستند، رواج بسیار داشت.

برخی از داده ها بر موجودیت کیش های آتش پرستی، اسپ داری و پرنده پروری نشان می دهند. سرامیک ساخته شده از گل کوزه گری به کار برده می شدند. مگر بخشی از ظروف به شکل دستی تهیه می شد. در آغاز سرامیک منقوش نبود. سپس درصدی ظروف منقوش افزایش می یابد. (گفتنی است که این تغییرات، ناگهانی پدیدار نگردیده بود و پس از تعاملات دراز فرهنگی با قبایل بومی رخ داده بودند).

حفریات اجازه می دهند توسعه معین فرهنگ را در چهارچوب مرحله قبلی که به ویژه آشکارا در تغییر فنون ساختمانی بازتاب یافته است ترصد کرد. خانه های گلی، جای کلبه های ساخته شده از چوب های نای را می گیرند و پس از آن، به کارگیری آجر یا خشت (اما نه خشت پخته مانند عهد هاراپ، بل که خشت خام) آغاز می گردد. اما ابعاد ساختمان ها اندک می ماند. بزرگترین ساختمان گلی یا خانه گلی (کشف شده تا کنون) متشکل است بر سیزده اتاق کوچک و دهلیز و شاید رهایشگاه پیشوای کدام قبیله بوده باشد. طبیعی است که در آن زمان، نمی تواند سخن بر سر کدامین کاخ های بزرگ باشد. جایی که بر پایه توضیحات و پردازهای آثار حماسی باستانی هندی، پادشاهان و قهرمانان می زیستند- پرسوناژ «مهابهاراتا»، که رخدادهای آن (یا شالوده آن ها) را بسیاری از پژوهشگران متعلق به نزدیک به هزار سال پیش از میلاد می پندارند.

این توضیحات زیبا و رنگین- ره آورد خیالات شاعرانه سرایشگران و سخنوران قدیم است که بازتاب دهنده واقعیات اعصار بعدتر اند- هنگامی که ورزیون های حماسه های هند باستان رسیده به ما تشکل یافتند. رهبران و سرشناسان سپاهیان هندوآریایی در مرزهای هزاره های یکم- دوم پیش از میلاد (و حتا پسان تر از آن) در شرایط بسیار نزدیک به اوضاع معیشت نیاکان دور خود در عهد «هندوایرانی» (هنگامی که دیگر برخی از سوژه های حماسی که بعدها در سرزمین هند تکامل یافتند و در «مهابهاراتا» داخل شدند)، زندگی می کردند.

فرهنگ سرامیک منقوش خاکستری» در مرحله دوم توسعه خود، با ادامه دادن به سنت های ماقبل خود برخی از کیفیات خطوط نو را با گذار به کاربرد آهن (که دیگر برای مولفان متون بعدی ویدایی آشنا بود) فرا می گیرد.

با گذار به کاربرد متون بعدی ویدایی (دیگر آشنا برای مولفان)، حرکت سریع در گستره های نو و مبدل پذیر و مبدل ساختن گستره های درخترارها به نواحی بی که برای زمینداری و دامداری مناسب باشند، امکان پذیر گردید.

خطوط اقتصادی و معیشتی مرحله دوم «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» بسیار به خوبی با داده های ادبیات بعدی ویدایی (آخرین فرهنگی که مورد بررسی قرار گرفته است، به گونه یی که قبلا گفتیم، اساسا در آن همان مناطقی کشف شده است که آثار ویدایی بعدی در آن شکل گرفته بودند) منطبق می گردد.

در مقایسه با دوره قبلی، زمینداری به تراز بیشتر بالاتر می رسد. با این که هنوز هم دارای بار محدود می باشد. در مناطق مسکونی این دوره، در کنار جو، گندم، برنج هم (که در عهد بعدی ویدایی دیگر شناخته شده بود) به چشم می خورد. برنج برای نخستین بار در «اتهاراویدا» یاد می شود. هندوآریایی ها با برنج، به گمان غالب زیر تاثیر باشندگان بومی آشنا شدند. همراه با آن، مواد هم باستان شناسیک و هم منابع نوشتاری بر اهمیت بزرگ دامداری تاکید می دارند. نقش ویژه اسپ داری کماکان برجسته می باشد. ترقی و پیشرفت نه معینی هم چنین در ساختمان به مشاهده می رسد. ساختمان های مستحکم تر و استوار تر برپا می گردد. محراب ها و کشتارگاه ها

ساخته می شود (شاید زیر تاثیر نمایندگان هاراپ). از خشت (آجر) به پیمانانه گستره کار گرفته می شود. مگر با داوری از روی مواد باستان شناسی، و گواهی های ادبیات ویدایی بعدی، خشت های پخته هنوز کاربرد نداشته است. اندازه های کوچک و تیپ این خشت ها بیشتر به خصلت موقت معیشت تا این که به سنت های دیرپای زمینداری - مسکونی نشان می دهند. در این دوره ساختمان های بزرگ نوع کاخ ها کشف نگردیده است.

پیشه وری هنوز به رشته بندی بالا نرسیده است. بازرگانی هم توسعه گسترده نیافته است. اوزان تثبیت شده برای ترازوها هنوز به گونه بی که در هاراپ بوده است، دیده نمی شود).

جامعه هندوآریایی به رغم توسعه تدریجی خود در عهد ویدایی و تاثیر سنت های باشنندگان پیش از آریایی، حتا در مرحله دوم «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» دارندگان آن به تراز شهرنشین شدن نرسیده بودند و تنها در اواخر دوره مورد نظر در باره مرحله آغازین شهرنشینی می توان سخن گفت (خود کلمه نگره (نگاره) - شهر، منطقه شهری، برای نخستین بار در اران یک به مشاهده می رسد. به باور زبان شناسان، این کلمه دارای منشای دراویدی است. نگاره یا نگره را می شود با کلمه تامیلی «ناکار» - نکر، - شهر، کاخ، معبد مقایسه نمود) تا این زمان هندوآریایی ها هنوز مجتمع های معبدی و یا کدامین ساختمان های آیینی نداشتند.

در مجموع داده ها در باره توسعه مدید اقتصادی و اجتماعی در عهد «فرهنگ سرامیک خاکستری منقوش» آشکارا نشان می دهد که دارندگان آن در آغاز این عصر از نگاه شیوه زندگی و تیپ عمومی اقتصادی- فرهنگی به شدت هم از مردم فرهنگ هاراپی و هم از فرهنگ های مسکون زمینداری دیرین پشته ایران و جنوب آسیای میانه متفاوت بودند. بدون بستگی از مواد باستان شناسی در باره همان تفاوت کیفی هم چنان آثار ویدایی از ریگویدا گرفته تا... گواهی می دهند.

انطباق و مقایسه دو گروه منابع- یادمان های واژه شناسی و باستان شناسی- هنوز آشکارا تر نشان می دهند که نهادهای اجتماعی- سیاسی و تصورات باوری آریایی های ویدایی در کدام شرایط اقتصادی و فرهنگی شکل یافتند. این امر به ویژه برای عهد «ریگویدا» مهم است - یکی از منابع اصلی که بر مبنای آن خصوصیات اجتماعی- سیاسی سازمان ها و فرهنگ های نه تنها هندوایرانی ها را بل که در کل هندواروپاییان را بازسازی می کنند.

الگو یا مدل بدین گونه احیا شده گسترش نخستین قبایل آریایی در هند، با مدارک در باره قبایل آریایی ایران خاوری و آسیای میانه (بر پایه داده های اوستایی کمرنگ تر از داده های ویدایی) و ایران باختری (بر پایه مدارک پراکنده، اما دارای با تاریخ های دقیق منابع بیگانه) قابل انطباق اند. برای هر یک از سه گروه یادشده قبایل هندوایرانی (ایرانی، آسیای میانه یی و هندی) منظره همانندی پرداز می گردد: آریایی های ایران، هند و آسیای میانه با تکامل یافتن در اوضاع مختلف تاریخی، و با وارد تعامل شدن با ارگانیزم های مختلف تباری- فرهنگی، و با فراگرفتن عناصر این یا آن فرهنگ مادی یا معنوی از باشنندگان بومی؛ تیپ یکرنگ و همانند اجتماعی و اقتصادی- فرهنگی را نگه داشتند که ارثیه مشترک تکامل عهدهای پیشین آن ها شمرده می شود. چنین چیزی امکان می دهد ویژگی های قبایل هند و ایرانی را مقارن با زمان گسترش شان در سرزمین های یادشده (در حول و حوش نیمه دئوم هزاره دوم- اوایل هزاره یکم پیش از میلاد) بیشتر مشخص و معین برجسته ساخت.

ممیزات عمومی اقتصاد، زیستار فرهنگ اجتماعی و نیز ایدئولوژی آن ها، به دوره بودوباش مشترک نیاکان ایرانیان آسیای میانه و ایران و آریایی های هند؛ بیرون از گستره تمدن های مسکون زمینداری دیرین- در گستره دشتی شمالی (دست کم تا سده های نخستین هزاره دوم پیش از میلاد) سر می زند. قبایل دیگر گروه آریایی [تورانی ها یا اسکیت ها-گ.] به زندگی در دشت ها ادامه دادند.

پسان ها، در گستره دشتی، فرهنگ «بسته» اسکیتی [چادرنشینی، دامداری و کوچروی-گ.] شکل گرفت. قبایل دیگر هندوایرانی نقش بزرگی را در پی ریزی تمدن های سترگ آسیای میانه، ایران و هند بازی نمودند. با این هم، همه آن ها در میراث فرهنگی خود، تا مدت ها خصوصیات شکل گرفته در عهد آریایی ها - در دوره آمدن شان در منطقه دشتی را، نگه داشتند. همچنین پنداشت های دارای خاستگاه یگانه آیینی- اساطیری و نیز انگیزه های حماسی به آن دوره تعلق دارند. همین گونه، آن سوژه های اسکیتی، ایرانی و هندی که در کتاب دست داشته به بررسی گرفته شده اند، شالوده مشترک دارند.

